

روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد؟

جلد ۵

روزنامه شماره ۴۴۲ - ۱۶ دیماه ۱۳۵۹

شنبه ۲۹، یکشنبه ۳۰ آذر و دوشنبه ۱ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم
شنبه ۹ آذر ۱۳۵۹

امروز صبح اول اعضای دفتر ریاست جمهوری برای گفتگو درباره تنظیم فعالیتهای دفتر آنطوریکه شایسته این عنوان باشد آمدند و در ضمن معلوم شد که به حساب ۸۸۸ ریاست جمهوری تا این زمان مردم در حدود ۱۱۰ میلیون تومان پول ریخته‌اند که از اعتماد عظیم مردم حکایت می‌کند. تمام مردم در این یاری و کمک شرکت کرده‌اند و کمترین رقمها و زیادترین رقمها در حدی است که نشان می‌دهد نزدیک به تمام شرکت‌کنندگان در این کمکها اغلب مردم مستضعفند.

از این مبلغ حدود چهل میلیون در اختیار هلال احمر قرار گرفته است تا آنچه فوراً در این فصل برای آوارگان جنگ و جنگزدگان لازم است تهیه شود و بقیه نیز باید صرف نیازهای حال و آینده آنها بگردد.

جز اینکه از این کمک بی شائبه سپاسگزارم، کاری از من ساخته نیست. البته فقط این مقدار می‌توانم که کوشش خود را برای موفقیت در این جنگ که بنظر من از لحاظ حال و آینده ایران تعیین کننده است بیشتر بکنم.

بعد عده‌ای از بازاریان تهران آمده بودند درباره مسائل مختلفی صحبت می‌کردند که می‌شود آنها را به دو سه دسته تقسیم کرد. صحبت درباره اقتصاد و صحبت درباره سیاست. درباره اقتصاد صحبت بود که تلاش یک عده محدود و محدود برای اینکه همه چیز را در دست بگیرند عیان و آشکار است. بعضی از کارها را هم در دست گرفته‌اند مثال کاغذ را آوردند و یکی از آنها که ناشر کتب دینی بود می‌گفت برای چاپ قرآن کاغذ به من نمی‌دهند، و حرف و نقلهایی به میان آوردند و شرط و شروطی شب پیش از آنها مطلبی در مورد مقاطعه شکر به اطلاع من رسید که چون خواسته‌ام در اینباره تحقیق بیشتری شود فعلاً درباره آن حرفی نمی‌زنم ولی به آنها گفتم و حالا نیز می‌گویم اینطور نیست که در مورد واردات، دارایی و وزارت بازرگانی موافقت و یا مخالفت با این و آن شخص جنبه شخصی داشته باشد. من مسئولیت سنگینی در این باره احساس می‌کنم. این خطر و خطرهای بزرگتر از آن را نیز آشکارا می‌بینم و به این دلیل است که نمی‌توانم حاکمیت هیچ گروهی را در این وزارتخانه‌ها بپذیرم.

درباره سیاست می‌گفتند که عده‌ای که آنها هم وابسته به همان گروه اول هستند می‌خواهند جو خفقان در بازار تحمیل کنند و هر کس را حس کنند جانب رئیس جمهور را دارد، از طریق تهدیدهای تلفنی و غیر تلفنی نوید سختی‌ها و بسیاری چیزهای دیگر را به او می‌دهند.

گمان من این است که اینها علامت خطر و زنگ خطر است. امیدوارم که آن هیئت پنج نفری به این مسائل بطور جدی برسد. چرا که اگر این رویه‌ها باب بشوند معلوم است چه نوع حکومت و رژیم برای این کشور خواهد بود. بهرحال آنچه من از آنها خواستم این بود که گفتم از شما این عذر و بهانه که مورد تهدید واقع شده‌اید پذیرفته نیست. چرا که شما بودید، بازاری‌ها بودند که بر ضد همین نوع بهانه‌ها، همین نوع تهدیدها قیام کردند و با تعطیل بازارهای شهرها اساس رژیم پیشین را متزلزل ساختند، شما همان آدمها هستید و اینک نباید تسلیم این بازبها بشوید.

بعد به دیدار امام رفتم. رئیس ستاد، وزیر دفاع و آقای خامنه‌ای هم بودند درباره وضع جبهه‌ها امام سؤال کردند، جانشین رئیس ستاد پاسخ گفت. امام گفتند: مدتی است درباره حمله صحبت می‌شود اما حمله نمی‌شود چرا؟ در جواب مسئله عوامل مادی، تجهیزات و غیره که باید آماده بشوند تا این حمله صورت بگیرد با اطلاع ایشان رسید. اما من گفتم گمان من این است که عوامل غیرمادی مؤثرترند.

جنگ روحیه می‌خواهد، فرمانده باید جرأت کند طرح نظامی خود را با علم به اینکه ممکن است به پیروزی یا عدم موفقیت بیانجامد، به اجرا بگذارد. چه کسی می‌تواند در این جو سیاسی - تبلیغاتی که ظرف ده روز گذشته ایران داشت به خود جرأت جنگ بدهد؟ جرأت هجوم بدهد؟ امام گفتند که ملت پشتیبان ارتش است، حرف یکی دو نفر حساب نیست و در صورتیکه به دشمن هجوم نشود احتمال این هست که روحیه‌ها برگردد و خطری پیش آید که نه از من و نه از رئیس جمهور کاری ساخته نباشد. من به ایشان گفتم همین سخن را منبهم به فرماندهان نظامی گفته‌ام که حالا که شما فرمودید خوب است که رئیس ستاد به فرماندهان بخشنامه کند، عین بیان شما و متنی کوتاه به این شرح که شما هجوم کنید، ملت پشتیبان شما است از قول امام قرار شد که رئیس ستاد به فرماندهان نظامی ابلاغ کند. من خیلی آسوده خاطر شدم وقتی که از پیش امام برخاستیم و ظاهراً همه آنها که می‌جنگند و واقعاً می‌خواهند که دشمن را بشکنند و این انقلاب را استوار کنند، همه آسوده خاطر شدند و می‌شوند به لحاظ اینکه اینک روشن است که نیروهای مسلح ما می‌توانند بدون هیچگونه بیم از سخنان کسانی که جز غرض چیزی در چنته ندارند به جنگ ادامه دهند.

برای رفتن به خوزستان به منزل آمدم. از روزنامه آمده بودند و درباره مشکل چاپخانه می‌گفتند که تیراژ روزنامه به ۳۲۰ هزار رسیده است اما برای چاپ مشکلی پیش آمده است من به آنها گفتم اگر این تعداد خوانندگان به روزنامه شما اقبال کرده‌اند، همانطور که روزهای اول اقبال کرده بودند حالا هم گمان می‌کنم حاضر می‌شوند و به شما کمک می‌کنند تا این روزنامه را بیشتر از این چاپ کنید. اینکه من باز تا کید دارم، آنست که کمتر یا حتی اصلاً وارد زدو خورد و جدال و آنچه که من «موازنه وجودی» می‌گویم نشوید و در یک خط «موازنه عدمی» در رابطه با «خدا» مطلب بنویسید، چون جستجوی واقعیتها و حقیقتها و بازگو کردن آنها تأثیرات عمیقتر و زیباتری بجای می‌گذارد. بعد راه افتادیم بطرف خوزستان در اینجا بعد از رسیدن شورای نظامی را تشکیل دادیم تا ببینیم طرحها و عملیات نظامی در چه مرحله‌ای هستند. رئیس ستاد بیان امام خطاب به فرماندهان را در حضور من بازگو کرد، احساس من این بود که آنها اطمینان خاطر پیدا کرده‌اند و این اطمینان خاطر در روزهای آینده برای ما در عملیات نظامی و سرنوشت ساز جنگ بسیار تعیین کننده است. امیدوارم آنها که خود را در خط امام می‌دانند، خصوصاً دستگاههای تبلیغاتی ما متوجه حساسیت موقع بشوند و حرفی و بیانی که این روحیه و این اطمینان خاطر را از بین ببرد نزنند. پیروزی در جنگ ارزشی عظیم دارد و حیف است آنرا با سخنانی که معلوم نیست پایه و مبنایی هم داشته باشد از بین ببریم. اگر چه برای عده‌ای درست بهمین دلیل لازم است آن «حرفها» زده شود.

بهرحال علاج همه این ناسامانیا و دردها و بیماریهای اجتماعی، پیروزی است و فرماندهان نظامی باید با قاطعیت به پیروزی بیندیشند و برای کسب آن کار کنند. اینها مطالبی بود که من به فرماندهان نظامی گفتم. فرمانده نیروی زمینی نبود، ولی شب برای دادن گزارش نظامی و توضیح وضع آمد و تا ساعت ۱۱ شب به تفصیل درباره اوضاع نظامی منطقه و کارهایی که شده است و باید بشود، صحبت کردیم. و امروز به این ترتیب به شب رسید.

امروز به مطالعه گزارش‌ها پر داختم و چند گزارش درباره جزایر خلیج فارس، سیستان و بلوچستان تنگه هرمز خواندم. بقیه روز را به بررسی وضع نظامی جبهه‌ها پرداختم. اینروزها کارهای فوق العاده بزرگی انجام گرفته است ولی من جرات ندارم از کسانی که این خدمات بزرگ را کرده‌اند نام ببرم برای اینکه تا این زمان هر کس که خدمتی کرد و من او را نام برده‌ام یک بلایی بر سر او آورده‌اند.

در یک جا یک فرمانده نظامی توانایی رزمی و تجهیزات جنگی نیروهای ما را بیشتر از هفت برابر کرده است و در گذشته با او رفتاری به غایت زشت شده است و این توانایی که در کار از خود نشان داد نوید این نکته است که اگر در کار خود مانده بود، جبهه خوزستان به این صورت در نمی‌آمد. از روزی که این فرمانده در سمت جدید خود قرار گرفته است نه تنها نیروی نظامی ما تجدید سازمان یافته و توانایی جنگی بدست آورده، بلکه پی در پی پیروزی‌هایی در جبهه‌های جنگ بدست آورده و با توانایی زیاد امید دشمن را برای دستیابی به هدفهایش در جبهه‌هایی که او فرماندهی دارد نقش بر آب ساخته است. امیدوارم روزی بتوانم نام او را بگویم و ملت از او قدردانی کند.

در جلسه شورای نظامی امروز این فرمانده لایق نیز شرکت کرد. او مقداری نیروی احتیاط برای اینکه حمله کند می‌خواست. در جلسه شورای نظامی امروز مقداری درباره امکانات نظامی دشمن بحث کردیم، اینطور که استنباط می‌شود برای اینکه دشمن بتواند خود را از مخمصه‌ای که در آن قرار گرفته بیرون ببرد، ناگزیر نیروی دیگری، اتفاق دیگری، واقعه دیگری باید روی دهد و گرنه نیروهای فعلی عراق در وضعیتی که قرار دارند نه توانا به ادامه جنگ هستند و نه می‌توانند بمانند، بهر رو ما وضع را از نظر خودمان با بحث‌هایی که در این شب کرده‌ایم و می‌کنیم امیدبخش می‌بینیم و امیدواریم که جو اجتماعی ما این امید را تقویت کند. امروز هم در این کارها گذشت.

دوشنبه اول دیماه ۱۳۵۹

امروز اول به مطالعه گزارش‌ها مشغول شدم. اولین متنی که خواندم صحبتی بود که درباره «علم و دین» کرده بودم و آن صحبت را به نوشته در آورده‌اند و آورده بودند که پیش از چاپ خودم آنرا ببینم. بعد گزارشی درباره جبهه‌ها و پیشنهادهایی که درباره بهبود کار در جبهه‌ها شده بود خواندم. گزارشی درباره غرب کشور خواندم و یک گزارش دیگری درباره منطقه کرمانشاه و رفتار وحشیانه‌ای که در این منطقه از طرف شخصی از مامورین دولت جمهوری اسلامی انجام گرفته است که چون مشغول تحقیق در این باره هستند، من درباره محتوای این گزارش فعلاً چیزی نمی‌گویم. اما اگر راست باشد در حقیقت می‌شود گفت که نشانه و علامت یک بیماری عمیق و ریشه داریست که عنوان دیگری جز «بیماری زورمندی» به آن نمی‌توان داد. آنها که خوی سلطه‌گرانه دارند و به این بیماری گرفتارند در شت بیماری از نابودی دیگری لذت می‌برند و اینها هستند که جنایتهای هولناک مرتکب می‌شوند. جامعه‌ای که در آن نیروهای رهبری کننده این گونه احساسات را در مردم می‌پرورند، در حقیقت به رفتارهای استبدادگرایانه، «زورپسندانه» و به تعبیر امروزی و غیر مکتبی، «فاشیستی» و «فرعونی» در اصطلاح قرآنی مشروعیت می‌دهند.

گزارش دیگری درباره سپاه قزوین خواندم و باید بگویم این گزارش هم در نوع خود اولین گزارش نیست و در جای دیگری بمناسبت تحلیل فصلی از یک کتاب که تازه خوانده‌ام به این مسئله بر می‌گردد و آن مسئله مهم که در اینجا به اشاره می‌گویم اینست که اگر فرض کنیم سه گروه مردمند، - آنها که مستقل و آزادند، نه بر اشری سوارند و نه چو خر به زیر بارند، نه خداوند رعیت نه غلام شهر یارند، اینها را بعنوان کسانی که می‌توانند در خط خدا و صراط مستقیم قرار بگیرند، می‌شناسیم.

- یک دسته هم «مغضوب علیهم» اند، آنها که طاغوتی مسلکند و می‌خواهند بر انسان مسلط بشوند

- دسته سوم یعنی انبوه مردم می‌توانند در صورتیکه خوب رهبری بشوند «صالحین» بشوند و در قلمرو کسانی قرار بگیرند که «موحد» بمعنی درست کلمه‌اند یعنی نه می‌خواهند بر دیگران سلطه بجویند نه این خورا تشویق و تبلیغ می‌کنند و نه مایلند زیر سلطه و تابع باشند.

از بخت بد یک رهبری نادرست برای حفظ مواضع خود تبلیغی می‌کند که در جهت تشویق گروههایی است که «زور» را جانشین همه چیز و همه کار کرده‌اند و می‌خواهند از روی قرار و قاعده زور خود را بعنوان یک اقلیت بر جامعه تحمیل کنند. وظیفه ما به عنوان معتقدان به اسلام و کسانی که باید حافظ اسلام باشیم اینست که این نکته اساسی را بدانیم.

آنکس که خوی تجاوز و برتری جویی و زیاده‌طلبی دارد با مهر و محبت و امتیاز آرام نمی‌گیرد، بلکه خوی او تشدید می‌شود و حتی نسبت به کسانی که این امتیازها را داده و می‌دهند، احساس نفرت هم می‌کند و تمایلی در وجودش برای تحقیر و فشار بیشتر و گرفتن امتیازهای بیشتر بوجود می‌آید. گمان من این است که با این توضیحات گرچه در موقع خودش به تفصیل در این باره توضیح خواهیم داد، برای همگان این مسئله روشن است که قاطعیت من و ایستادگی من در برابر این تمایلات از هر جا و هر گروه چه نهاد پیش و چه نهاد پس از انقلاب ناشی از این باور می‌شود که اگر ما نایستیم، اکثریت انبوه مردم دوباره به فرهنگ وابستگی و تابعیت باز می‌گردند و این انقلاب در حقیقت نابود می‌شود.

ما نمی‌باید واهمه کنیم و نباید پیرسیم که کسانی که دیروز شاید به ملاحظه اینکه اگر ما به ریاست جمهوری انتخاب نشویم میدان عمل به آنها خواهیم داد و سیطره و حاکمیت خود را بسط خواهند داد، و حالا چون چنین نشده مخالف شده یا می‌شوند. ما را نگران نمی‌کند. بعکس ما می‌بینیم که در خط درستی هستیم که علی (ع) رفت و ما باید پیرو او باشیم. شما میدانید که بردارش عقیل بدو نوشت بسیاری از دوستان از تو بازگشته‌اند و علی (ع) گفت: آنها دوستان قدرت و زور و سلطه‌گری بودند و نه دوستان حق و حقیقت، و از اینکه آنها مرا ترک کرده‌اند رنجی نیست.

باری، مطلبی در روزنامه میزان خواندم تحت عنوان بی حاشیه و یا شاید در حاشیه، که آن مطلب همانست که هر وقت تظاهراتی و اجتماعی می‌شد، می‌گفتند آنها فدائیان خلق و مجاهدین خلق هستند که برای رئیس جمهور تظاهرات می‌کنند، حالا آن فدائی‌های خلق اعلام مواضع کرده‌اند و عجب اینکه این مواضع همدیگر را باز جسته‌اند.

در حاشیه نوشته بودید که چطور دو قطب مختلف در یک جهت همسوس شده‌اند؟ اینرا بمناسبت ذکر کردم برای اینکه بگویم وقتی گروههایی زور را اصل بدانند، در اصل یکی هستند و بالاخره یکدیگر را باز می‌یابند. آنچه که ما را باید از آنها ممتاز کند، نپذیرفتن زور بعنوان اصل است. در نتیجه روشهایی را که بر آن اصل مبتنی است، نباید ما بکار ببریم، و در برابر اینها باید با قاطعیت بایستیم. هرگونه سستی در برابر گروههایی که «زور» را اصل می‌شمارند و بجز زور هیچ واقعیتی در جهان را اصالت نمی‌دهند ما را با مشکلات بزرگ بلکه بزرگترین مشکلات که قربانی کردن انقلاب است مواجه خواهد کرد. بعد گزارشی درباره نامه‌هایی که از استان کرمان بدفتر ریاست جمهوری آمده بود، و همچنین گزارشی درباره احضارشدگان سال ۵۶ خواندم و بالاخره تحلیلی مفصل درباره نظرهای سه گروه متضاد درباره مسائل سیاسی روز و اینکه چگونه این سه در این مسائل هم نظر شده‌اند.

بعد نامه دادستان انقلاب اسلامی اهواز را خواندم (عین نامه در شماره ۴۰ - شنبه ۱۳/۱۰ در ستون گزارش به رئیس جمهور بچاپ رسیده است) همانطور که چند نوبت هم گفته‌ام باز به خوانندگان یادآور می‌شوم، هر کسی که «صداقتی و لیاقتی از خود بروز داده و به این جمهوری خدمت کرده و با بیان من مورد تشویق قرار گرفته است یک بلایی بر سرش آورده‌اند! البته این یکی مورد تشویق هم قرار نگرفته بود، بلکه در یک لحظه سختی، کار عادلانه

و اقلانه‌ای انجام داده است و آن آزاد کردن عده‌ای افسر و درجه دار بی‌گناه فداکار است.» البته من در آن مصاحبه مطبوعاتی فراموش کردم بگویم که در آن موقع وضع شهر آفتدر سخت و مشکل بود که انتظار سقوط می‌رفت و آقای خلخالی که در آنجا بود به زندانبانان گفته بود «اینها را نگه داشته‌اید که عراقیها بیایند و آنها را آزاد کنند!» البته او تنها نبود و بسیاری بودند که این احتمال را می‌دادند. ولی پس از آزاد کردن آنها و صحبتی که در اطراف قضیه کردند و شد حالا بلحاظ اینکه معلوم شده است آنچه درباره دخالت رئیس جمهور در کار قضایی (آزاد کردن زندانیان) گفته‌اند دروغ بوده است. همینطور بلحاظ اینکه دادستان انقلاب آن شهر کار درستی انجام داده! و کسانی را آزاد کرده که تقصیری نداشته و بقول خود او در همان زمان آزاد شدند و همه به جبهه رفته و دشمن را از اطراف شهری که در معرض سقوط بوده با رهبری صحیح خود ۵ کیلومتر هم عقب نشانده‌اند، او را که دستور آزادی آنها را صادر کرده بود بازنشسته کرده‌اند! این مورد را که یکی از دهها مورد است برای این آوردم که خوانندگان متوجه بشوند که پس از اینکه اینگونه موارد پیش می‌آید و کوششها هم برای حل آنها به نتیجه نمی‌رسد و مدتها از همینگونه امور برویهم افزوده می‌شوند، من ناگزیر اینها را در فرصتی با شما در میان خواهیم گذاشت ولی با این حال درباره اینکه چه کس و کسانی این کار را کرده‌اند فعلاً حرفی نمی‌زنم و رسیدگی به آنها هم بر عهده همان هیئت ۵ نفری منتخب روحانیت مبارز می‌گذارم.

دیگر از کارهای امروز اینکه یکی از سرپرستان هیئت تکنسینها و فن دانان که از قم آمده بودند و در تعمیر خودروها کار می‌کردند و برای دهه به قم بازمی‌گشتند پیش من آمد و علاوه بر اینکه او را تشویق کردم، اطلاعاتی داد که باید تعقیب کنیم.

بعد گروهی آمدند درباره طرحی که نمی‌توانند بر اساس آن وجوهی را که مردم به حساب ۸۸۸ رئیس جمهوری ریخته‌اند، در خوزستان خرج کنند صحبت کردند که قرار شد در اینباره تحقیق بیشتری بعمل آورند و نتیجه تحقیق را بصورت یک طرح قابل اجرا در آورند و به اجرا بگذارند. بعد متصدیان امور بهداشتی ارتش آمدند و درباره تهیه وسایل لازم برای معلولین جنگ صحبت و پیشنهادی کردند که قرار شد با کمک سازمان هلال احمر اقدام کنند. در اینجا طبیب که خود جراح «خلبان شجاع شهید کشوری» افسر هوانیروز بوده ساعتی درباره او شرحی گفت. گفت که ترکشی برگردن او نزدیک به بزرگ رنگ خورده بود که با اصرار همسرش و من او را خوابانیدیم و جراحی کردیم ولی او نماند که خوب بشود و تا توانست سر پا بایستد راه افتاد به جبهه رفت و در جبهه چنانکه می‌دانید شهید شد و اینک من با همسر او و خواهر خودم کمی درد دل میکنم

خواهرم:

می‌دانید که متهور داریم و شجاع هم داریم. اما شجاعت هم صفتی نیست که بهمه یکسان بتوان داد. به آنکس که یک عملی را انجام می‌دهد و احتیاطهای لازم را هم رعایت می‌کند ولی خطرها را هم می‌پذیرد شجاع می‌گویند. اما این شجاع معمولی است. ولی آنکس که ابداعی می‌کند و هنری بخیر می‌دهد و احتیاطهای لازم را هم می‌کند ولی خطرها را هم می‌پذیرد اینست که آن شجاع که با اعمالش در زندگی انسانها اثر می‌گذارد و اینها هستند شجاعانی که در حماسه‌ها صفت قهرمان بدانده داده می‌شود و یاد آنها به روزگاران می‌ماند. یادی که از آنها می‌ماند در واقع متناسب با اثری است که ابداع و ابتکار برای جامعه دارد. هر اندازه این اثر پایدارتر باشد این نام ماندنی تر می‌شود. در این جنگ ما متهور داشته‌ایم، شجاع بمعنی کسانی که کاری که به آنها سپرده‌اید با توانایی و قبول خطر و رعایت احتیاطها انجام داده‌اند هم داشته‌ایم و داریم و افسرانی چون «کشوری» هم داریم. آنها که از راه ابداع و ابتکار کوشیده‌اند میهن اسلامی خودشان را حفظ کنند و به انقلاب اسلامی خودشان خدمت بکنند، چون او، شوهر شما و برادر من، در این جنگ کم بوده‌اند ولی زیاد شده‌اند و من می‌خواهم بگویم علاوه بر اینکه شوهر شما مردی مبتکر و در انجام ابتکارها شجاع بود، مردی بود که توانست نقش «دلیل» را بازی کند و شجاعتها و ابتکارها را برانگیزد.

گمان من این است که همه آنها که در هوانیروز این نوشته را می‌خوانند با من هم عقیده‌اند که شهید کشوری این نقش را خوب ایفا کرد و بسیاری آنها که امروز با ابداعها و ابتکارهایشان و با قبول خطر برای انجام آن ابداعات براه «کشوری» می‌روند و این تغییر کیفی در ارتش جمهوری اسلامی ایران از مردانی چون او مایه می‌گیرد.

خواهر من، می‌دانم از دست دادن شوهری چون او سخت است. اما او همانطور که یکبار دیگر نیز این معنی را گفته‌ام بعنوان شهید قهرمان در زندگی این ملت پایدار می‌ماند و به زندگی نسل امروز و آینده رنگ و بو می‌بخشد و جوانان ما را براهی می‌برد که آن راه محقق واقعی آرمان مردم این کشور یعنی «استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی» است.

خواهرم - بدان که اگر اینگونه مردان نباشند الگوها، الگوهای دیگری خواهند شد. اگر کسانی نباشند که برای یک اصل مقبول و درستی فداکاری کنند، البته نه فداکاری خشک و خالی، بلکه فداکاری توأم با ابداع و ابتکار و هنر و حماسه، آنوقت الگوها چه کسانی خواهند شد؟ تو خواهرم می‌دانی که در این دنیا بسیارند کسانی که برای افزودن بر قدرت خویش و سلطه جستن بر دیگران، و مقهور کردن و منقاد و دلیل کردن دیگر انسانها، حاضرند خون بریزند و از اینکه کشته بشوند هم نمی‌هراسند که فاتحان تاریخ جنگها از این گروهها هستند و رژیم بعثی عراق که بما حمله کرده است هم از این گونه آدمیان است و در آنصورت اینها الگو خواهند شد. اگر کسانی می‌باشند که برای یک اصل مقبول و درستی فداکاری کنند، البته نه فداکاری خشک و خالی، بلکه فداکاری توأم با ابداع و ابتکار و هنر و حماسه، آنوقت الگوها چه کسانی خواهند شد؟ و در آنصورت اینها الگو خواهند شد.

و خواهرم تو می‌دانی که اینها نماینده و مظهر زور، قدرت طلبی و زورمداری هستند، انسانهایی که از ویران کردن بنای موجودیت دیگران و از پایمال کردن دیگران تنها لذت می‌برند. و اینها همان الگوهای فرعون و طاغوتی بمعنی واقعی کلمه هستند. الگوهایی که صدام و صهیونیسم و فاشیسم دوران ما به بشر عرضه کرده است. همینها هستند انسانهایی که چون زیاد می‌کشند و چون زیاد ویران می‌کنند حتی اینها برای معرفی آنها کم و نارساست! مردمی که مثل یک تریاک که با تریاک نشئه می‌شوند، از حاکمیت بر دیگران نشئه می‌شوند و وقتی اینها الگو شدند زمینه روانی - فرهنگی عودبیماری استبداد شاهنشاهی فراهم شده است.

بنابراین، خواهرم، شوهر تو بلحاظ فداکاری نمونه‌ای که در راه دین و میهن اسلامی کرده است نه تنها به گردن ملت خود حق دارد، بلکه بر نسل امروز و نسلهای آینده نیز حق پیدا می‌کند، چونکه او الگوی انسانی است که در عین رنج بردن از جنگ و تخریب برای نجات انسان بدین فداکاری درس می‌دهد و بنابراین «آزاده انسانی» است که بمنظور اعتلای کلمه حق به استقبال شهادت می‌رود و در پیشاپیش چون الگو، چون گوهر در شب راه را برای نسلهایی که می‌آیند روشن می‌کند. بنابراین او آنچه در این جهان شدنی بود، کرد و اثری که باید از خود به یادگار گذاشت و امیدوارم که الگو شدنش نظیر او را فراوان کند و نسلی که می‌آید چون او بشود.

باری امشب مطابق معمول شورای نظامی را هم تشکیل دادیم و موافق بررسی که انجام دادیم در این هفته بر فعالیت‌های نظامی در منطقه افزوده شده و امیدوارم در روزهای آینده خبرهای خوشی از میدانهای جنگ به اطلاع مردم کشور برسد.

مطلبی که امشب در شورای نظامی گفتیم این بود که کار تدارک همواره طولانی و خسته کننده است و تدارک نیرو برای جنگ به حکم طبیعت غیر علنی بودنش بیشتر بی صبری می‌آورد و فشار را بیشتر می‌کند. آنها که بی تابند و آنها که متاسفانه اسیر غرضهای خود هستند و نمی‌خواهند «فرصتها» را از دست بدهند، این تدارک را بمعنی رکود می‌گیرند و بدان دهها پیرایه می‌تند. اما من همانقدر در مرحله عمل به سرعت معتقد هستم در مرحله تدارک به فراهم آوردن حداکثر امکانات لازم معتقدم. البته تدارک در شرایط محاصره اقتصادی کاری است عظیم. خود حماسه و هنری است که از نسل امروز به روزگار یادگار خواهد ماند، اما کاری نیست که طولانی نباشد. با اینحال ما هرگاه که حس کردیم امکانات کافی شده، همانطور که به مردم گفته‌ایم در آنموقع حمله خواهیم کرد.

این جریان بلحاظ طبیعت تدارک برای جنگ نمی‌توانسته است باز و واضح با مردم در میان گذاشته شود. اما تدارک جنگ ما را در وضعیتی قرار داده است که می‌توانیم نسبت به حال و آینده جنگ با اطمینان خاطر حرف بزنیم. البته آنروز که مردم از واقعیتها آنطور که بوده است و اتفاق افتاده‌اند مطلع بشوند، ارزش کار شما را چنانکه باید و شاید در خواهند یافت و باز بر شماست که بر چند و چون ابتکارهایتان بیفزایید. جنگ گرچه کار زشتی است اما

بناچار آنرا باید بعنوان فرصتی برای سازندگی مغتنم شمرد و بر دایره و شمار ابتکارها افزود و از نظر من در این وضعیت هیچ چیز به اندازه ابتکار ارزش ندارد.

بهر حال چون فصل زمستان آغاز می‌شود و چون تغییر هوا ناچار موقیبت نیروهای مسلح را چه نیروهای مسلح ما و چه نیروهای مسلح دشمن را بر هم می‌زند باید به ابتکارهای جدید دست زد تا جنگ بحالت رکود در نیاید.

روزنامه شماره ۴۴۳ - ۱۷ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه ۲ دیماه ۱۳۵۹

امروز صبح گزارشهای بسیاری خواندم و علاوه بر این جزوه‌هایی هم خواندم. گزارش‌ها درباره عراق، ارتش بود. جلسه‌ای هم در باره یکی از این دو گزارش برای تدارکات ارتش تشکیل شد که کم و کیف آن را نمی‌توانم گفت جزوهای درباره سه جزیره خلیج فارس متعلق به ایران، از سابقه تاریخی آنها و آنچه در رژیم سابق گذشته است خواندم. گزارشی هم درباره کردستان و بیم‌ها و امیدهای موجود در این استان که در کوتاه و درازمدت می‌تواند اثرات بسیار زاینخش داشته باشد. بالاخره متنی را که از چند روزنامه با افقهای ظاهراً متفاوت ولی با نقطه نظرها و با نظرگاههای یکسان خواندم. این متن درباره مفهوم استقلال بود. من پیش از این درباره استقلال مقاله بسیار نوشته‌ام و در نظریه سلطه با تعریف مشخصی از استقلال به بیش این نظریه پرداخته، نظریه‌های موجود را انتقاد کرده‌ام. به باور من موازنه عدمی یا منفی همان استقلال بمعنای واقعی کلمه است. موقعیتی که در آن کشوری نه سلطه‌گر است، نه زیر سلطه در تعریفی که یکی از این سه جریان از استقلال بدست داده بود، آمده است که استقلال یعنی عدم وابستگی و صاحبان آن نظر یعنی حزب توده، پیش از این جانبداری از نظریه استقلال را به نوعی به بورژوازی ملی نسبت میدادند. چنانکه پنداری (پرولتاریا) طبقه کارگر خواهان استقلال نیست! همانطور که امروز سه گروه بظاهر بی رابطه با هم بمحض اینکه کلمه آزادی بمیان می‌آید، تحت عنوان «لیبرالیسم» نسل امروز را از آن می‌توساند و اینجا جای این سخن است که عدم وابستگی تمام استقلال نیست. همان طور که اگر بورژوازی ملی خواهان استقلال است، کارگران و مستضعفان باید خواهان استقلال کامل باشند، همان طور هم وقتی که لیبرال خواهان آزادی است، مدعی غیر لیبرال مسلمان باید خواهان آزادی کامل باشد نه اینکه همان آزادی ناقص را هم نخواهد این سخن را به چه معنی می‌گوییم، آزادی کامل چه وقت است؟ وقتی است که سانسورها نباشند، و انسان از تاثیر عاملهایی که او را به هر فعالیت‌های تخریبی ناگزیر و مجبور می‌کنند، رها باشد و این وقتی است که او در خط خداست و تمام نیروها و استعدادهايش در یک جریان «شتاب‌گیر» ی‌رشد می‌کند و از راه سازندگی می‌سازند و ساخته می‌شوند. جهان سراسر سازندگی و ابداع و رشد است و انسانها بمعنی واقعی کلمه از تمام عوامل تحدید کننده آزادی رها و آسوده هستند. وقتی می‌گویند «استقلال» چیزی است که بورژواها آن را می‌خواهند خودبخود مفهوم مخالف آن اینست که کارگر آنرا نمی‌خواهد. مستضعف آنرا نمی‌خواهد! در حالیکه این زمینه سازی برای سلطه ابر قدرت شرق است و حال آنکه کارگر استقلال کامل را می‌خواهد. عدم وابستگی بخشی از استقلال است نه همه آن. و حال اینکه خود وابستگی هم مفهوم مطلق نیست. یعنی چنین نیست که زیر سلطه وابسته باشد و سلطه‌گر وابسته نباشد. اگر بگوییم عدم وابستگی یعنی استقلال، پس در این جهان کشور مستقلى وجود ندارد. چون سلطه‌ها هم وابسته اند فکر کنید اگر نفت کشورهای نفت خیز به کشورهای صنعتی نرود آن کشورها چه وضعی خواهند داشت؟ اقتصادشان از پای در می‌آید و آن جامعه‌ها دچار بدترین سرنوشت‌ها می‌شوند. پس آنها هم مستقل نیستند اما در حال مسلط است و زیر سلطه زیر سلطه. مستکبر مستکبر است و مستضعف مستضعف. پس این سخن تمام نیست. یعنی اگر ما گفتیم استقلال یعنی عدم وابستگی، آنچه را که مبین مفهوم واقعی کلمه استقلال است تعیین نکرده‌ایم، سلطه‌گرها وابسته‌اند اما از موضع زیر سلطه پس صرف اینکه بگوییم تنها مراد ما از عدم وابستگی به سلطه‌گر باشد کافی نیست حتی ممکن است دو کشور با هم رابطه داشته باشند اما زیر سلطه یکدیگر باشند یعنی مستقل نباشند. شما دو کشوری را فرض کنید که هر چه می‌کنند در رابطه با قدرت یکدیگر باشد اینها بهم وابسته‌اند و نمی‌توانند خود را نسبت به دیگری مستقل نسازند. اگر آمریکا و روسیه در توازن عمومی قوا خود را ناگزیر ببینند، که متناسب با قدرت رقیب قوه ایجاد بکنند پس هر کدام از این دو، بخش مهمی از مازاد تولید داخلی را باید صرف ایجاد تعادل بکنند که در این حالت این دو نسبت بهم وابسته‌اند و بسیاری مثالهای دیگر می‌توان آورد.

آنچه الان ضرورت دارد و نسل جوان باید بدان توجه داشته باشد اینست که در جایی دیگر هم آمده است و مسئول حزب توده درباره سخن من که گفته‌ام در عدم وابستگی کشورهای الجزایر و لیبی و سوریه جای حرف هست، گفته است: «این سخن معلوم نمی‌کند که من اینها را وابسته میدانم یا مستقل. بهمین دلیل جوابی مبهم داده‌ام». در حالیکه پیش از اینها در این باره اظهار نظرهای صریح کرده‌ام و در این جا هم بنظر منابره همین تعریف که از استقلال کرده‌ام جای حرف هست که این کشورها را مستقل بدانیم. خیر اینها بندهای وابستگی بسیار بر دست و پای خود دارند چنانکه ما خود نیز داریم. مسئله‌ای که هست ابهام در مفهوم استقلال برای گوینده این سخن موجب شده است که او گمان کند که سخن من مبهم است، در حالیکه از دید من استقلال وضعیتی است که کشور وقتی در آن موقعیت قرار گرفت انگیزه‌های خارجی در کاربرد نیروهای محرکه او موثر نباشند و آن کشور تمام امکانات خودش را بتواند در دوران نظام اجتماعی خودش در جهت سازندگی و رشد بکار اندازد و هیچ بخشی از نیروهای خود را در رابطه با خارج به نیروهای تخریبی تبدیل نکند و یا از کشور خارج نسازد. با این تریف از استقلال طبیعی است که خواننده خواهد گفت پس در این جهان هیچ کشور مستقلى وجود ندارد و جوابم اینست که چنین است و چون هیچ کشور مستقلى وجود ندارد، جامعه کاملاً آزاد، یعنی جامعه آزاد از مستکبر و مستضعف هم وجود ندارد. در این جهان جامعه‌ها همه طبقاتی هستند و شکل طبقات است که از این جامعه به آن جامعه تفاوت می‌کند. والا محتوای اجتماعی همه جامعه‌ها طبقاتی هستند.

مشخصات سلطه‌گرها این است که جذب می‌کنند، از زیر سلطه‌ها خون می‌مکند و مشخصات زیر سلطه‌ها اینست که نیروها و استعدادها و ثروتها و توانها و منابع طبیعی خویش را به سلطه‌ها می‌دهند.

پس اگر ما ببینیم که در هر رابطه‌ای متضمن چنین دادوستدی است، ما می‌گوییم رابطه رابطه سلطه است و دیگر فرق نمی‌کند که این رابطه را با روسیه برقرار کنیم یا با آمریکا. اینها با یک دید نادرستی از واقعیت و یک بیان مجملی تحت عنوان اینکه کشور روسیه چون سرمایه داری نیست پس امپریالیست نیست، پس سلطه‌گر هم نیست و بنابراین رابطه با او بمعنای رابطه شخصی مستقل است، این یک فریب است و آنهایی هم که از چنین بیانی دفاع می‌کنند می‌خواهند مردم را بفریبند. اما همه کس می‌داند که چکسلاواکی پیش از جنگ تولید ناخالصی برابر با تولید ناخالص سرانه آلمان داشت و امروز ثلث آن هم نیست. دو ثلث بقیه را لابد کشوری می‌برد، این کشور کدام است؟ کاری که خود ما به روسیه می‌فروختیم. یا قیمت بین المللی چقدر اختلاف قیمت داشت؟ و این اختلاف را چه کسی به جیب می‌برد؟ حمله به افغانستان برای استقرار کدام نوع استقلال در آن کشور است؟ و بسیاری از این نمونه‌ها که می‌توان ذکر کرد. وقتی چنین معنی و مفهومی را از استقلال دانستیم می‌بینیم که خیر، تعریف ما بلحاظ اینکه زور و قدرت را اصالت نمی‌دهیم هم با تعریف لیبرالها نمی‌خواند و هم با استالینیست‌ها و فاشیست‌ها و انواع و اقسام دیگر زور پرستان نمی‌خواند ما این تعریف را بر پایه رهنمود قرآنی و بر اساس فرهنگ اسلامی و تاریخ اندیشه توانایی که ایران را در این جهان مستقل نگاه داشته است ارائه کرده‌ایم. این مقدمه را در تعریف استقلال برای این گفتیم تا

برای خواننده معلوم باشد که آن روزی ما مستقل هستیم که البته از وابستگی‌ها رها شده باشیم. اما انگیزه‌ها و تحرک‌های اجتماعی نیز در خود ما باشد و مانع استعدادهای اجتماعی را بتوانیم در سازندگی بکار گیریم. البته می‌دانیم که آنروز نزدیک نیست ولی الکویی که ما باید از آن پیروی کنیم، این الگوست و نسل امروز باید متوجه خطیر بودن موقعیت کشور خویش باشد و زود فریب نخورد.

صحنه‌ی هم از قول روزنامه در تحلیل نظرگاهها درباره مصدق آورده‌اند که «او آمریکا را جانشین انگلستان کرد» اینکه پس از ۳۰ سال در زمانیکه باید بیان آزاد باشد ما درباره مردی که در جهان شناخته شده است و معرف شخصیت یک ملت و دارنده نظریه روشن در زمینه استقلال و مبارز سخت‌کوش با سلطه بیگانه اینطور داوری می‌کنند، آنهم وقتی که «کاسه‌های داغ‌تر از آتش می‌شوند و آمریکایی‌تر از آیزنهاور». چرا که او در خاطرات خود مصدق را دشمن غرب و دشمن آمریکا می‌خواند. نه او تنها که دهها کتاب و مقاله از سوی کسانی که بطور مستقیم در کودتای ۲۸ مرداد شرکت داشته‌اند و یا در این باره تحقیق کرده‌اند، در دست است. بسیاری از آنها به فارسی ترجمه شده است، اسناد وزارت خارجه آمریکا درباره این کودتا منتشر شده است و آشکار و واضح و روشن است که مصدق با نظریه موازنه منفی خواهان استقلال کامل بود و مخالفان او وابسته بودند و اسناد وابستگی آنها نیز برجاست.

اینگونه تبلیغات نسل امروز را نمی‌فریبید و آنها هم که چنین می‌کنند سودی از این تبلیغات نمی‌برند، اگر معاویه در شام می‌توانست تعلیمات دروغ بر ضد علی (ع) بکند، برای این بود که اول بدور شام دیوار نفوذناپذیری کشیده بود. امروز در جهانی که ما هستیم بدور ایران نمی‌شود چنین دیواری کشید و بر دور مغز نسل امروز نیز نمی‌توان این دیوار را کشید و حقیقت را به او واژگونه نشان داد. اما زبان آن کار اینست که برای نسل امروز الگو نمی‌ماند. اگر در کشور ما مصدق امریکایی باشد چه کسی نیست و درباره چه کس دیگری نمی‌توان این حرف را زد. این ابهام اخلاقی و معنوی، بمعنای سقوط اخلاق در جامعه اسلامی است. من تردید ندارم و گذشته نیز این معنا را نشان می‌دهد و آینده نیز نشان خواهد داد. حمله به انسانهایی که برای این کشور تا حد جانبازی امتحان فداکاری و اخلاص داده‌اند چیزی از ارج و ارزش آنها نمی‌کاهد اما نشان می‌دهد که باکمال تأسف در این جمهوری، اخلاق که می‌باید پایه و اساس جمهوری بگردند تنها پایه و اساس نگشته بلکه اخلاق طاغوتی، اخلاق زورمرداری و فساد و تباهی پایه شده است. البته در این بازار آشفته آنها که پیش از ۲۸ مرداد یکی از عوامل مهم شکست جنبش ملی کردن نفت بودند، نیز فرصت می‌یابند که خود را پاک و سره بنمایند و تصویر را به گردن کسی بیندازند که در این دوران وانفاس بلاذفاع شده است. از آن جمله حزب توده نیز طلبکار شده است که در آن دوره گویا هیچ تقصیری بهعهده نداشته است. اما باز اسناد و گواهی یک نسل برجاست و آنها خود فراموش نکنند که در خارج کشور زیر فشار واقعیتها و انتشار همین اسناد پلنوم ۱۲ آنها «استفاده از خود» کرد و خطای حزب توده را در قبال جنبش ملی کردن نفت بگردن گرفت. حالا عدول از این اشتباه لابد بلحاظ اینست که می‌بیند دیوار مصدق کوتاه شده و آنها می‌توانند از این دیوار بپروند.

بعد از ظهر به بازدید از جبهه رقیب و از مرکز توپخانه و همچنین یک گردان توپخانه دیدن کردیم. در مراجعت شورای عالی نظامی را تشکیل دادیم و به بحث در مسائل جنگ پرداختیم. فرمانده نیروی زمینی که با من به بازدید جبهه آمده بود، اما در این شورا شرکت نکرد و به من گفتند مسموم شده است. حالا ببینیم حال او چه می‌شود. بعد از رفتن فرماندهان نظامی طبیب آمد و معاینه کرد و به گفتگو نشستیم. فعلا هم پرسیده بود و از نو می‌خواست بداند که آیا من کاری می‌کنم که از آن نفرت داشته باشم چون این خشکی آور است. پاسخ من روشن بود. این کار جنگ است. جنگ کاری نفرت آور است و من تمام شب و روز بدان مشغولم. آنها با برادران عرب خود، کاری که هرگز در عمر بدان باور نمی‌کردم. باور نمی‌کردم که روزی باور شد و من که همه عمر در شوق و شور یکی شدن مسلمانها بوده‌ام و تلاش می‌داشتم که ملت اسلام یکی بشوند و باسلطه‌گران با سلاح وحدت بجنگند. امروز خود ناگزیر از بامداد تا شامگاه به کار تخریبی مشغول باشیم و همه شب از اخبار جنگ بیرسیم، از تعداد کشته شدگان خودی و بیگانه که او نیز خودی است. و دائم در جستجوی راههای جدید برای ضربه زدن به دشمن بیش از این نیز در اینباره صحبت کرده‌ام. اما در این جا می‌خواهم کمی تفصیل بدهم که حس می‌کنم این توضیح برای نسل امروز کشور و جهان امروز ضرور است.

جنگ صریحترین و بی‌پرده‌ترین و بی‌ریاترین شکل برخورد قوا و تضاد نیروهاست. از این جهت بر اشکال دیگر تضاد و تقابل نیروها رجحان دارد برای اینکه بر همگان معلوم، شناخته و واضح است برای اینکه صادقانه‌تر انجام بگیرد دو نیرو با هم برخورد می‌کنند و بر ضد یکدیگر به قصد تخریب یکدیگر عمل می‌کنند و پیروزی وقتی است که یکی تسلیم را بپذیرد. بنابراین اگر کسی تضاد نیروها را اصل نشناسد، وارد شدن او در جنگ در حقیقت وارد شدن در جهاد هم نیست. این همه امکان و استعداد و نیرو که توسط انسان در تخریب کار می‌افتد، می‌توانست و می‌تواند در سازندگی بکار افتد. از دیدگاه اسلامی آنطور که من فهمیده‌ام جنگ و اشکال دیگر اعمال قوه و زور آخرین علاج است.

وقتی که راههای دیگر همه بسته شده باشند، وقتی که شکستن سدر راه خدا جز به جنگ میسر نباشد، در آنجا هم علی (ع) می‌گوید، «دوست نمی‌دارد که ناموس صلح بدست سربازان اسلام شکسته گردد». گذشته از این که وارد شدن در جنگ و وارد کردن نیرو در تضاد نیروها بقصد تخریب رنج آور می‌شود و آدمی باید رنج هر آنچه ویران می‌گردد و از بین می‌رود و کشته می‌شود را تحمل کند، آثار و نتایجی که بجای می‌گذارد دیر باست. اینست که آنها که بی دلیل جنگ را می‌آغازند بواقع جنایتکاران واقعی هستند. جنایتکارانی که راه را نه تنها طولانی تر می‌کنند بلکه از راه ایجاد انحرافها در صراط مستقیم، ای بسا ممکن است بشریت را به جهنم نابودی رهنمون بگردانند. اما چاره چیست؟ آیا چون جنگ کار بدی است و آدمی که انسان مستقل بمعنی انسانی بیرون از برخورد قوا را انسان توحیدگرا می‌شناسد. وقتی جنگ پیش آمد باید دست روی دست بگذارد؟

عده زیادی برای اینکه زورپرستی را در پوششهای گوناگون به خورد نسل جوان امروز بدهند، اینطور تبلیغ می‌کنند که اصل عدم زور به معنای تسلیم طلبی به زور است. اما واقع امر چنین نیست، خطاب منم به همه کسانیست که می‌دانند من چه می‌گویم. با استحکام تمام در برابر زورپرستان مقاومت کنید و میدان را رها نکنید، تسلیم تبلیغات و فشارهای تبلیغاتی و انواع روشهای تخریبی و برجسب زدنهایش بشوید و بایستید. نجات انقلاب ایران و نجات بشریت معاصر در گرو ایستادگی است. آنجا که می‌گوید ایستادگی یک انسان مسیر تاریخ را تغییر می‌دهد، آنجا که «ابراهیم طلب می‌شود، بشریت می‌شود» همین جاست. در این «لحظات سخت‌گذر» است که معتقدان به اصل عدم زور آنها که می‌دانند تا انسان خود را از سیطره زور رها بکند و فرهنگ زورپرستی را چون رسوبی بر اندیشه و ذهن خود پاک بکند نمی‌تواند نور خدا را در دل ببیند. آنها باید در این روزها بایستند و مقاومت کنند تا مردم فریب نخورند و گمان نکنند که انتخابی جز میان رنگهای گوناگون زورپرستی ندارند.

خطرناکترین زورپرستیا آن است که خود را به لباس مذهب و ایدئولوژی در می‌آورد. با این زورپرستی است که باید با قاطعیت بیشتری مقابله کرد. بهمین نظر همچنانکه پیش از این نیز گفته‌ام برای جنگ افروز باید با قاطعیت تمام جنگید. این است تفاوت بنیادی میان معتقد به موازنه وجودی و تضاد نیروها. حال اینکه وقتی انسان خدا را اصل شمرد و در رابطه با او کار کرد نمی‌تواند به سازش باکس یا گروهی که زور را اصل قرار داده است تن بدهد.

پس نبرد با صدامیان یا قاطعیت تمام، باید انجام بگیرد تا شکست آن تجاوز به معنا و مفهوم شکست اصل قرارداد روز تلقی نشود و ملت ما و مردم عراق و همه مسلمانان به حقیقت اسلام بازگردند و در آن متحد شوند. با اینحال این جنگ رنج آور است. خصوصاً برای کسیکه سالهای دراز در آرزوی وحدت مسلمانها و در آرزوی یکی کردن آنها و ایجاد جبهه مشترک بر ضد سلطه‌گران غربی و شرقی بوده است و اینکه می‌بیند که از آنسو بجای آنکه دست دوستی دراز بشود، سرباز عرب مسلمان را به جان سرباز ایرانی مسلمان انداخته‌اند. فصل مشترک را که اسلام است رها کرده‌اند و به آنچه که هویت است، اصلیت بخشیده‌اند و عربیت و عجمیت، عربیت و ایرانیت را اساس تضاد قرار داده‌اند و به ما حمله کرده‌اند.

پس می‌بینیم که کار بدان سادگیها هم نیست و ما در تبلیغ انقلابمان راهی دیگر باید می‌رفتیم. ما می‌باید با این فریبا و فریبکاریها و از خودبیگانگیها از راه تبلیغ مبارزه می‌کردیم و بایدهای بسیار دیگر که خود آنها هم بر رنجهای آدمی می‌افزاید. خود اینکه ما بسیاری کارها می‌توانستیم انجام دهیم و نکردیم. خود اینکه ما می‌توانستیم معنویت انقلابمان را جهانی کنیم و نکردیم و اینکه ما می‌توانستیم ترکیب سیاسی نظامهای حکومتی بسیاری از کشورهای جهان را تغییر بدهیم و نکردیم و بسیاری از کارها که می‌توانستیم و نکردیم و از راه عقب نشینی‌های پی در پی در برابر فشار گروههای زورپسند و زور پرست بدانها میدان دادیم که کار کشورمان و انقلابمان را به اینجا رساندند.

اگر همین انتقاد از خود تلقی بشود باکمال میل من این انتقاد را می پذیرم، گرچه من بطور مرتب انتقاد کرده‌ام بطور مرتب ایستادگی و مقاومت کرده‌ام و تا آنجا که توانسته‌ام قدم پس نگذاشته‌ام. با این وجود شادی مقاومت بیشتر از اینها لازم بوده است. بهرحال در شرایط کنونی مجموعه آنچه در کشور می‌گذرد و جنگ و آنچه در جهان می‌گذرد و آنچه ممکن بود بجای اینها بیاید، مقایسه‌ای است رنج آور و یا لااقل برای من رنج آور است.

با اینحال در این جنگ، کوشش من بر این بود و بر این هست که در جایی که باید، آزمایش اصل توحید را با موفقیت پیش ببرم. و اینکار را در نیروهای مسلح انجام داده‌ام. این بحث را در اینجا نمی‌توانم به مناسبت جنگ طرح بکنم، اما می‌خواهم بشما بگویم آن دگرگونی اساسی که می‌باید انجام بگیرد تا در عین حال تعبیر انسان به تغییر سرنوشت جنگ بیانجامد و با این تغییر محتوی فکری و فرهنگی ارتش نیز تغییر بکند، آزمایشی گرانقدر بود و من این آزمایش را انجام دادم.

شگفتا! آنها که دائم می‌ترسیدند و می‌ترساندند مردم را و خودشان را بجای آنکه به تقدیر و تشویق برخیزند و بنا بر همان اصلی که بدان معتقدند، یعنی زور روشهای تخریبی نو، بکار بردند و همین کار را هم در خور انواع تخطئه‌ها شمرند و بدان انواع معانی از پیش خود ساخته دادند.

ولی ای ملت عزیز، بدان که من آنچه کردم و می‌کنم بر اساس اعتقاد و عقیده کردم و می‌کنم، تناقضی در گفته‌ها و عملکردهایم نیست و گذشته از اینکه نجات کشور ما در این جنگ بسته به پیروزی این آزمایش است، اگر نیروهای مسلح در جریان جنگ معتقد بشوند که وقتی انسان زور را اصل شناخت و جنگید، خدا راههای پیروزی را بدو می‌نمایند.

وقتی فهمید فداکاری آنگاه معنا و مفهوم می‌یابد که انسان جنگ را تلاشی برای نجات خود و دشمن که خود او نیز قربانی جنگ است، تلقی کند و بدون کینه که بازتاب زورپرستی است بجنگند.

وقتی ارتش در این آزمایش دید که به کار نبرد زور در سازماندهی درونی ارتش میل به انکار را افزایش می‌دهد و در جامعه نیز چنین است. این دگرگونی بنیادی در باور و انتقاد او موجب خواهد شد که در حال و آینده بعنوان عامل تعیین سرنوشت سیاسی کشور وارد صحنه نگرود و نگذارد که مردم ما این آزمایش بزرگ را در سطح جامعه تکرار کنند و از راه اعتقاد به خدا و تلاش برای «قرب به خدا» وحدت خود را محکمتر کنند، تلاش خود را روزافزونتر کنند و آن سان نباشند که تمامی چهره و سیمای جامعه از افزایش میزان بکاربردن زور در مناسبات اجتماعی گواهی بدهد. پس اگر این جنگ و رنج آور باشد، بیهوده نیست. با اینحال انسانی که بخواهد خود را به دست حادثه جنگ سپرد و مهار این حادثه را در دست بگیرد، می‌تواند آنرا به آزمایش بزرگ تبدیل کند.

تفاوت جنگ ما با دیگران یکی این است که در این موقع در همه جای دنیا رسم بر وحدت است. حتی احزاب مخالف و با هم متضاد، با هم یکی می‌شوند اروپای جنگ بین المللی دوم و دهها جنگ دیگر در نقاط مختلف را لایب باید به یاد داشته باشید، کسی که می‌جنگد باید خیالی آسوده داشته باشد نه هر روز در اینجا و آنجا و همه جا بر ضد او کارزار تبلیغاتی و غیر تبلیغاتی بکار بیندازند. آنها که اینکارها را می‌کنند باید بدانند ممکن است کشور بهای سنگینی بابت اینکارها بپردازد و اگر خدا خواست و چنین نشد باید جواب این اعمال خودشان را به مردم پس بدهند، اگر جنگ بیشتر طول بکشد، اگر خرابی بیشتر شود، اگر شهیدان باز فزونی گیرند، اگر معلولین ما بیشتر شوند و اگر... باید پاسخگو باشند باید به مردم بگویند!

- چرا در وقتیکه می‌باید جز وحدت هیچ نباشد با طرح مسائلی غالباً بی پایه هر روز تزلزل تازه‌ای بوجود آورند و می‌آورند؟
و من گمان نمی‌کنم مردمیکه انسان در برابر رژیم شاه ایستادند این پرسشها را بکنند و آنها را که فرصت را برای تشدید برخوردهای داخلی مغتنم شمرده‌اند بحال خود رها کنند و بدانند که آینده بدتر از حال خواهد شد، اگر پرسیده بشود که چرا چنین کرده‌اید.
اینهم درد دل من با توجه به اینکه بنا بر آنچه پذیرفته‌ام نمی‌باید بیش از این درد دل کنم!

روزنامه شماره ۴۴۴ - ۱۸ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

چهارشنبه ۳ دی ماه ۱۳۵۹

امروز به مطالعه سه جزوه بزرگ درباره تجزیه و تحلیل جنگها از نظر کاربرد اصول جنگ پرداختیم هر سه این جزوات به جنگهای اسرائیل با اعراب راجع بودند جزوه دیگری هم درباره استراتژی و تاکتیک و امنیت ملی - تعاریفی درباره استراتژی امنیت ملی و امنیت و مصالح ملی و از این قبیل معانی مطالعه کردم. بمناسبت می‌گویم که در اروپا در زمینه تدوین ایدئولوژی شاهنشاهی از روی نشریاتی که ظرف ۲۵ سال از گذشته و نوشته و اعمال آن رژیم جمع آوری کرده بودیم، مطالعه‌ای کردم و ایدئولوژی شاهنشاهی را مشخص کردم که بخش مهمی از این مطالعه در خصوص ارتش بود که یک قسمت مهم آن استراتژی و امنیت ملی است.

بعد به بازدید از جاده‌ها رفتم و تا نیم بعد از ظهر از ساعت ۹ تا نیم بعد از ظهر این بازدید بطول انجامید. این مطالعات و این بازدیدها همه به خاطر این است که آن مقدار از مسئولیت که بر عهده من است با آگاهی و علم و اطلاع و تجربه انجام بگیرد.

بعد از ظهر به کار مطالعه فصلی از یک کتاب درباره «فاشیزم» پرداختم که در پایان این کارنامه چون خود من نیز درباره قدرت و رژیمهای متکی به اصل اصالت زور مطالعه فراوان کرده و بسیار نوشته‌ام بحثی را به مناسبت می‌آورم که برای هوشیاری نسل امروز بسیار ضروری است. شب شورای نظامی شد و در آغاز بحثها بمناسبت حادثه‌ای که اتفاق افتاده بود یکی از افسرانم گفت که ارتش و ارتشی به غرور زنده است، شخصیت دارد و می‌جنگد. اگر غرور او را از او بگیرند یک اجیر است، کسی است که حقوقی می‌گیرد برای انجام کاری، در حالیکه کار ارتشی محتاج ایثار است، محتاج جانبازی است، محتاج هیجان و شور و شوق است و همه اینها وقتی غرور ما نظامیان را شکستند و باز هم می‌شکنند. از انقلاب بدین سو تحقیر نظامیان از حد و اندازه گذشته و حتی جنگ و اینهمه فداکاری در جنگ هم آن جریان را متوقف نکرده است.

با شنیدن این سخنان درباره مفهوم غرور برایشان صحبت کردم و گفتم غرور سه منشاء می‌تواند داشته باشد و سه معنا پیدا می‌کند. چون انسانها یکی از این سه نوع هستند و بنا بر نوعی که هستند به غرور معنی می‌دهند.

آنها که خوی سلطه‌گری دارند، غرور را در تسلط بر دیگران تعریف و تعیین می‌کنند. بهمین دلیل وقتی غرور دارند که میل سلطه جوی شان ارضاء شده باشد. مثلاً مردی که به عشق این معنی را می‌دهد که بر معشوق سلطه بی چون و چرا داشته باشد، در این حالت است که احساس غرور می‌کند. ولی آن لحظه که این سلطه را از دست می‌دهد احساس غرور او به یک احساس خفت تبدیل می‌شود و کز می‌کند و حاضر است زیر دست و پای معشوق بیفتد بشرط اینکه او از نظر میل به سلطه جویی او را اغناء کند.

- نوع دیگر مردمانی هستند که توانایی استقلال ندارند و ناگزیر باید خود را به جایی بچسباند و به قدرتی متصل کنند و وقتی خود را تابع یک قدرت و در پناه او ببینند احساس غرور می‌کنند. نوکرهای زیادی هستند که به جای ارباب غرور و تفاخر او را از خود نشان می‌دهند. شاه سابق در عین اینکه از تابعیت نسبت به امریکا و سلطه نسبت به هموطنان خود احساس غرور می‌کرد، حرفهایی می‌زد که یادآور حرفهای فرعون بود با این تفاوت که فرعون قدرت

را از خود داشت و او قدرت را هم از خودش نداشت.

البته آدمهایی هم هستند که این دو احساس در آنها باهم جمع می‌شود.

منشاء سوم غرور در انسان معتقد مومن است و از مشخصات این انسان استقلال و عدم تمایل به «سلطه‌گری» و «تابعیت» است. این غرور در برابر دشمن معنا پیدا می‌کند و انسان از اینکه به خود متکی است و تسلیم نمی‌شود احساس غرور می‌کند.

گفتم، ارتش محتاج این نوع غرور است و حضور من در خوزستان برای جایگزین کردن این غرور در ارتش و از بین بردن آن غرورهای سابق است. این نوع غرور که بیان‌کننده استقلال، آزادی و ایمان واقعی است، موجب می‌شود که انسان اگر مورد تحقیر هم قرار بگیرد و باو ناسزا بگویند مثل رفتاری که با پیامبر اسلام کردند و بر سر او خاکستر بدتر از اینها ریختند، نه تنها غرورش نشکند، بلکه غرورش هم بیشتر شود و مقاومت و تسلیم ناپذیرش هم بیشتر شود و مهمتر از این اینکه این موارد به انگیزه تحرک بیشتر تبدیل بکند.

پس شما اگر بخواهید ارتش یک جامعه انقلابی به تفکر اسلامی باشید، باید این موارد را این تحقیرها را که از یک منشاء سلطه‌گری می‌آید که عده‌ای می‌خواهند از این راه حاکمیت مطلق پیدا کنند، به انگیزه تحرک بیشتر تبدیل کنید و تلاش برای پیروزی را دوچندان و صد چندان کنید خود من چنین می‌کنم، همه کوششهایی را که دشمنان برای زمین زدن ما بکار می‌برند، باید توانایی داشته باشیم و به انگیزه‌هایی برای تحرک بیشتر مردم و بدست آوردن استقلال بیشتر در اوج فرهنگ و شخصیت خود مردم تبدیل کنیم من امیدوارم که شما با توجه به این مطالبی که گفتم دیگر خود را درگیر و عاجز این حرفها نکنید. این حرفها را بر پرورش کار و تلاش بیشتر و تکیه به خود لازم ببینید ارتش ما باید از نظر فرهنگی وابستگی خود را از دست بدهد و مستقل بشود چون این جنگ، برای شما فرصت مغتنمی است و باید از این فرصت برای دگرگونی اساسی سوجدجویید و بنیاد فرهنگ مستقل را بر پایه اسلامیت بگذارید ایران امروز درگیر خطرهای بسیاری است اما بزرگترین خطری که ما را تهدید می‌کند این است که از رشد بگریزیم، از ترقی بگریزیم، بدان پشت کنیم و این گریز از رشد بیانگر پایین آمدن میل به ابتکار در جامعه است. بزرگترین خطرهایی است که در کمین کشور، جمهوری اسلامی ایران و همه چیز ما است انقلاب می‌باید به آنچه اساسی است بپردازد، هم چنانکه ما در جریان جنگ در حدود توانایی چنان کردیم یعنی میدان دادن به ابتکار، نترسیدن از ابتکار و دستاوردهای ابتکار، اگر این میدان را به شما نمی‌دادند، اگر شما نبودید که خود می‌باید بهترین شیوه‌ها را پیدا کنید، خود می‌باید امکانات را بسنج کنید، چگونه این ضعف روز اول را به این قدرت تبدیل می‌کردید؟ یادتان هست که می‌گفتید دوسال ارتش را از هر سو ویران کرده‌ایم؟ و حالا باید عواقب این ویرانسازی را ببینیم آن روحیه چگونه به این روحیه تبدیل شد که اینکه بی‌قرار عملید در پی در ابتکارهای نو هستید؟ برای ضربه زدن احساس قوت می‌کنید؟ و مطمئن هستید که می‌توانید جلوی پیشرفت دشمن را بگیرید بلکه می‌توانید دشمن را هم از وطنتان برانید؟ در حالیکه هیچ امکان تازه‌ای از تجهیزات و مهمات از خارج در اختیار شما قرار نگرفته است. همه این امکانات در داخل و به باری مردم و کوشش خودتان فراهم شد.

گفتم به یاد دارید که روزهای اول توپخانه چه کم و کسرهایی داشت؟ دیده‌بان نداشت؟ دیدبانها یا کفایت نداشتند و همه صحبت از این بود که نظام و روحیه ندارند و حتی امام هم می‌گفتند که شما را با دیگران ترکیب کنیم تا با روحیه و بی‌روحیه در کنار هم قرار بگیرد تا ناگزیر بی‌روحیه‌ها هم بجنگند؟ و من با این کار مخالفت کردم و چرا که تردید نداشتیم این به نابدی ارتش و از بین رفتن جبهه‌ها و تسلط دشمن می‌انجامد و تاکید را روی این گذاشتم که خود سرباز و درجه‌دار و افسر است که باید منقلب بشود، روحیه پیدا بکند و بجنگد و این ممکن نیست مگر ما به او اعتماد کنیم و به او مسئولیت بسپاریم، دلیل خودجوشی و عمل و ابتکار را در او برانگیزیم و اینکه شما خود می‌بینید که سربازانتان بی‌قرار عملند، در همه جا روحیه هجوم بوجود آمده است.

پس در کنار اینها به قول امام وقتی ملتی از شما پشتیبانی می‌کند، خود امام پشتیبانی می‌کند، رئیس جمهوری پشتیبانی می‌کند، آیا نمی‌خواهید از اینجا آنجا دو «غر» هم بشنوید؟! این شدنی نیست، این روحیه است که باید در شما تغییر بکند، روحیه امام صادق باید در شما بوجود بیاید که ناسزاگو را به منزل ببرد و سرورورش را بشوید، به او شربت بدهید و مجال بدهید رفع خستگی کند بعد هم برایش توضیح بدهید و با هم دوست بشوید این آن فرهنگ آزادی است که می‌باید این در ارتش ما بوجود بیاید.

امیدواریم که این بحث برای خوانندگان ما نیز مفید باشد و همه ارتشیان بتوانند این بحث را بفهمند و در خودشان بجای غرورهای کاذب آن غروری را که اصیل است پیدا کنند و بدنبالش باشند.

در ضمن امروز فصل دیگری از کتاب «گریز از آزادی» را درباره «نازیسم» خواندم و بمناسبت اهمیت این فصل و اینکه بالاخره تحقیر به رهنمود قرآنی راه می‌برد من آن فصل را نخست در اختصار برای شما باز می‌گویم و بعد به تحلیل می‌پردازم.

اول ببینیم اصل و پایه این نظریه چیست؟ خود هیتلر این کار را ساده کرده و با وضوح این اصل و پایه را توضیح داده است. می‌گوید (حکمت زندگی «بازی» آزاد نیروها در تضاد تنازع است) و حتی گروههای مختلف ناسیونالیست و ملی‌گرایان نیز نباید با هم همکاری کنند! بلکه باید باهم رقابت داشته باشند و تا «گزیده‌ترین»ها بمانند و «ناگزیده‌ترین»ها بروند. این دسته‌بندی از اینکه انرژی‌ها آزادانه به بازی ادامه دهند، جلوگیری خواهد کرد و تنازع برای برگزیده شدن بهترین را متوقف خواهد ساخت. و بدین ترتیب پیروزی واجب و نهایی مرد تندرست و نیرومند را برای همیشه دچار مانع خواهد کرد. این اصل پایه است. اصل پایه بر تفکر او این است. وقتی آدمی این همه خط‌کشی‌ها را در زمان خود تحت عناوین گوناگون می‌بیند و با همین بیان به راحتی می‌تواند بفهمد وقتی اصل یکی شد کلمات و اصطلاحات ممکن است گوناگون بشوند، اما واقعیت و محتوی یکی باقی می‌ماند. آنهایی که به «زور» در خلوص و تمامیت آن معتقدند همواره کارشان «خط‌کشی» تا آن حد که معتقدان به یک فکر را هم دسته بندی می‌کنند و به وحدت آنها هم اعتقادی ندارند. برای اینکه این وحدت موجب می‌شود، آن «الگوها» و نمونه‌های عالی مکتب دیرتر پیروز بشوند! این تضاد خالص است.

در یک بحثی لوفور فیلسوف جامعه شناس مارکسیست اروپایی، درباره استالینسم، همین مسئله را طرح کرده بود و نوشته بود که «استالینسم»، فاشیسم خالص است، برای اینکه آنچه هیتلر از انجامش عاجز شد استالین بدان دست یافت. «به لحاظ اینکه هیتلر ساخت اجتماعی و گروههای اجتماعی را که قدرت را محدود می‌کردند از بین نبرد و یا نتوانست از بین برد و استالین بدین کار توان شد. این دو تا از لحاظ تفکر اجتماعی در قطب مخالفند. اما از آنجا که اصل و پایه شان یکی است هر دو به زور اصالت می‌دهند و بخواهی یا نخواهی هر دو به یک راه می‌روند. استالین نیز پس از اینکه کار اختلاف بین مارکسیست‌ها را ساخت، به جان خود مارکسیستها افتاد و آن تصفیه‌های خونین که از آن خیر دارد که سر به میلیونها می‌زند.

هیتلر هم تصفیه‌های خونین در حزب خود بسیار کرده است، یعنی می‌خواهم بگویم مسئله این نیست که او موافق نبود ناسیونالیستها، یعنی کسانی که همان‌گرایش خود او را داشته با هم متفق بشوند بعد که کار آن‌ها را هم بعنوان گروه‌هایی که شرکتشان در قدرت به محدود کردن قدرت می‌انجامد، حذف کرد، کار به درون حزب خود او و به تصفیه‌های خونین رسید. تمام جریانهایی که به زور اصالت می‌دهند رنگ ظاهری آنها هر چه باشد به همین سرنویشت می‌انجامد. یعنی جریان حذف ابتدا از طرف مقابل تضاد شروع می‌شود، بتدریج به متحدان، بعد به خودی‌ها و بالاخره به حلقه تنگ‌گروه حاکم و افتادن به جان هم و تصفیه‌های خونین می‌رسد.

پس خواننده اگر بخواهد ساده‌اندیش باشد و بخواهد ببیند که گروهی چگونه می‌اندیشد و عمل می‌کند، اول باید برود اصل پایه تفکر گروه را پیدا کند. همچنان که من برای هیتلر این کار را درباره نازیسم کردم بعد باید بروید ببیند این «اصل پایه» را چگونه در نقل قولها، برداشتها منعکس می‌کند و به اصطلاح مرسوم چگونه آنرا پیاده می‌کند. دست آخر هم ببینید نتیجه راه افتاده با این اصل پایه را چگونه در نقل قولها، برداشتها منعکس می‌کند و به اصطلاح مرسوم چگونه آنرا پیاده می‌کند. دست آخر هم ببینید نتیجه راه افتادن با این اصل در قلمرو اجتماعی چیست. یعنی فرض کنیم که نازیسم با شعار سوسیالیسم و ناسیونالیسم که در واقع «سوسیالیسم و ناسیونالیسم» و یا سوسیالیسم ملی و سوسیالیسم مذهبی را بهم می‌آمیخت، عملاً بسود کدام گروه اجتماعی عمل کرد؟ و سرنویشت جامعه بکجا رسید؟ برای اینکه این معنا را روشن ببینیم. اول ببینیم که برداشت هیتلر از مردم و توده چیست؟ و رابطه بین خود بعنوان پیشوا و گروه خود را بعنوان حزب نازی با مردم چگونه رابطه‌ای می‌شمارد؟ او در کتابش می‌گوید «ما به صفوف عظیم کسانی روی می‌آوریم که چنان در فقر بسر می‌برند که زندگانی شخصی آنان همسنگ بزرگترین ثروت دنیاست». او چه می‌خواهد بگوید؟ او می‌گوید: «فلسفه انکار نفس و فداکاری»

برای کسانی تدوین شده است که وضع اقتصادی آنها به آنها اجازه خوشبخت شدن نمی‌دهد و نتیجه می‌گیرد که: بدون اینکه اینها را خوشبخت کنیم می‌توانیم در آن‌ها با تبلیغ تسلیم از روی رضا و رغبت در برابر پیشوا و گروه او و حزب او و فداکاری برای پیشبرد مرام او وجود آوریم. او در واقع نوعی تضاد میان خوشبختی توده فقیر و فداکاری او می‌بیند و می‌گوید برای اینکه این توده فقیر تن به فداکاری بدهد باید خوشبخت نباشد که وقتی خوشبخت نشد، بجای خوشبختی مادی و معنوی، فداکاری در راه کشور، حزب و شخص پیشوا را می‌توان نشانده. پس از نظر او، این توده‌ها ابزار کارند و برای اینکه خوب در خدمت او قرار بگیرند، باید که محروم باقی بمانند. خوب وظیفه شان چیست؟ وظیفه شان تصدیق است. تصدیق او و حزب او و هدفهای او و سیاست او و برای اینکه به این صورت در آیند ناگزیر باید بیک طرز فکر متناسب با این نقش ایمن بیاورند. این است که می‌گوید «تنها هیتلر است که می‌گوید تنها ایده آلیم است که آدمیان را راهبر می‌شود تا خود بالاخرت مزیت قدرت و نیرو را بازشناسند و تصدیق کنند و ایشان را بر آن می‌دارد تا بصورت ذره‌ای خاکی در نظامی که سراسر کیهان را به قالب شکل می‌کشد در آیند». پس یک شرط اینکه توده بتواند نقش خود را در خدمت هدفهای او خوب ایفا کند، این است که خود را ناچیز، هیچ، بی اختیار بشمرد و یکجا چون موم در دست او قرار بدهد. ایده آلیم از لحاظ هیتلر همین است، مردم بجای همه چیز به آن آرمانی بیندیشند که پیشوا و حزب او دارند.

گفتم که در میان ما نیز هستند زورپسندان و زورمدارانی که می‌گویند توده‌ها نادانند، قرآن گفته است که اکثرشان عقل ندارند، پس حق دخالت در سرنوشت خودشان را ندارند و باید اختیارشان را بدست آنها بسپارند تا هرطور مایلند با آنها رفتار کنند. حالا بگذریم از اینکه این معنا صحیح باشد یا نباشد که این به کنار، بنا را می‌گذاریم بر اینکه اکثر مردم نمی‌دانند اما یک تفاوت بنیادی میان برخورد با جهل عمومی از سوی اسلام و قرآن هست و این برخورد کاملاً نقطه مقابل یکدیگر است.

چگونه باید مردم به عقیده دست یابند؟ نظر اسلام این است که مردم آگاه بشوند، عقیده را بفهمند و بدان باور بیاورند. و نمی‌باید آنها را بدین کار مجبور ساخت و اما در نظر هیتلر اولاً مردم کسی را دوست می‌دارند که تسلیم او بشوند او می‌گوید: «همچون زنی که تسلیم به مردی نیرومند را بر چیرگی بر مردی ضعیف ترجیح می‌دهد، توده‌ها نیز حکمفرمایان را بر «لايه‌گران» مرجع می‌دارند و باطناً از نظریه‌ای که به رقیبان مجال عرضه وجود نمی‌دهد، بیشتر رضایت برمی‌گیرند تا از آزادی همگان، چه وقتی به آزادی رسیدند غالباً نمی‌دانند با آن چه کنند و به آسانی دچار این احساس می‌گردند که ترکان گفته‌اند، گستاخی از جسارتی که روحشان را از وحشت می‌آکند و تهدید شائنت آمیز آزادی‌پیشان هر دو از دایره فهم توده‌ها بیرون است. چه هرگز به فریب نهفته در این نظریه پی نمی‌برد».

پس از نظر او آشکار است، توده‌ها فرمانروایی می‌خواهند که تسلیم او بشوند اما اینکه چگونه باید برای این توده‌ها تبلیغ کرد؟ خود او می‌گوید «باید اولاً وقتی تبلیغ کرد که مردم خسته باشند، و هر چه به آن‌ها القاء می‌شود بپذیرند». از نظر او مسئله این نیست که مردم بفهمند، مسئله این است که مردم بپذیرند. خود او می‌گوید: «وقتی را باید برای سخنرانی‌ها انتخاب کرد که در آن وقت مردم خسته باشند و حرفهایی که به آنها القاء می‌شود بپذیرند».

دستیار تبلیغاتی او «گوبلز» می‌گوید: «دروغ را باید آقدر بزرگ گفت تا کسی در حقیقت بودن آن تردید نکند». اخلاق؟ نه! این دشمن او و حزب است! چرا؟ چون روشن است تا وقتی مردم یک کشور باور دارند که اصول اخلاقی در مقامی بالاتر از هستی ملل جای دارد، و وقتی فرد از این اصول پیروی می‌کند، ناگزیر تصرف آنها، تسخیر آنها، حاکمیت بی چون و چرا بر آنها ممکن نمی‌شود. پس باید این نوع از اخلاق را برداشت و بجای آن نوع دیگر از اخلاق را، اطاعت کورکورانه را گذاشت. خود او می‌گوید: «باید چنان کنیم که در مدرسه هم بچه‌ها نه تنها تنبیهات عادلانه را بپذیرند، بلکه تنبیه‌های ظالمانه را هم بی چون و چرا بپذیرند و اطاعت کنند» و بنابراین اخلاق در نازیسم، اطاعت کورکورانه از پیشوا، کینه در برابر اقلیت‌های نژادی و سیاسی، آرزوی فتح و استیلا، تجلیل و تمجید قوم و نژاد یا مرام جناب ایشان است. و برای اینکه هیچگونه مخالفتی ممکن نباشد تنها راه این نیست که مخالفان را بگیرند و زندانی و مجازات کنند، بلکه باید کاری کنند که مخالفت ممکن نباشد! راه آن چیست؟ راه آن این است که حمله به حزب نازی و هیتلر حمله به آلمان تلقی شود». همانطور که ما در کیش شخصیت و نفاق در قرآن موضوع بحث قرار داده‌ایم تمام آنهايي که زور را اصل می‌شناسند چنین با مخالفان خود برخورد می‌کنند. فرعون هم با موسی همین حرف را زد.

صاحب کتاب می‌نویسد: (و پس از برافتادن دیگر احزاب سیاسی، حزب نازی به منزله آلمان شد و مخالفت با آن مخالفت با آلمان بحساب آمد. از نظر افراد متوسط ظاهراً تحمیل هیچ چیز مشکل تر از آن نیست که نتوانند حزب را با گروه بزرگتری یکی ببینند. هر چه یک آلمانی با اصول کار نازیسم مخالف باشد، اگر قرار شد بین تنهایی و احساس تعلق به آلمان یکی را برگزیند، اغلب شوق دوم را انتخاب خواهند کرد. بسیار می‌توان مشاهده کرد که کسانی که از حزب نازیسم هم نیستند از نازیسم در برابر حملات بیگانگان دفاع می‌کنند، چه حمله به نازیسم را تاختن بر آلمان می‌دانند، پس از تسلط بر دستگاه دولت هر حزبی می‌تواند در جلب و وفاداری قاطبه خلق از ترس تنها ماندن و ضعف نسبی اصول اخلاقی آنان مدد بگیرد».

بدینسان می‌بینید که همه گروههایی که به زور اصالت می‌دهند و می‌خواهند سلطه و سیطره همه جانبه‌ای بر جامعه تحمیل کنند، «جزء راکل» بحساب می‌آورند و اگر به یکی از آنها بگویید چرا خط کردی؟ می‌گوید حمله به کل است. و همین روزها در کشور ما این مسئله عیناً اتفاق افتاده است. کسانی مورد انتقاد واقع شده‌اند و همانها دو مطلب را تبلیغ کرده‌اند. یکی اینکه به انقلاب پشت شده است!

خوب در عمل چه نتیجه‌ای بار آورد و این ناسیونال سوسیالیسم بسود کدام گروه تمام شد؟ طبقه سرمایه دار. چگونه؟ نازیسم که سخت مخالف سرمایه داران بود و چطور شد که سرمایه داری آلمان از آن سود جست؟ در مجلس آلمان که اکثریت با سوسیالیستها، کمونیستها و ناسیونال سوسیالیستها بود، با این حال چگونه شد که این حزب در خدمت گروههای حاکم، سرمایه دارها در آمد و به تثبیت موقعیت آنها پرداخت؟ اگر قبل از وقوع بود تشریح این معنا که چرا با آنهمه ادبیات احساسی مخالف با سرمایه داری که ناسیونال سوسیالیزم هیتلری ارائه می‌کرد کسی باور کند که حزب او در خدمت مستضعفان نیست در خدمت مستبکران است مشکل بود، اما امروز بعد از وقوع است، واقعیت انجام گرفته و آشکار است که این حزب در خدمت سرمایه داری آلمان نه تنها به توسعه حاکمیت آنها در داخل مرزها بلکه در خارج مرزها نیز کوشیده است. خوب چگونه این کار انجام گرفته است؟ روشن است چون بنیاد «نظریه نفرت از ضعیف و تقویت قوی است». و اگر بخواهد بنیاد قدرت محکم بشود و در مقیاس داخل و خارج به نیروی توانایی دست پیدا کند، ناگزیر باید قدرت متمرکز بشود و همانطور که قدرت سیاسی متمرکز می‌شود قدرت اقتصادی هم متمرکز شود و همین دلیل است که در ابتدای کار با اینکه در ابتدای کار هیتلر بصورت مسیح موعود وعده می‌داد که «فروشگاههای بزرگ» ویران می‌گردند، استیلا بانکداران و سرمایه داری پایان داده خواهد شد. علیهذا در عمل بسود طبقه سرمایه دار مشکل اجتماعی آلمان را حل کرد! چگونه؟ گروههایی که در اصطلاح جامعه‌شناسی مارکسیستی خرده بورژوا می‌گویند را آورد و در دستگاه اداری نازی بکار گرفت و به اصطلاح آنها را در قدرت با سرمایه داران بزرگ شریک کرد و این ترکیب نوبه یک ثبات اجتماعی انجامید که سرمایه داری آلمان بدان احتیاج داشت. اما همانطور که سرنوشت جنگ برای آلمان شوم بود، برای توده‌های آلمانی هم شوم بود.

همه این نوع طرز فکرها سرانجام مردم را قربانی می‌کند، گرچه با ایجاد احساس و به اصطلاح امروزی «جو سازی» توده‌ها را بسیج می‌کنند به شوق و هیجان می‌آورند. اما سرانجام به آنها خیانت می‌کنند آنها را به حادثه‌های گوناگون می‌کشاند و قربانی قدرت طلبی می‌سازند، یک نسل آلمانی قربانی شد و نسلهای بعد نیز هم هنوز باید کفاره گناه فریب را بپردازند. آلمان یک تجربه است، شرقی و غربی هم دارد و بسیاری چیزها ملت آلمان از دست داده که هنوز نیز بدست نیاورده است.

این مطالبی که برای شما خوانندگان گفتم تشریح اختصاری مبنای تفکر نازیسم، بازتاب این تفکر در روشها، اخلاق، سیاستها و سودی که مردم از این طرز فکر می‌بردند بود که برای شما آوردم برای بسیاری از خوانندگان توضیح بیشتر لازم نیست خود آنها می‌توانند ببینند و با اوضاع بسنجند ببینند که این معانی و مفاهیم که در نازیسم بوده به چه اشکال و صورتهایی می‌تواند در آید و چه خطری ممکن است از آن متصور باشد.

امامی خواهیم روی این نکته پافشاری کنیم که مهمترین مشخصه نازیسم از بین بردن اخلاق است که هم در روشهایی که خود بکار می‌برد و هم نزد توده مردم و در جامعه آن ارزشهای والای یک فرهنگ را بی قدر و بی اعتبار می‌کرد، تا مقاومتها شکسته‌گردند و حاکمیت آن گروهی که می‌خواستند تمام

سعادت آلمان، بنام حاکمیت نژاد آلمانی بر جهان و بنام بسیاری دیگر از این عناوین بر آن بوده حاکمیت بی چون و چرا پیدا کنند و توده را نرم در دست داشته باشند از بین برود. اگر مردمی باشند و این روشها را از سوی یک گروه ببینند و ترسند در برابر این روشها مقاومت کنند و اخلاق عالی و ارزشهای والا را به یاد مردم بیاورند و برای مردم خطر آنها را توضیح بدهند، اینگونه مرامها هیچ خطری در بر ندارند، یعنی پذیرفته نمی شوند و مردم آنها را از خود می رانند. اما اگر اینگونه واقعیتها بازگو نشدند، اگر مثلاً فرعون و روشهای کار او، برخورد او با توده، اخلاق و ارزشهایی که به توده تحمیل و القاء می کرد، هدفهایی که داشت و آنها را هدفهای کل جامعه تلقی می کرد و... و... و... از قرآن اخذ نشود و با توده مردم در میان گذاشته نشود و پی در پی هشدار داده نشود، گروههایی که به «زور اصالت می دهند» در شرایط فعلی که هنوز استالینستها در جهان قوی هستند و یک شکل از زور محکوم و مترود شده است، اما اشکال دیگر آن برجا هستند. اینها حاکمیت پیدا خواهند کرد و دیگر چیزی از کشور بجا نخواهند گذاشت.

به آنها که در نیروهای مسلح، چه نزد افراد ساده و سالم سپاه چه نزد ارتشیان القا می کنند که «رای مردم اعتبار ندارد برای اینکه مردم نادانند تا آنها را به مخالفت و ایستادگی در مقابل رئیس جمهوری برانگیزند می گویم حرف من به آنها این است. اولاً من هیچ ناراحتی از این نمی شوم آنها که می خواهند به زور وابسته بشوند و خود را به گروه زورمداران ببندند، با من مخالف باشند ثانیاً مردم می فهمند آنچه هیتلر نمی دانست و زورگرایان مثل او نمی دانند این است که جامعه مثل فرد شعور و آگاهی دارد که از این شعور و آگاهی به وجدان جامعه تغییر می کنند و اگر این وجدان نسبت به یک امری، نسبت به یک شخصی، نسبت به یک فکری، پیدا شد، جامعه نسبت به او مصمم و پابرجا می شود و این دیگر چیزی نیست که بگوییم از روی آگاهی نیست. پس رای او اعتبار ندارد «خبر این رای است که از روی آگاهی داده است» آگاهی یک امر مطلق نیست، یک چیزی نیست که یا همه چیز آنرا جامعه داشته باشد یا اگر همه اش را نداشته هیچ چیزش را نداشته باشد. می توان به یک امری آگاه بود، به یک مسئله ای شعور داشت و به یک امور و مسائلی آگاهی نداشت. ثالثاً اگر فرض کنیم صحیح باشد که مردم نمی دانند روش آنها را اصل می شناسند این است که به زور باید مردم را به راهی بکشند که می خواهند، اما در بینش و روش انبیاء چنین نیست آنها می کوشیدند که به مردم حالی کنند، بفهمانند آگاهی بدهند و از راه آگاه کردن جامعه را جلب و جذب بکنند. توده ها را جلب و جذب بکنند. سؤال، از اینهایی که این فکرها را می پذیرند و چون ساده اندیشند بازگو هم می کنند، آن مراکزی را که این فکرها را القاء می کنند «لو» می دهند اگر «چون توده ها نمی فهمند باید از راه زور آنها را به مکتب آورد»، چرا که خود خدا چنین تکرر؟ خداوند که قدرتی نامحدود دارد چرا از روز نخست این کار را تکرر؟ دیگر لازم به فرستادن پیامبر و رسول و مبلغ نبود، وقتی «فیض خدایی» در این است که آدمی از راه تلاش و کوشش آگاهی بدست بیاورد و به راه او برود شما این بندگان خدا کیستید که می خواهید این فیض ربانی را از بشر بستانید؟ و به او بگویید خیر، تو باید از راه جبر و فشار و زور به راهی کشانده شوی که ما می خواهیم! این همه امامان ما چرا شهادت را پذیرفتند؟ و اگر این راه درست بود و بجای افتاد، اجبار درست بود به جای قانع کردن مردم می باید آنها را مجبور می کردیم چرا؟ «آنها» این روش را در پیش نگرفتند؟ چطور شد که در انقلاب اسلامی ما این چنان وحدت بی مانندی بوجود آمد؟ چه کسی مردم را مجبور کرد؟ اگر شعور وجدان و آگاهی این هر سه به یک معنا در کار نمی آمد، و مردم به این واقعیت که رژیم پیشین بنای موجودیت او را به خطر انداخته است نمی رسیدند چگونه و با چه فشار و جبر متحد می شدند و در برابر آن رژیم می ایستادند؟ وقتی آزادی حتی در چهارچوب رژیم پیشین، آزادی در قبول، فهم یک واقعیت این معجزه بزرگ را ببار آورده است، اینکه که انقلاب انجام گرفته است چرا آنچه ما را به انقلاب توانا کرد از دست بدهیم؟ اینهاست سنوهای اساسی در وضعیتی که ما در آنیم و روشها آنطور که بکار برده می شود. بر مردم است که عالمیان و گروهها را از روی روشهایشان شناسایی کنند و بدانند که روشهای تخریبی بکار می برند، کسانی هستند که می خواهند باز از پیش پا برداشتن مزاحمان و مخالفان راه را برای سیطره کامل یک استبداد از نوع جدید در جامعه هموار کنند و مردم در برابر این گروهها باید با قاطعیت بایستند. علاج و پیشگیری از یک مصیبت بزرگ ایستادگی و قاطعیت است. این است آنچه رفتار ما را در پاسداری از شعار انقلاب اسلامی ایران، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» موجه می کند. این هم روزی که بر ما گذشت.

روزنامه شماره ۴۴۵ - ۲۰ دیماه ۱۳۵۹

کارنامه پنجشنبه ۴ دی و جمعه ۵ دی ماه ۱۳۵۹

امروز با جانشین ستاد ارتش وضع جبههها را بررسی کردیم. تحولاتی در وضع جبههها انجام گرفته و در همه جا نیروهای ما حالت تعرضی به خود گرفته و دشمن را پس زده اند. قدمهای اول قدمهای مشکلی است، سخت است، تجهیزات و امکاناتی که فراهم شده است باید با وسواس و دقت بکار برود تا در حین شکست دشمن این تجهیزات و امکانات برای ما بماند. با توجه به موقعیت کشور و محاصره همه جانبه البته معنای این سخن بر خوانندگان روشن است، اما امیدوارم قدمهای بعد سریع و شتابگیر باشند اما از نظر نظامی از نقطه ضعف به نقطه قوت رفته ایم و این زمان عمل فرارسیده است. دشمن را زمین گیر کرده ایم بنابراین وقت ضربه است. پس از بحث و گفتگوی مفصل که من نمی توانم به لحاظ مصالح جنگ آن گفتگوها را بازگو کنم قرار شد که من فردا و پس فردا از جبههها دیدن کنم و قسمتهای بعدی طرحهای جنگی را ارزیابی کنیم و به عمل در بیاوریم.

سرسرب شورای نظامی تشکیل شد و در آنجا هم از نو وضع جبههها فعالیتهای روزانه مورد بحث قرار گرفت. حمله های آزمایشی بلحاظ اطلاعاتی که به ما داده است، از جهتی امیدبخش، از جهتی مبهم است. ما نمی دانیم دشمن چه امکاناتی را برای مقابله با نیروهای ما دارد بعضی اطلاعات ما دقیق نیست ولی امیدواریم علائمی که از دشمن ثبت می کنیم این اطلاعات را دقیق کند.

بعد لازم دیدم بر اساس اطلاعات و اخباری که در مورد سخنان صدام و اخبار رادیوهای بیگانه و خبرگزاریهای جهان جمع آوری کرده و در اختیارم گذاشته اند، خطاب به صدام حسین و ارتش عراق مطلبی بنویسم. این مطلب را نوشتم و فرستادم برای روزنامه انقلاب اسلامی که بعنوان سرمقاله چاپ کنند که لازم است بعداً در کتابی که از این مطالب کارنامه روزنامه چاپ می شود جزء مطالب همین روز انتشار یابد. نوشتن این مطالب تا آخر شب وقت گرفت و این روز هم باین ترتیب پایان رسید، بامید روزهای آینده.

بسم الله الرحمن الرحيم

کارنامه جمعه ۵ دی ماه ۱۳۵۹

امروز برای بازدید از جبهه‌های اهواز و سوسنگرد رفتیم. در جبهه اهواز اینطور که به ما گفتند و ما رفتیم و دیدیم دشمن حدود ده کیلومتر عقب نشسته بود. زیر فشار آتش در قسمتی در زیر فشار آب در قسمتی دیگر. با اینکه این عقب نشینی تازه صورت و مشغول جمع کردن مین‌ها بودند ما تا جلوترین نقطه‌ای که نیروهای ما داشتند مستقر می‌شدند، رفتیم. آنجا من خواستم که سگ‌های ارتش عراق، سگ‌های تانک و نفربر را ببینم و دیدم. یکی دیگر از ضعف‌های بزرگ ما در این جنگ ضعف اعتماد است. اطلاعاتی که ما از دشمن داریم اندک، نارسا و برای این جنگ غیر کافی است و این نقصی است که ما می‌باید تلاش خودمان را برای از بین بردن آن صدچندان کنیم. به لحاظ اینکه من وقتی آن حرف‌ها را راجع به سگ‌های اینها و چگونگی عمل اینها شنیده بودم و آنچه دیدم و با سگ‌های سربازان خودمان، سگ‌های آنها نه محکم هستند و نه محفوظ و خود این یکی از عوامل کندی کار بود. یعنی همه گمان می‌کردند، دشمن چنان خوب در زمین فرو می‌رود که حمله به او کار ساده‌ای نیست و وقتی ما این سگ‌ها را دیدیم، به فرماندهان گفتیم از نظر کار علمی درست این است که شما حالا در همین محوطه بچرخید و همه علائمی که از دشمن باقیست ثبت کنید همه اطلاعاتی را که لازم دارید بشما خواهد داد. در هر حال گمان من اینست که این بازدید با دقتی که در آن بکار رفت به کار فرماندهان بسیار آمد و امید به پیروزی را در آنها زیاد کرد.

همیشه میان شنیده و دیده تفاوت هست اما می‌خواهم بگویم که تفاوت بسیار بود. این است که در دنیای ما غالباً از راه بازی با داده‌ها و عناصر اطلاعاتی شنیده‌های مردم را بصورتی در می‌آورند که تاثیر لازم را در آنها نگذارند. ایجاد بیم و ایجاد روحیه کارپذیری، دنباله روی، تسلیم‌طلبی که در جامعه‌های بشری امروز بوجود می‌آید. بر این اساس مردم در خود احساس عجز می‌کنند و خود را به یک حامی نیرویی جز خود آنها ندارد و از خود آنهاست که نیرو می‌گیرد. و این نیرو او را بیک قدرت مسلط تبدیل می‌کند و مردم از نیرویی که از خودشان گرفته شده است می‌ترسند و تسلیم آن می‌شوند. این است که درباره شنیده‌ها همواره باید با تردید و سوء ظن برخورد کرد تا آنکه انسان تحقیق کند و ببیند تا صحت آنها را تصدیق کند. بهرحال خوب اینجا مجال بحث در این نیست که چگونه می‌توان اطلاعات صحیح از شنیده‌ها و دیده‌ها بدست آورد. مسئله این است که آنچه دیدیم با آنچه شنیدیم یکسان نبود. از آنجا به محل دیگری رفتیم که به لحاظ موقعیت جنگی نمی‌توان نام آن محل را گفت و مجموع این بازدید به ما گفت که یک قسمت از طرح نظامی اجرا شده است.

ما ساعت ۸ صبح راه افتاده بودیم که نزدیک چهار بعد از ظهر به اهواز رسیدیم، در راه بازگشت احساس سردرد شدید می‌کردم. به سرهنگ فروزان گفتیم به این جبهه‌ها هم بیاید.

بعد با همه حال زار با فرماندهان جبهه‌های مختلف یک جلسه بحث و گفتگوی شور و تصمیم تشکیل دادیم. وضع را در جبهه‌های مختلف بررسی کردیم. کسریهایی در کار بود سعی در جبران کردن آنها کردیم و البته باید یکی دو روز منتظر ماند. ظاهراً روحیه‌ها برای عمل خوب بود. در آنجا تصمیم گرفتیم که از جبهه‌های دیگری هم بازدید کنیم و همچنین نیروهای ما در همه جبهه پیشروی را شروع کنند. مثلاً در همان جبهه که صبح بازدید کردیم قرار شد که روز بعد لشکر خوزستان تا جائیکه سینه به سینه دشمن باشد، پیش برود. و قرار شد که روز دوشنبه برای بازدید همان جبهه و میزان پیشروی اش برگردیم همینطور در سوسنگرد و جبهه‌های دیگر.

از این بررسی ما به این نتیجه رسیدیم که روی گزارشها یعنی شنیده‌ها قسمت اول طرح انجام گرفته و توأم با موفقیت بوده است. قسمت دوم طرح باید شروع بشود. تا دیروقت شب درباره همین مسائل و رفع کمبودها درجهت تسلیحات و مهمات و اینها مشغول شدیم و به مسئولان مختلف دستورات لازم داده شد که اینها را به واحدهای ما در جبهه‌های مختلف برسانند.

این را در نوبت دیگری یعنی در گزارش فردا خواهیم آورد و آن اینکه روحیه در جبهه‌هایی که من دیدم خوب و آماده تعرض بود. یک حالت تعرضی و تهاجمی وجود داشت. در همین جبهه بود که همیشه از ضعف دیده‌بانی توپخانه شکایت می‌شد و دیده‌بانی‌ها ما به دشمن نزدیک نمی‌شدند و امروز از دو دیده‌بان یاد کردم و برای آنها درجه خواستم که اینها برای «درست دیده‌بانی کردن» به وسط دشمن می‌روند و از نقطه‌ای دیده‌بانی می‌کنند که وقتی تیراندازی با توپخانه می‌شود خود آنها هم در معرض خطر واقع می‌شوند. این مشخص می‌کند که کوشش ما برای ایجاد آن «خود جوشی»، «آن حرکت»، خود انگیزه و «خودخواسته» بی نتیجه و بی ثمر نبوده است و این جنگ جنگی است که پیروزی آن ابتدا باید در این سطح بدست آید. ارتشی که از رژیم پیشین بجا مانده و طی دوران بعد از انقلاب روی به تضعیف گذاشته بود، اینک می‌باید با تجدید روحیه‌ایکه هرگز امکان داشتنش را پیدا نکرده بود و بوجود آمدن روحیه ابتکار و خودجوشی به یک ارتش توانا و نیرومند تبدیل گردد و با پیشرفت جنگ و زمان نه تنها آنچه را که از دست می‌دهد، تدارک و جبران کند، بلکه به نسبت توان خود بر آن بیفزاید بطوریکه در پایان جنگ قوتور از روز نخست شده باشد.

اینرا بدین لحاظ می‌گویم که یک روزنامه اروپایی نوشته است، آمریکا از تحریک صدام برای جنگ با ایران سه مقصود و هدف را تعقیب می‌کرده است: - یکی بوجود آوردن «ناصر» آمریکایی و اینکه آقای صدام حسین را مرکز دنیای عرب بگرداند منتها صدام حسینی که اختیارش دست خود آمریکاست.

- دوم تضعیف ایران برای اینکه رژیمی دلخواه خود آمریکا در آن بر سر کار بیاید که اگر اینکار ممکن شد نیروی مسلح ما برای مراحل بعدی ضعیف شده باشد.

- هدف سوم تحکیم موقعیت خودش (آمریکا) در خلیج فارس و ناگزیر کردن کشورهای منطقه به خرید بیشتر از آمریکا. نویسنده مقاله نوشته است که «آمریکا در هدف واژگونی رژیم ایران و بوجود آوردن «ناصر آمریکایی» کامیاب شده است اما در هدفهای دیگر مثل از بین رفتن تجهیزات جنگی ایران و تضعیف آن و احساس نیاز به افزایش تسلیحات نظامی آمریکایی از سوی کشورهای خلیج و تحکیم پایگاههای آمریکا در این منطقه موفق شده است» در اینجا می‌خواهم به همه آنها بگویم که برای دفاع از موجودیت میهن اسلامی اسلحه در دست دارند، اینرا بدانید که رئیس جمهور شما فقط از روی عقیده و برای نجات میهن اسلامی عمل می‌کند، از نظر خودش این کار و تلاش کشنده جان او را چون آتش از تن بدر خواهد آورد و امیدی به زندگی بعد از پیروزی بر دشمن و تأمین استقلال و تمامیت ارضی کشور ندارد. اگر بخواهد از روی عقیده عمل کند، نباید بگذارد که جنگ با تضعیف نیروهای مسلح ما به پایان برسد. پس تلاشی که می‌کند را بیای تقویت این جناح و تضعیف آن جناح نگذارید. بلکه بیای تقویت خود در برابر بیگانه و دشمنی مثل آمریکا بگذارید. نقشه‌های دشمن نقشه‌هایی نیست که اگر یکی از آنها شکست خورد، دیگر از تعقیب بقیه نقشه‌هایش منصرف نشود.

پی آمدهای جنگ

ما می‌باید در فکر پیامدهای جنگ باشیم وقتی که ما دشمن را به مرز برسانیم اگر نیروهای نظامی ما تضعیف شده باشند، آنها می‌توانند برنامه دیگری را برای اهداف خود به اجرا بگذارند. پس شما خودتان ببینید که بی جهت نیست، اینکه در جنگ جانب احتیاط را رعایت می‌کنیم که حتی المقدور با از دست دادن حداقل وسائل جنگی حداکثر پیروزی را بدست آوریم، باین علت است. بی صبر و ناشکیبا نباشید، بگذارید ما به همین ترتیب در حین اینکه دشمن را می‌زنیم و متواری می‌کنیم نیروهای خودمان را افزایش بدهیم.

اما امروز خوشحالمیم که میزان تانک‌هایی که ما آماده کرده‌ایم بسیار زیاد است امیدوارم که نیروی ما در پایان جنگ چندین و چند برابر روز شروع جنگ شده باشد و دشمن در این هدف خود نیز با شکست مواجه شود. آنچه من بیشتر روی آن تکیه می‌کنم، تغییر روحیه ارتش ماست. این ارتش بعد از این جنگ که روی پای خود ایستاد و روی پای خود جنگید و مزه استقلال را وقتی چشید، تردید ندارم که دیگر هرگز تسلیم هیچ نقشه و توطئه‌ای به زیان استقلال کشور و در موافقت با سیاست هیچ ابرقدرتی نخواهد شد. باری این برداشت و ارزیابی اول من از بازدید جبهه‌ها در مقایسه با روزهای اول و هدفهای آمریکا، ابرقدرتی که مثل گرگ تیر خورده بخود می‌پیچد و می‌خواهد طعمه از دست رفته را بلکه دوباره بدست آورد.

پاسخ رئیس جمهور به صدام حسین و پیام به ارتش عراق

خلاصه سخنان صدام حسین به علاوه اخبار روز که رادیوهای بیگانه و خبرگزاریهای جهان داده‌اند، برای من آوردند. و اینکه که سه ماه و چند روز بلکه سه ماه و نیم از جنگ تجاوزکارانه رژیم صدام حسین می‌گذرد فکر کردم خطاب به او مطالبی را بیان کنم تا شاید برای تاریخ معاصر ما بی فایده نباشد.

مطلب اول اینکه: آقای صدام حسین: یک زمامدار وقتی دروغ گفت او دیر یا زود محکوم به زوال است. شما اولین زمام دار نیستید که دروغ می‌گویید. البته آخرین آنها هم نخواهید بود.

اما وقتی حکومتی فشار و اختناق و دروغ را بعنوان روش اصلی حکومت پذیرفت، ناگزیر محکوم به سرنگونی است. دروغهای شما را در همین بیاتان خطاب به وزیران نه تنها من بلکه هموطنان من و برادران عراقی ما نیز می‌توانند خیلی واضح و روشن و بدون زحمت بفهمند. شما گفته‌اید که ما هواپیماهای خود را به پاکستان فرستاده‌ایم.

چرا باید به پاکستان می‌فرستادیم؟ آیا این حمله‌های بی در پی به مواضع نظامی در داخل خاک عراق را هواپیماهای ما در پایگاه‌های پاکستان بلند می‌شوند و می‌آمدند و انجام می‌دادند؟ آیا این کار شدنی است؟ خیر.

هواپیماهای ما در فرودگاههای خود ما بودند و ما به هیچ یک از کشورها فرستادیم حتی تغییر محل نیز ندادیم. شما چون نیروی هوایی عراق را قربانی کردید ناگزیر از این دروغ شده‌اید برای اینکه لابد ارتشیان و ملت عراق گمان کنند که اگر نیروی هوایی ما برجا مانده است، بخاطر این است که در پاکستان پناه گرفته است.

مطلب دوم.

بعد گفته‌اید که اگر ایران حقوق عراق را بپذیرد و حاضر به مذاکره شود، شما چنین و چنان روح تفاهم نشان خواهید داد. اما شما خوب می‌دانید که شما را امریکا به این تجاوز برانگیخت. و انگیزه این تجاوز همان است که بر زبان شما آمده است: می‌خواهید مرکز دنیای عرب یعنی مرکز قدرت جهان در این منطقه از جهان، خاورمیانه تبدیل بشوید. خواب عظمت‌های ابلهانه را می‌بینید و همین خواب شما را بر آن داشت که فریب امریکا را بخورید و از ابتدا در دام این سیاست جهانخواه بیفتید و به منافع ملت عرب و همه ملت‌های مسلمان خیانت کنید. چه خیانتی بالاتر از این که اولیا امور دولت اسرائیل بحساب آورده‌اند. چه واقعه‌ای بهتر از این برای سیاست آمریکا که به تثبیت مواضع و موقعیتهای خود در خلیج فارس و منطقه پرداخت. اما باز او در ارزیابی اشتباه کرده بود و شما را هم به اشتباه انداخت. شما نتوانستید ایران را بشکنید و اینکه نوبت آن است که خود شکسته شوید و شکسته خواهید شد.

شما نمی‌توانید قدرت منطقه بشوید چون ارتش شما از روی عقیده و ایمان نمی‌جنگید و اساساً تجاوز با ایمان ناسازگار است پس نمی‌توانست پیروز شود. گفته‌اید روح پیروزی را باید حفظ کرد. کدام پیروزی؟! این همه کشته و زخمی و آواره، شیخ اینها همه شب خواب جنایتکاران و سر دسته آنها شما را پریشان خواهد کرد. و تازه ارتش عراق را در بیابانها زیر ضربات تمام نشدنی نیروهای مصمم ما انداختن نامش پیروزی نیست.

اگر در شما خلق و خوی مسلمان بود، می‌دانستید که بر فرض پیروزی بر نیروهای مسلح ما، تازه شکست خورده‌اید. نیروئی را از بین بردن که تازه آزاد شده است تا در کنار برادران مسلمان در حق عمومی مسلمانان دفاع کند، پیروزی نیست.

از پیش رفتن و پس رفتن در میدانها حرف زده‌اید. و می‌دانید که در همه جا نیروهای شما در حال عقب رفتن است. در سه راهی آبادان، در منطقه اهواز، در سوسنگرد و در دزفول، در گیلان غرب و کرمانشاه، و در همه جا نیروهای شما زیر فشار ضربات نیروهای ما تلفات می‌دهند و عقب می‌نشینند. شاید خواسته‌اید از پیش، ذهن ملت عراق و ارتش خود را برای تحمل این عقب نشینی‌ها آماده کنید.

مطلب چهارم
و چرا ما حاضر نیستیم مذاکره کنیم؟! گفته‌اید برای اینکه دولت ما مسئول نیست. دولت ماگوشش به حرف بدهکار نیست. خیر، گوش این دولت، سابق هم به این حرفها بدهکار نبود.

گوشش در ایام رژیم شاه هم به این حرفها بدهکار نبود. با آن دولت هم حاضر به مذاکره نشد. با تجاوزکار تا وقتی متجاوز است، به مذاکره نشستن معنایش تصدیق تجاوز است. و وقتی که تجاوز را تصدیق کردید، ناگزیر باید امتیازات مورد مطالبه متجاوز را هم بپذیرید.

آب در هاون می‌کوبید، ما نه به تجاوز شما صحنه می‌گذاریم و نه آثار تجاوز را تحمل می‌کنیم و بطریق اولی امتیازی هم نمی‌دهیم. اما کار ما بزرگتر از این کارهاست از نظر من که زحمت طاقت فرسایی را برای در هم شکستن تجاوزگروههای شما بر عهده گرفته‌ام. سرنوشت جهان در این جنگ معین می‌شود. به چه معنی؟ به این معنا که اگر ما از قبول حکم تجاوزکار امتناع ورزیدیم و با مقاومتمان متجاوز را در هم شکستیم ملت عرب نیز به این اسلام که چنین روح سازش ناپذیر، تسخیرناپذیر و تسلیم‌ناپذیر به انسان و فلسفه انسانی می‌دهد باز می‌گردد. و تسلیم سیاست و فلسفه تجاوز که از طریق رژیم صهیونیزم اعمال می‌شود، نمی‌رود.

این استقامت به دگرگونیهای اساسی در همه کشورهای مسلمان منجر خواهد شد. روانشناسی برادران عرب ما را تغییر خواهد داد و این جنگی است که سرباز عرب در آن در صورت شکسته شدن تجاوز احساس حقارت نخواهد کرد. بلکه احساس آزادی خواهد کرد. احساس خواهد کرد او نیست که شکست خورده است. بلکه تجاوز است که شکست خورده است.

بنا بر این اگر او نیز تن به تجاوز ندهد و بر ضد تجاوزکار بجنگد، پیروز می‌شود. با تغییر دید و با تغییر برداشت، رابطه میان مردم عرب و رژیم صهیونیست دگرگون می‌گردد و رابطه میان ملت‌های مسلمان و با قدرتها دگرگون می‌گردد.

پس این جنگ دگرگونیهای بزرگ در پی دارد و قیمت و بهای پیروزی در این جنگ را بخاطر اسلام، بخاطر همه مسلمانها و بخاطر کشورمان، استقلال و موجودیت خودمان، ما باید بپردازیم و می‌پردازیم.

مطلب پنجم
آقای صدام حسین، شما، همچون آنها که شما را به این تجاوز برانگیختند می‌دانید، که سرنوشتی که در این جنگ تعیین می‌شود، سرنوشت یک وجب خاک و تغییر مرز از اینجا به آنجا و از آنجا به اینجا در شن زارها نیست. بلکه سرنوشت انسان است. سرنوشت انسان در باورها و رفتارها و روش هاست و با این تغییر که انسان نوی ولادت خواهد یافت. ما با نیروی شما به عنوان ارتش عراق نمی‌جنگیم و تجاوز یک دولت ستمگر متکی به روشهای تخریبی: دروغ، نیرنگ، قتل، آدمکشی، شکنجه، اعدام و... می‌جنگیم.

از نظر من پیروزی در این جنگ پیروزی بر همه این روشها چه در ایران و چه در عراق و چه در همه جاست و گمان من این است که شما و اربابان شما (من

بعنوان ناسزا نمی‌گویم اربابان شما، بعنوان بیان یک رابطه می‌گویم زیرا تصمیم حمله به ایران را شما به تنهایی نگرفته‌اید. شما و من هر دو این حقیقت را می‌دانیم) می‌دانید که اهمیت این جنگ تا کجاست. این جنگ، چیزی از قبیل جنگ‌های اسرائیل و عرب نیست که در آنها اسرائیل شکست‌ناپذیر از آب در آید و عرب تحقیر شود و در نتیجه زمینه برای استبدادهای نظامی و شبه نظامی نظیر استبداد فاشیستی دولت شما فراهم بیاید.

این جنگ، جنگی است که در آن بازنده اصلی دشمنان آزادی ملت‌های ما هستند و پیروز دوستی و صمیمیت و صلح و برادری ملت‌های ماست. به همین نظر، پس از آنکه از ضربات نظامی شما کاری ساخته نشد، ناچار از طرق غیر مستقیم، رژیم آمریکا کوشید به شما و ارتش شما کمک کند. پی در پی توطئه و تحریک بر ضد رئیس جمهوری اسلامی ایران بلحاظ تلاش عظیم او در بسیج استعدادها و نیروها و بکارگرفتن آنها در این جنگی که از نظر من جنگ ما علیه تجاوز جنگی عادلانه و جنگی تغییر دهنده سرنوشت است.

در این مورد نیز بگمان من ارزیابی شما و آنها که شما را به این جنگ برانگیختند، از روانشناسی، هوش و میزان آگاهی و شعور و وجدان اجتماعی مردم ما، به خطا بوده است. این ملت، ملتی نیست که بتوان او را فریب داد. و حقیقت را در نظر او وارونه جلوه داد. هیچ دولتی که مورد تایید این ملت قرار گرفته است، از راه خود مردم سرنگون نشده است.

تاریخ ما هیچ زمان بیاد نمی‌آورد که دولت خیر خواه مردم، دولت محبوب مردم به دست خود مردم از پی توطئه‌های قدرت طلب و وابسته خود فروش و میهن فروش، انجام گرفته است.

تا این زمان این توطئه‌ها نیز به نتیجه نینجامید. و شما در عین حال که "جز می‌خوانید ترس خود را نیز بیان می‌کنید.

اگر قدرتهایی که شما را به این تجاوز برانگیختند به کمک مستقیم شما نیابند، نیروهای شما محکوم به شکست هستند و این امری واضح است. و هیچ‌گویی از آن نیست، و اینکه زمان حقیقت فرا رسیده است. می‌توان "حر" شد و می‌توان "شمر" شد.

تا این زمان شما نشان داده‌اید که قصد حر شدن ندارید اما ناگزیر از دعوت هستیم. بیش از آنکه دیر شود در برابر این خیانت بزرگ که به ملت‌های ما روا داشته‌اید اعتراف به خطا کنید و لباس حکومت را که بنا حق و از راه زور، قتل، کشتار و ترور و بدون رضایت و رای ملت برادر ما به تن پوشیده‌اید، بدر آرید.

حقیقت را به ملت‌های برادر عرب و عراق بگویید و بگویید که بی هیچ دلیلی نیروهای خود را در وقتی بر ضد ایران بکار بردید که این کشور در محاصره بود و شما مستقیماً به یاری سیاست آمریکا رفتید تا کشورها را از نو تسلیم رژیم خود سازید.

اکنون، جنگ به مرحله‌ای رسیده است که شما می‌دانید هر چه از این پس پیش بیاید بر زبان نیروهای عراقی است. و به دروغ می‌خواهید به این نیروها و ارتش عراق اینطور وانمود کنید که ادامه جنگ موجب می‌شود که ایران تسلیم شود و شما اگر چه زبان می‌بینید اما، بلحاظ بدست آوردن پیروزی موقعبیت عراق در خاور میانه به موقعیتی که مدعی شده‌اید، تبدیل خواهد شد، یعنی مرکز قدرت در منطقه! از باب از دست دادن تانکها و توپها و ابزار جنگی نیز شما آنها را دل‌داری دادید و گفته‌اید این چیزها را که ایران در این مدت نداشته رژیم شما در این مدت خریداری کرده و جمع کرده و در آینده هم باز می‌توانید بخرید.

ظاهر این منطق صحیح است یعنی آنچه را که در این جنگ از جهت ابزار از دست داده‌اید می‌توان خرید. اما واقع امر غیر از این است. این ظاهر صحیح و استدلال ظاهراً صحیح بر پایه‌های غلطی قرار گرفته است. آن پایه‌های غلط یکی این است که ما تسلیم می‌شویم. خیر، ما تسلیم نمی‌شویم ما به جنگ تا پیروزی ادامه می‌دهیم.

بنا بر این ضربه‌ها، ضربه‌هایی است برای بیرون راندن نیروی متجاوز.

دوم این است که وقتی یک نیرویی بعد از دوازده سال تجهیز شدن به دلیل اینکه جنگ از نظر آن نیرو جنگ موجهی نیست، ناتوان می‌شود. بنا بر این وعده مرکزیت قدرت یک سراب است. و ارتش عراق باید این حقیقت را بداند. و این همان حقیقتی است که تلاش گردانندگان رژیم و در راس آنها شما بر این است که آن را بپوشانید.

پایه نادرست سومی هم این دروغ و استدلال ظاهری شما دارد. و آن این است که بر فرض اینکه ما تن به تسلیم بدهیم باز عراق قدرت منطقه نخواهد شد، به لحاظ اینکه، ایران، ضعف آموزش (بر فرض وجود این ضعف) ضعف دائمی نیست که همیشه در جهت شما باشد. ممکن است امکانات نظامی فراوانی در اختیار ایران قرار بگیرد و تعادل قوا به زیان شما بر هم بخورد. پس آنها که شما را به این کار برانگیخته‌اند، لابد هدفی دارند که اگر به آن هدفها رسیدند معلوم نیست که باز به شما بعنوان قدرن منطقه نیاز داشته باشند.

پس، بر فرض اینکه شما در این برنامه‌ای که برای شما طرح کرده‌اند و مامور اجرای آن شده‌اید، موفق بشوید، معلوم نیست نتیجه‌ای را که می‌خواهید بدست بیاورید.

پس از اینکه پایه‌های استدلال شما غلط بودنش محرز شد، اینکه نوبت صحبت با ارتش عراق است:

ملت ایران، حق دارد آزاد و مستقل زندگی کند و حق دارد رژیم اسلامی داشته باشد. این حق ملت ماست.

رژیم صدام حسین تمام همین حق را که شما بنام عرب در فلسطین طلب می‌کردید، از بین برد. حمله شما به ایران نقض آشکار این حق طبیعی ماست و وقتی شما بخود اجازه دادید که شهرها را با موشک بزنید، نمی‌توانید بگویید چرا صهیونیست‌های تجاوزگر چنین کاری می‌کنند.

وقتی شما به قلمرو یک کشور دیگر حمله می‌کنید نمی‌توانید بگویید چرا صهیونیست‌ها، خاک‌های شما و زمینهای شما را بیخود گرفته و ضمیمه کرده‌اند؟ وقتی شما اشخاص عادی را می‌گیرید و به اسارت می‌برید، نمی‌توانید بگویید که چرا صهیونیست‌ها این کار را می‌کنند؟

وقتی شما شهرها را بتوپ می‌بندید، نمی‌توانید بگویید که چرا اسرائیلی‌ها این کار را می‌کنند؟ وقتی شما وسیله تجاوز به برادران مسلمان خودتان واقع می‌شوید و مردم خوزستان را آواره می‌کنید، نمی‌توانید بگویید چرا اسرائیل فلسطینی‌ها را آواره کرده است.

پس این کارها که رژیم صدام حسین شما را بد آنها برانگیخته است، هیچ جز این نکرد که ارتش عراق را بدنام کرد. اعتبار او را هم از نظر نظامی برد و هم از نظر ارزشهایی که ارتشهای عرب تا این زمان از آنها در فلسطین دفاع می‌کردند برد و هم زمینه تفاهم اسلامی را برای رساندن ملت فلسطین به حق خود، از بین برد.

و بالاخره آنچه برای کشور شما باقی گذاشت آنهم چیز قابل قبولی نیست، سالها پول یک ملتی را اسلحه خریدن و آنرا در یک جنگ بی حاصل از بین بردن و گفتن اینکه ما سابق اینها را نداشتیم و تهیه کردیم، خیانتی است به ارتش شما و به ملت اسلام. چرا که این پولها می‌توانست در آینده صرف خریدن اسلحه شود برای جایگزین کردن اسلحه‌های از بین رفته، می‌شد صرف بهبود وضع زندگی مردم کرد.

اینهمه تاسیسات که در خاک عراق از بین رفته، از بین نمی‌رفت، تاسیسات جدیدی هم در این مدت و در آینده بر آنها قابل افزودن بود و در ایران هم تاسیسات زیادی از بین نمی‌رفت. من بر آن نیستم که مثل آقای صدام حسین مقایسه کنم و بگویم که تاسیسات ما کمتر صدمه دیده است و تاسیسات شما بیشتر صدمه دیده است. برای اینکه از نظر من همه اینها، تاسیسات ما هستند. و مال ملت اسلام است.

مال ما برادرها است و اینها از بین رفته است و اگر ما بخواهیم اینها را جایگزین بکنیم، باید باز ثروتهای طبیعی امان (را که ارتشها برای پاسداری از آنها هستند، نه برای زمینه سازی) زودتر و بیشتر به مصرف برسد.

اینها را باید بفروسیم به آنها که رژیم صدام را وادار به این حمله کردند و از آنها ابزارهای جدید بخریم و تاسیسات صنعتی جدید بخریم. ارتشیان عراق! آیا بنظر شما همه اینها درست بوده است؟

ما می‌ایم که شما روح ایرانی را نشناخته‌اید: شیوه جنگی ما، شیوه خاصی است. اما مسلماً تسلیم، بر آن راه ندارد.

شما بنگرید تاریخ ایران را از دوران قاجار تا امروز میبینید که این ملت سختیهای بسیار تحمل کرده است. ولی بهر حال کشور خود را حفظ کرده است. در کام ابر قدرتها که چندین بار ایران را در بین خودشان تقسیم کرده‌اند، این کشور حفظ شد. در برابر این تجاوز هم این ملت کشور خود را حفظ خواهد کرد. پس ارتش شما که سرنوشت بیشتر ندارد و آن شکست است. و حالا باید از شما به عنوان ارتش پرسید، آیا شما در دست رژیم صدام موم هستید؟ که او برای سیاستهای بین المللی معینی شما را بکار برد و بعد آنچه باقی می ماند ویرانی باشد و شکست؟

پاسخ این سؤال تعیین کننده است و من امیدوارم پاسخی که شما می دهید، موجب ملت عراق از ستم رژیم صدام رها بشود و جنگ در کمترین زمان پایان برسد. ما نمی توانیم پیشنهاد آتش بس رژیم صدام را بپذیریم و شما که در جبهه ها هستید می دانید که ماکاوس را از سرگردانیدیم و اینک نوبت ماست که تجاوز را پایان بخشیم.

آیا به نظر شما از نظر دید ارتشی صحیح است که آتش بعد از آنکه قد راست کرد، آتش بس را بپذیرد؟! خیر، ما نه تنها از نظر نظامی نمی توانیم این کار را بکنیم، بلکه بلحاظ پایان بخشیدن به سیاست تجاوز در جهان، نیز نمی توانیم این راه حل را بپذیریم. ما قبول آتش بس را خیانت به روح اسلام، خیانت به ملت فلسطین و به همه دوزخیان روی زمین و همه مستضعفان می دانیم که هر روز از سوی قدرتهای این جهان مورد تجاوز قرار می گیرند.

بنا بر این قاطعیت ما در جنگی که می کنیم کامل است و هر چه این جنگ بطول بیانجامد ما تا پیروزی ادامه خواهیم داد. چون ما خود را بر حق می دانیم، مطمئنیم که در این جنگ شکست نخواهیم خورد. چرا که بنا بر وعده قرآنی حق پیروز است.

ابوالحسن بنی صدر

روزنامه شماره ۴۴۶ - ۲۱ دیماه ۱۳۵۹

کارنامه امروز رئیس جمهور بعثت طولانی بودن در دو قسمت چاپ می شود که قسمت اول آن در شماره امروز از نظر تان می گذرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

شنبه ۶ دیماه ۱۳۵۹

امروز روزی است که نیروهای روسیه بطور علنی و آشکار وارد افغانستان شدند. از زمان ورود این نیرو و قبل از زمانیکه بصورت آشکار و با این عرض و طول باشد، ما مخالفت صریح و جدی خودمان را با ورود این نیروها و حضور عملشان در افغانستان اعلام کرده ایم. دلیل مخالفت ما هم آشکار است. وقتی یک رژیمی بزور به یک ملتی تحمیل شد ولو بهترین کارها را هم برای آن مردم بکند، مانع رشد آن مردم می شود. برای اینکه رشد امری خودجوش است و خود انسانها هستند که باید به حرکت در آیند و راه کمال را پیدا کنند در این راه شتاب بگیرند. علاوه بر این تجربه تاریخ بشر می گوید، هیچ نیروی سلطه گری موجب رشد زیر سلطه نشده است و اگر دولت روسیه قصد داشت افغانستان رشد کند و پیش برود، بهترین کار این بود که در امور آن کشور دخالت نمی کرد. نیروهای نظامی به آنجا نمی فرستاد و طرفداران خود را به کودتا بر نمی انگیزد. از این کودتا حمایت نمی کرد و مردم افغانستان وقتی از این سو فشاری نمی دیدند و احتمالاً فشار طرف مقابل (ابرقدرت آمریکا) را بجای اینکارها خنثی می کرد، ملت افغانستان مجال و فضا برای یک تحرک انقلابی می یافت و راه رشد خود را پیدا می کرد.

اما از آنجا که طرز فکر هر رژیم زورگو و سلطه گری است که خود را قیام دیگران تصور می کند، همانطور که در سطح یک کشور هم همینطور است، گروههایی زورمدار و سلطه جو هستند که خود را قیام مردم تصور می کنند و گمان می کنند که ملت نادانند و نمی فهمند و آنها باید بزور این ملت «نادان»! را براه ترقی به ترقی می کنند و اینروزها «به راه مکتب» بپرند. ولی چنین نیست، یکبار هم گفته ام «اگر این طریق و شیوه درست بود خدا خود این کار را می کرد. از ابتدا هم می کرد و بسیاری از فسادها در این جهان واقع نمی شد. دولتی که به کشور دیگری نیروی نظامی می فرستد برای اینکه بقول خودش مانع دخالت دیگران در آن کشور بشود، از یاد می برد که آنچه را که بر دیگران نمی پسندد خود می کند. این حضور نیروهای مسلح روسیه در افغانستان آشکار و واضح و ثابت است، اما حضور دیگران را باید ثابت کرد. تازه ما چند نوبت پیشنهاد کردیم که در مورد دخالت دیگران در امور تحقیق کنیم و هیئتی برونند و تحقیق کنند و شرایطی فراهم بیاورند که هیچ دولت خارجی در افغانستان حضور نداشته باشد. اما دولت روسیه نپذیرفت. ما برای کمک به مردم افغانستان چه کردیم؟ البته ممکن است بگویند که همین حرفهایی را که زدید باین معنی است که شما هم نمی باید کمکی بکنید چون یک گروه طرفدار فکر روسی بودند و از آنها کمک خواستند یکعده هم طرفدار شما هستند و از شما کمک می خواهند حالا آنها بیشتر دارند و بیشتر کمک می کنند. شما ندارید و کمک می کنید.

مطلب ظاهرأ همینطور است ولی واقعاً اینطور نیست ما به مردمی باید کمک بکنیم که در برابر تجاوز آشکار به کشورشان از سوی یک نیروی نظامی خارجی ایستاده اند و این کمک را باید منهای هرگونه دخالتی در تصمیم گیری های آنها بکنیم و یا در حدی کمک بکنیم که آنها بدفاع از موجودیتشان قادر بشوند و هیچگونه، تعیین و تکلیفی بر آنها نکنیم. البته این نوع کمک بکلی با کمکی که یک ابرقدرت برای مسلط شدن می کند و نیروی نظامی می فرستد، و دولت و ارکان حکومتی را در دست دارد، از زمین تا آسمان تفاوت دارد با اینحال نمی تواند، هیچگونه اثری نداشته باشد. اما با اینهمه و با کمال تاسف ما پشتیبانی و حمایت سیاسی - تبلیغاتی تاحدودی کرده ایم اما پشتیبانی عملی و کمکهای عملی ما بسیار ناچیز بوده است و این ضعف بزرگی برای ماست که باید آنرا جبران بکنیم.

بهررو ما ملت افغان همانطور که یکبار دیگر گفته ام هر دو قربانی تجاوز دوا بر قدرت هستیم. هر دو در شرایط سختی بر دفاع از موجودیت خودمان می جنگیم و هر دو باید تمام تواناییهای خودمان را برای پیروزی در این جنگ سرنوشت بکار ببریم. ما هم باید به مردم افغانستان کمک جدی و تا آنجا که ممکن است وسیع بکنیم. برای آنکه آنها بتوانند از موجودیت خودشان دفاع بکنند. زمان ما زمانی است که مرگ و زندگی یک ملت جز به توان و مقاومت آن ملت بستگی ندارد..... بین المللی سرعت فرو می ریزند و تغییر می کنند و اگر ملتی خود نتواند از خویش دفاع کند، در این تغییرهای سریع ممکن است موجودیت او برباد برود. آنچه مردم ایران کرده اند و می کنند حماسه زندگی است، این حماسه بزرگی است که آیندگان بعنوان یک مبداء تاریخی

بزرگ از آن یاد خواهند کرد. تلاش و کوشش عظیم ما برای استقلال، تلاش و کوششی است بدنبال تلاش و کوشش نسلهای پیش. چرا که ما در کام غولها موجودیتیمان هر آن تهدید می‌شود و تنها با سنگین کردن بها می‌توانیم این امر را که می‌توانند ما را باسانی ببلعند از ذهن این ابرقدرتها پاک کنیم و خوردن ملت‌های خودمان را در نظرشان غیرممکن بسازیم.

درباره کمک به افغانها برای جنگ سرنوشت باید بطوری جدی کوشا بشویم و آنها و ما در این تلاش و جهاد مشترک به یکدیگر کمک کنیم، تا با پیروزیمان راه برای همه ملت‌های مستضعف و مایوس و محروم باز کنیم.

امروز باز دیدی از جبهه‌ها داشتیم. از جبهه «الله اکبر» و جبهه «کرخه کور» دیدن کردیم. در جبهه الله اکبر نیروهای ما پیشروی کرده بودند و بدامنه آخرین کوهی که در دست دشمن است رسیده بودند. و ما تا این دامنه با وجود مخالفت فرمانده منطقه رفتیم. بقول خودشان با یک خیز دیگر باید این تپه را تسخیر کنند که ما فرمانده را به این کار تشویق کردیم. از آنجا به جبهه کرخه کور آمدیم فرمانده این تپه مرد لایقی است. نسبت به باز دید قبلی حدود ۶ کیلومتر و بلکه بیشتر پیشروی کرده بود و این دو قسمت از طرح به این ترتیب انجام گرفته بود. البته گلوله‌های توپ دشمن می‌آمد و این جنگ، جنگ گلوله هاست.

این باز دید برای این نبود که ما ببینیم نیروهایمان در چه وضعی هستند، برای این بود که ما ببینیم نیروهای ما چقدر آمادگی برای بیرون راندن دشمن دارند پس از این باز دید به محل خودمان بازگشتیم. پیش از بازگشت به فرمانده لشکر ابلاغ کردم که تا پس فردا دوشنبه باید در جبهه اهواز تا جایی که با دشمن سینه به سینه نبود پیش برود و کفتم که عصر دوشنبه برای باز دید خواهم آمد.

بعد شورای نظامی تشکیل دادیم و نظر خودم را درباره وضع نظامی بعد از باز دید گفتم و اینک این نظر را با خوانندگان در میان می‌گذارم.

می‌شود در کلمه بیم و امید حاصل این باز دید را خلاصه کرد و حالا من این بیم و امید را برای شما می‌شکافم.

نیروهای ما در همه جا آماده عمل شده‌اند هم از نظر روحیه هم از نظر تسلیحات با روزهای اول فرق کرده‌اند. این فرقی که از حد انتظار خیلی بیشتر بود. نیروهای ما دشمن را از نظر تواناییهای رزمی، روحیه، نظم و انضباط شناخته‌اند.

- نیروهای ما آن حالت دستپاچگی و سردرگمی روزهای اول را از دست داده‌اند و بر اعصابشان، بر کارشان مسلطند و می‌دانند چه می‌خواهند بکنند.

- نیروهای ما در زمین و هوا و طبیعت هم چیره شده‌اند و می‌دانند که در تغییرات جوی چگونه باید عمل کرد.

- نیروهای ما تجهیزات خود را تقریباً تکمیل کرده‌اند.

این صفات و خاصه‌هایی که بر شمردم آشکارترین جبهه‌هایی است که باز دید به آدمی امکان می‌دهد آنها را ببیند. امروز وقتی انسان وارد جبهه می‌شود می‌بیند که نظم و انضباط در جبهه‌ها غیر از نظم و انضباط روزهای نخستین است و از زمین تا آسمان فرق کرده است اعتماد به فرماندهی، اعتماد فرمانده به افراد، تجربه جنگی و از این قبیل اموری هستند که بروشنی و وضوح ملاحظه می‌شوند. این جنبه‌های امید هستند که به ما و نیروهای ما امید می‌دهند میل به حمله بالا رفته است که نوید می‌دهد با اینحال این هم هست من چند نوبت از این بیم‌ها صحبت کرده‌ام و تکرارشان را بجان نمی‌دانم باید بگویم که این بیم‌ها از دشمن نیست، البته یک بیم از دشمن هست و آن از ضعف اطلاعات، نداشتن نقاط ضعف و قوت دشمن و تواناییهای دشمن ناشی می‌شود ولی این بیم مهمی نیست. بیم مهم از مسائلی است که در پشت جبهه مطرح می‌شود و این هم البته به شدت یکی دو ماه پیش نیست و بشدت یکی دو هفته قبل هم نیست، ولی هست. در همین جبهه کرخه کور چند درجه دار و سرباز با گریه بمن گفتند که آقای غفاری نزد ما حرف‌هایی راجع به رئیس جمهور زده که برای ما قابل تحمل نیست. من البته آنها را دلداری دادم و گفتم شما نگران از حرف‌های کسی که غیبت می‌کند نباشید. این حرف‌ها اعتبار ندارد.

این کارها در جبهه‌های جنگ ممکن است صدمه‌های جبران‌ناپذیر بزنند. نیرویی که می‌جنگد نباید تشویش داشته باشد. تشویش فکری، عقیدتی برای این نیروها خطرناک است. آنها که بنام دین و با هر نام دیگری در نیروهای مسلح این گونه تبلیغات را می‌کنند بدانند که ضربه‌های بزرگ به توانایی رزمی نیروهای ما وارد می‌کنند. زمان زیاد است و اگر بخواست ما در این جنگ پیروز شدیم مجال هست که آشکارا و نه به این ترتیب هر حرفی که هست طرح بشود و بطور آشکار مورد بحث قرار بگیرد و اگر عیبی هست رفع بشود، جامعه اسلامی جامعه تخریب یکدیگر آنها به این صورت نیست. همه کس می‌داند که غیبت مثل خوردن گوشت برادر است و این گونه تبلیغات وارد نمی‌کند، بلکه صدمه به روحیه نیروهای ما وارد می‌کند و آن اعتماد و ثبات قدم بر روح ایستادگی را در برابر خطر از او می‌گیرد. اینست که در این فرصت خطاب به آنها که این کارها را می‌کنند می‌گویم این کارها ضداسلامی هستند، ضد روحیه هستند، برای موجودیت کشور و حتی موجودیت دینی خود آنها خطرناک هستند.

ممکن است غیر از این بیمی که به این ترتیب بوجود می‌آید بیم‌های دیگری هم باشد اما من «بین» و ظاهر ندیده‌ام. بیم‌های کوچک شخصی یا گروهی است. البته اینکه هر عملی احتمال پیروزی و شکست دارد و خواهی نخواهی متضمن مقداری بیم است، ولی در مجموع میزان امید بسیار بالا رفته و امیدواریم که پیروزی در این نبرد حاصل بشود. بسیارند آن‌ها که صبرشان کم است، عجول‌اند، یا این عجله را لازم دارند، برای اینکه خود هم سهمی در این نبرد قائل بشوند. اما در نبردی که نیروهایی در آن شرکت داشته‌اند سخت نابرابر بوده‌اند، جز با صبر و استقامت نمی‌توان دشمن را شکست. باید صبر یعنی تلاش پی‌گیر و ایستادگی بکار برد تا استعدادها، تسلیحاتی، استعدادهای انسانی را جمع آورد، نیرو ایجاد کرد و با آن جنگید.

اکنون می‌خواهم از بیم و امید به بیم و امید عمومی بروم و کمی خطاب به نیروهای مسلح صحبت بکنم. شما برادران من آنچه را که دیگران نمی‌دانند می‌دانید. اینکه چه بوده‌اید و شده‌اید را می‌دانید. رئیس جمهوری برای تبدیل آن ضعف به قوت چه کرده است را هم شما می‌دانید. خودتان چه تلاش کرده‌اید را هم می‌دانید. من نیز می‌دانم این تلاش و کوشش با توجه به تناسب قوا حماسه واقعی زمان ما و عصر ماست و مثل خود انقلاب اثری عظیم است کاری است هنرمندانه و الگو برای انقلابهای دیگر، بیاد بیاورید که یک ملتی قیام کرد، بدون اسلحه و بدون کمک از هیچ جا و رژیمی که ادامه آن رژیم به نابودی این ملت می‌انجامید. ممکن است شما هم بگویید ضعف‌های بسیاری که در آن رژیم بود حالا هم هست. من هیچ انکار نمی‌کنم، اما ضعف‌ها غیر از جریانی هستند که داشت اساس موجودیت ما را از بین می‌برد. فکر کنید اگر به همان ترتیب نفت صادر می‌شد در ۲۰ سال بعد ما کجا بودیم؟ چه موجودیتی داشتیم؟ آن اقتصاد، ما را جز به نابودی به راه دیگری نمی‌برد. شما خود نظامی هستید همین حالا می‌دانید و تجربه به شما آموخته است که چقدر فرق است بین اسلحه انبار کردن و نیروی مسلح واقعی بوجود آوردن و بسیاری حرف‌ها که حالا نمی‌خواهم آنها را بازگو کنم.

این انقلاب اثری حماسی، هنری و بی‌نظیر در زندگی بشری بود در این عصر از سوی یک ملتی با دست خالی بدون هیچ یاری از هیچ جای دنیا به انجام رسید. شما هم به راه ملت خود بروید. دست تنها بدون هیچ کمکی از هیچ کجا و در عین محاصره اقتصادی باید با نیرویی بجنگید که ۱۲ سال آن را ساختند تا بقول آقای صدام حسین مرکز دنیای عرب بشود.

شما هم موفق شدید این نیرو را متوقف کنید و اکنون نیز در حال عقب راندن آن هستید. تقریباً در تمامی جبهه‌ها دشمن در حال عقب نشینی بسیار کندی است. اما در حال عقب نشینی هست.

پس این تجربه تجربه‌ای است که خود شما انجام داده‌اید، تجربه استقلال، تجربه فرهنگ استقلال، تجربه یکی شدن با ملت. تجربه قبول فرهنگ و اعتقاد این ملت که البته شما داشتید، اما داشتن یک چیز است و اسلام را اساس قرار دادن برای پیروزی یک چیز دیگری است. و این آن تحول انقلابی است که می‌باید در ارتش بوجود می‌آید. امید مردم به اینست که این تحول در شما خوب انجام بگیرد. همه امید مردم به این است و این می‌ارزد به خرابی‌های جنگ که اگر بعد از جنگ ارتشی با فرهنگ مستقل، استقلال، متکی به خود، متکی به ملت خود، متکی به دین ملت خود پیدا کنیم.

دو نوع برخورد با ارتش بوده است. برخوردیکه «این ارتش بکار نمی‌آید باید به تدریج یا یکباره از بین برد و ارتش دیگر به تدریج دیگر بوجود آورد». آنها که این برخورد را داشتند «شاید در عمل» دیدند که نه عیب از آنها نیست و یا لاقول آن عیب را همه دارند، عیب از جا و نقش و موقعی است که به یک گروه مسلح داده می‌شود. اگر به یک گروه مسلح جا و موقع مسلط در جامعه داده بشود و به آن‌ها بگویند شما حافظ همه چیز هستید و حاکم، این موقعیت هر نیروی مسلحی را بتدریج فاسد و تباه می‌کند. طرز فکر سلطه جویی، سلطه‌گری، توفق طلبی، خصوصاً وقتی سطح فرهنگ و آموزش پایین

است عوارض خود را ببار می‌آورد یعنی ابتدا از سوی آن نیرو در حل هر مشکلی زور بکار می‌رود، بعد این زور عمومیت پیدا می‌کند و وضع بصورتی درمی‌آید که همه را تکران می‌سازد. جامعه را تکران می‌سازد و تحول انقلابی رژیم سابق را مشکل، بلکه غیر ممکن می‌کند.

روش دوم روش کسانی بود که می‌گفتند «ارتش را باید بطور انقلابی و از درون دگرگون ساخت. ساختمان درونی آن را دگرگون کرد، و وابستگیهای آن به خارج را از بین برد و این تغییر ساخت را با تغییر فرهنگ هم عمل کرد تا ارتش جدید روحیه سلطه‌گری و قیومیت بر جامعه را از دست بدهد».

و بیم و امید اصلی در همین جاست یکبار این مطلب را در سپاه پاسداران گفته‌ام و اکنون خطاب به همه نیروهای مسلح می‌گویم، رئیس جمهوری برای حفظ موقعیت و قدرت خود نمی‌باید هیچوقت محتاج به نیروهای مسلح شود و هیچ نمی‌باید دستورهای غیرقانونی به این نیروها بدهد. می‌باید همواره متکی به مردم باشد، همواره آنچه را که «تحول خودجوش» جامعه طلب می‌کند بخواهد و آنچه می‌خواهد از خود مردم بخواهد. مردم هم با حمایت خودشان راه رشد خودشان را باز کنند.

وقتی چنین شد نیروهای مسلح نقش سیاسی در جامعه بصورت حاکم بلامنازع یا غیر منازع پیدا نمی‌کنند و تواناییها و امکانات خودشان را صرف وظایفی می‌کنند که «قانون» برای آنها تعیین کرده است.

آنچه شما در این جنگ به تجربه دیدید، این محبت و شور و شوقی که مردم ما از خود بهنگام دیدن شما نشان می‌دهند خود من بارها در شهرها و روستاها شاهد این احساسات شورانگیز مردم نسبت به نیروهای مسلح بوده‌ام. این محبت خالص و بی‌شائبه نسبت به کسانی که از موجودیتشان دفاع می‌کنند، چیزی نیست که آن را با استکبار یا حاکمیت بر این مردم عوض کنید و جای این محبت بی‌شائبه را غیض، کینه و نفرت بگیرید، آنطور که در دوران شاه سابق و پدر او بود.

اکنون با شکافتن مسئله می‌بینیم که تنها موضوع این نیست که نباید محبت این مردم را با کینه آنها عوض کرد، بلکه شما در این جنگ مسئله‌ای را بوضوح تمام دیدید و آن اینکه آمریکا عاشق چشم و ابروی رژیم و ارتش ما در دوران گذشته نبوده است آنچه شما می‌داده بخاطر منافع عظیمی بوده است که از این کشور می‌برده است و آنروز که مردم ما قیام کردند و دیگر آن منافع به خطر افتاد، همین کشور، عراق را برای حمله به ایران برانگیخت و شما اکنون با عامل او که می‌خواهد جای رژیم سابق بگیرد، در حال جنگ هستید. این یک واقعیت عیان و روشنی است که شما با چشم می‌بینید، و گوشت و پوست و استخوان و خون شما هر روز در معرض این تجربه است یعنی گلوله‌ها بدن‌های فرزندان این آب و خاک را سوراخ سوراخ می‌کند، گلوله‌هایی که ما می‌دانیم محرک شلیکشان ابرقدرتی است که می‌خواهد بر منطقه مسلط بشود. ممکن است کسانی بین ما باشند و بگویند درست بهمین دلیل رژیم پیشین ترجیح داد که منافعی را برای این ابرقدرت به رسمیت بشناسد و با این امر موجودیت کل کشور را در این جهان پر از تلاطم، حفظ کند. درست بهمین دلیل که عراق باحمله کرده است و پیش از این نمی‌کرد و ما همه‌گونه تجاوز می‌کردیم و جواب هم نمی‌داد، همین است که آنوقت پشت ما به ابرقدرت بود، تسلیحات ما کامل بود و اگر به اسلحه نیاز داشتیم فوراً در اختیار ما قرار می‌گرفت. اما امروز اینطور نیست و ما به خطر افتاده‌ایم. پس چون در این جهان زندگی کمال مطلوب و ایده‌آل نمی‌توان داشت، باید واقع بین بود و واقع بینی ایجاب می‌کند که ما جای خودمان را در این جهان باز شناسیم و البته هیچ ابرقدرتی حاضر نمی‌شود در کنار خود بما جا بدهد و از ما حمایت بکند خطر جنگ را بپذیرد و منافع هم نداشته باشد.

جواب این استدلال چیست. در اروپا که بودم یک اقتصاددان اروپایی شبیه همین استدلال را می‌کرد که یا باید «استقلال خواست و عدم رشد» و یا باید «رشد خواست و تابعیت». حالا هم می‌توان گفت یا باید موجودیت کشور را بخواهیم و استقلال خواب و خیالی را بخواهیم و یا باید موجودیت کشور را خواست و تن به تابعیت داد!

جواب ما به این استدلال که در ایدئولوژی شاهنشاهی حکم سنگ پایه را داشت و ایران در ژئوپولیتیک در حکم همین سنگ پایه بود، چیست؟ جواب ما اینست که اولاً آن تابعیت خود به از بین بردن موجودیت انجامیده بود و تا پایان موجودیت کامل ایران هم فاصله‌ای نبود. باید اینطور فکر کرد که اگر جمعیت ما افزایش پیدا می‌کرد که می‌کند و منابع طبیعی ما (نفت) تمام می‌شد که می‌شود چه می‌کردیم؟ آن تابعیت و وابستگی جوابی برای این سؤال نداشت، و بن بست اقتصادی که رژیم پهلوی بدان گرفتار بود برای اینکه ما چشم انداز ۲۰ ساله بعد آن رژیم را در نظر مجسم کنیم کفایت می‌کند.

گذشته از این مگر موجودیت چیست؟ وقتی یک کشوری اجازه و اختیار اداره امور خود را نداشته باشد، چه موجودیتی دارد؟ خصوصاً اینکه وقتی شما بعنوان یک نیروی نظامی حق ابتکار نداشته باشید، شما چه نیرویی هستید؟ و ما چه کشوری داریم؟ گذشته از این ما می‌توانیم استقلال داشته باشیم، نه تنها به این دلیل که همان تعادل عمومی قوا در جهان که وابستگی را توجیه می‌کند، استقلال را هم توجیه می‌کند، یعنی ما می‌توانیم بین دو ابرقدرت چنان عمل کنیم که هیچیک نتوانند بر ما مسلط بشوند، تکیه به مردم نه بصورت اینکه فقط نقش مردم تصدیق و کف زدن باشد بلکه برانگیختن مردم و فراهم آوردن شرایط تحرک خودجوش مردم، از بین بردن زور بعنوان اساس تنظیم رابطه در جامعه برای ایجاد شرایط خودجوشی و افزایش میل به ابتکار در جامعه می‌تواند استقلال ما را تأمین بکند و منافع را هم بدیگران ندهیم و در حالیکه صحبت منافع تنها نیست، بلکه صحبت موجودیت است. در تابعیت اندیشه جامعه، عقیم می‌شود، میل به ابتکار می‌میرد. شما اگر وضع فعلیتان را بعنوان نیروی مسلح با وضع خودتان در زمان رژیم پیشین مقایسه کنید می‌فهمید که من چه می‌گویم، چرا که تجربه کرده‌اید. آن انسان مبتکری که امروز کمبودها را از بین می‌برد و جنگی را که یک هفته بیشتر امید به ادامه آن نبود، به ماه چهارم می‌رساند و در این ماه پیشروی او آفتقر افزایش پیدا کرده که خود او امید به پیروزی کامل یافته است. این میل و ابتکار و خودجوشی همان گوهر بزرگی است که در رژیم استبدادی و در وابستگی از بین می‌رود.

اینست آن چیزی که تجربه به شما آموخته است. این تجربه را گرامی بدارید

روزنامه شماره ۴۴۷ - ۲۲ دیماه ۱۳۵۹

دنباله کارنامه ۶ دیماه

بسم الله الرحمن الرحيم

وقتی شما در عین محاصره اقتصادی، یعنی در وقتی که نه آمریکا حاضر است اسلحه‌هایی را که قبلاً بما فروخته است بدهد، نه روس حاضر است مهمات اسلحه‌هایی را که قبلاً بما فروخته بود، بدهد، و نه از جای دیگری می‌توانیم اسلحه مناسب این جنگ را فراهم بکنیم، در این شرایط که ما بنا بر رهنمود قرآنی، شیوه عدم سازش را اتخاذ کرده‌ایم و با قاطعیت جنگیده‌ایم راهها پیدا شده‌اند. همین تجربه را اگر ادامه بدهیم، ارتش مستقلی بمعنی درست کلمه، یعنی بدون وابستگی در فرهنگ، تسلیحات، سازماندهی، بودجه، جا و موقعیت در دولت از باب اینکه ستون سلطه خارجی در داخل نشود، بوجود آورده‌ایم، این تجربه، تجربه بزرگی است. این تجربه غیر تجربه کشورهای دیگر است چرا؟ برای اینکه دو مشخصه بزرگ دارد که در تجربه کشورهای دیگر نیست.

یکی اینکه شما استبدادی برقرار کرده‌اید مردم در فشار حکومت استبداد نبوده‌اند، از روی میل و بطور خودجوش در این جنگ، شرکت همه جانبه

کرده‌اند و شما را از هر جهت یاری دادند. فرزندان‌شان را به ارتش فرستادند تا بعنوان سرباز و افسر بجنگند، فن‌شناسان و اهل فن به کارگاهها آمدند و آندقدر از وسایل و ابزار جنگی شما را آماده کردند که شما اینک خود از این موضوع خوشحالیید. به شما امکانات مالی دادند علاوه بر بودجه دولتی کمکهای عظیمی که مردم به سربازخانه‌ها و نقاط جنگی فرستادند و... و... و... همه بطور خودجوش انجام گرفت و این مسئله ایست بغایت مهم و بزرگ. خود شما بعنوان ارتش بر اثر رابطه‌ایکه فرماندهی کل قوا با شما برقرار کرد، امکان پیدا کردید ابتکار کنید و در تمام این مدت می‌کوشید تا نظم بر اساس تفاهم و رسیدن به یک فکر و نظر و تجربه را جایگزین نظم بر اساس ترس کند و در همه سلسله مراتب چنین بشود و این موجب شد که آن خودجوشی و میل به ابتکار زنده بشود و ترس از ابتکار از بین برود و همین ابتکارها در هوا و زمین موجب شد که سرنوشت جنگ تغییر کند. پس در حقیقت این جنگ به فرماندهی کل قوا امکان داد که کاربرد آزادی بمعنی گسترش امکان تحرک خودجوش انسان در جهت سازندگی را در ارتش به نقش واقعی خویش که پاسداری از استقلال کشور در مرزهاست بسنده کند، از درون کشور جریان تحرک خودجوش شتاب می‌گیرد و جامعه ما موفق می‌شود با تکیه به خود و استعدادهاى نهفته در فرزندان خود با سرعتی که عقل را به حیرت خواهد افکند راههای رشد خویش را پیدا کند. مسئله دیگری که تجربه این جنگ بما آموخت، اینست که هر چند برای قدرت وجود اختلاف میان فرماندهان و واحدها و نیروهای مسلح ضرورت است اما برای ضد قدرت «برای استقلال» برای حکومت دین خلاف این ضرورت است یکی از ضعفهای مهم ما عدم وحدت نیروهای مسلح ماست. من امیدوارم تحول مطلوب ما را بسوی یگانگی نیروهای مسلح ببرد و این جو سوء ظن، جو حاکمیت ایدئولوژی زور در شکل زور که عنوان ظاهریش دین است را از بین ببرد و حاکمیت واقعی دین یعنی حکومت قانون بجای حکومت گروهها بنام قانون و با ابزارکردن قانون مستقر می‌شود. برای اینکه این وحدت تحقق پیدا بکند دو کار باید کرد یکی اینکه آن ترس از این که در رژیم پیشین در ارتشیان ایجاد می‌کردند باید جای خود را به قبول و عمل بدین می‌دهد. همه مسلمانند صحیح است اما باکمال تأسف اگر اسلام به عمل در آمده بود اول جهان ما جهان اسلامی بود و اگر بانی حد هم موفق نمی‌شدیم لاف‌ملت اسلام این همه در تاریخ ذلت نمی‌دید و امروز نیز در موقعیتی که هست نبود. دوم اینکه مردم از موجودیت و اعتبار و قوت ارتش خودشان حمایت بکنند. در نتیجه بتدریج بیمها، اضطراب‌ها فرو می‌ریزد و همه در یک جو امید بسوی مرزهای نو و افق‌های تازه پیش خواهیم رفت.

مطلب سوم اینکه این جنگ بما آموخت که در جهان ما دفاع از کشور وقتی کاملاً تأمین می‌شود که همه مردم در این دفاع شرکت بکنند. نه تنها ارتش ما بجنگد، نیروهای مسلح ما بجنگد، خود مردم نیز فن دفاع از خود را بیاموزند. در اصول راهنمای حکومت اسلامی در این باره تأکید بسیار کرده‌ام و بر این باورم که در دراز مدت، نه در کوتاه مدت، ارتش واقعی خود مردم هستند. اگر همه مردم دفاع از خویش را بیاموزند، هم هزینه‌های نظامی کاهش می‌پذیرد و هم نوآوریها در ساختن اسلحه بما امکان می‌دهد که کاملاً بخود متکی باشیم و هم اینکه هر دولت متجاوز می‌کند حمله ما برای او به چه قیمتی تمام می‌شود؟ خود ما می‌توانیم این سؤال را حالا بکنیم که اگر آمریکاییها و آلت دست آنها صدام حسین می‌دانستند که هزینه حمله به ایران اینقدر گران است و به نتیجه مطلوب نیز نمی‌انجامد و عکس دلخواه آنها را ببار می‌آورد و ارتش و ملت را ایسان بهم جوش می‌دهد و این تجربه گرانقدر را برای ارتش فراهم می‌آورد تا او در عمل مزه دفاع از استقلال، مزه عمل به استقلال را بچشد، آیا تن به این کار می‌دادند؟ وقتی ما بیشتر از این بکنیم، آنهم نه با شتاب و بصورتی که انجام می‌شد بلکه از روی علم و اطلاع و قرار و قاعده آموزش نظامی را جزء درسا در همه جا بیآوریم و این آموزشها را افسران مبتکر در مدارس، تعلیم بدهند بعد از یک دوره بلند مردم خود فن دفاع از خویش را آموخته‌اند که هم از نظر داخلی مهم است چون تمایل به اینکه یک دسته‌ای قدرت را در دست بگیرد کم می‌کند. برای اینکه همان چیزی را که آن دسته بلدند بلد است و هم از نظر خارجی تأمین استقلال ما را به تمامه ممکن می‌گرداند.

و بالاخره مسئله دیگری که نیروهای مسلح ما می‌باید با استفاده از تجربه جنگ بدان بجد بیروانند، مسئله آموزش است این جنگ بما آموخت بدون علم در این جهان نمی‌توان از موجودیت کشور دفاع کرد و استقلال بی معنی است. ما نه تنها در دوران قاجار جنگ را بدلیل اینکه علم جنگ را نداشتیم، باختیم و شکست خوردیم که پیامد آن شکست و خفت و خواری تاریخی و از دست رفتن بسیاری از نقاط کشور شد، بلکه امروز هم ما در این جنگ و حتی در جنگ چریکی و منظم هم دیدیم که بدون علم نمی‌توان نتیجه گرفت.

برای اینکه جهان ما جهانی است که شما هر فنی را که ابتکار بکنید و هر اسلحه‌ای بسازید ضد آنرا هم می‌سازند، خشتی کننده آنرا هم می‌سازند. پس اگر یک وقتی ابتکارهایی بوده است و در جنگ نامنظم چریکی نتیجه داده است، نه تنها آنچه را که برای ضد آن ابتکارها آموخته‌اند و ابتکار کرده‌اند بلکه بیشتر از آن هم کرده‌اند. هر ارتشی در آموزش ابتدا آنچه را که باید بر ضد دشمن بکار ببرد آموخته و بعد آنچه را که خود باید بکند می‌آموزد. در این زمان که بکلی فلسفه آموزش نظامی تغییر کرده است و ارتش ما را از این جهت در دوران رژیم سابق ضعف بزرگی داشت، در دوران انقلاب به لحاظ اینکه می‌باید ضد آن ابتکارهای دشمنان را می‌یافت و بکار می‌برد دارد آن ضعف را از دست می‌دهد و از حالا به بعد باید بطور جدی اساس آموزش خود قرار بدهد.

آموزش جنگی نخست باید دارای دو جنبه باشد یکی آموزش ابتکار ضد ابتکار دیگران و دیگری آموزش ابتکارهایی نو که امکان پیروزی می‌دهد. هراندازه در درون ارتش توجه به آموزش و علم و فن و تخصص بیشتر بشود، آسیب پذیری کشور کمتر میشود، علاوه بر اینکه این نکته بر آموزش با توجه به پیشرفت فنون نظامی کمک شایانی به کسب استقلال فرهنگی که در برگیرنده استقلال فنی و علمی و... نیز می‌باشد بلک از نظر انسجام و یکپارچگی درونی ارتش نیز وقتی آموزش تعمیم پیدا کرد و ارتش بصورت یک دانشگاه در آمد که هر فردی وقتی وارد آن شد تا پایان دوره خود در آموزش باشد. این سدهای طبقاتی که در ارتش بوجود آمده بود که درجه دار، درجه دار می‌ماند، افسر جزء، افسر جزء می‌ماند، از بین می‌رود و هر کس توانایی آموختن و کارکردن داشت بالا می‌رود. البته اگر کسی نداشت بالا نمی‌رود.

اینها نکات مهمی است که از این جنگ آموختیم. تجربه‌های دیگری هم بوده‌اند که من پیش از این در باره آنها صحبت کرده‌ام. اما در این فرصت که ما در موقعیت قوت هستیم و کابوس را پشت سر گذاشته‌ایم که شما خودتان خوب می‌دانید من چه می‌گویم و چه کابوسی را از سر گذرانیم. چه وضعیت سخت و تلخی را پشت سر گذاشتیم تا به اینجا رسیدیم، و در وضعیتی هم بودیم که نمی‌توانستیم دردها مان را با مردم در میان بگذاریم تا اینهمه زبان شمانت این و آن، مغرضانه و غیر مغرضانه دراز بشود. اینک در این موقعیت لازم بود با شما مردم این صحبت‌ها را در میان بگذارم، بدان امید که نیروهای مسلح ما بی‌تزلزل و با استقامت به پیشروی عمومی خودشان سرعت ببخشند و در همه جا در زمین و آسمان در دریا تحرک را به حداکثر برسانند و در فاصله کوتاه دشمن را از خاک خودشان بیرون برانند.

شما ارتشیان و غیر ارتشیان مسلح امروز می‌بینید که اداره کل حفاظتی آمریکا اعلام می‌کند که اخیراً ایالات متحده فروش ۸ کشتی جنگی به عراق از طریق ایتالیا را تصویب کرده است، این کشتی‌ها متعلق به آمریکا هستند و علیرغم قوانین لغو فروش اسلحه به کشورهایی که بقول آمریکا از تروریسم (یعنی از مسئله فلسطین) پشتیبانی می‌کنند به عراق تحویل داده می‌شود. شما می‌بینید که رابرت تاکر مشاور آقای ریگان کسی است که می‌گوید آمریکا باید میدانهای نفتی خلیج را بتصرف نظامی خود در آورد. و شما در عمل می‌بینید ما چه می‌کنیم، بعضی به زیان آمریکا عمل می‌کنیم یا به سود او؟ و امروز کسانی را می‌بینید که بظاهر بر ضد آمریکا تبلیغ می‌کنند اما بواقع در جهت منافع و سیاست آمریکا عمل می‌کنند.

در این اوضاع احوال می‌بینید که دولت ایتالیا هلیکوپترهای ما را به این بهانه که چون جواز فروش را آمریکا نمی‌دهد، با اینکه ما از ایتالیا خریده‌ایم بما تحویل نمی‌دهد و همین آمریکا به او (ایتالیا) اجازه می‌دهد که کشتی جنگی به عراق بفروشد و بسیاری امور دیگر که می‌بینید. واقعیت، واقعیت است، ادعا، ادعاست. بسیاری هستند خیلی داغ ضد آمریکایی تبلیغ می‌کنند، اما در عمل و در واقع با تضعیف نیروهای مسلح ما، با تضعیف رئیس جمهوری که در جبهه است بسود آمریکا عمل می‌کنند. همه اینها برای کسانی که می‌جنگند اموری تخریبی و مملوس هستند. حال بشما می‌گویم چون اینها همه را می‌دانند، پس در کسب پیروزی شتاب کنید، زمان جنگ را هر چه کوتاهتر کنید و ناگزیر تلاش تان را هر چه بیشتر و بزرگتر بکنید چون بسود ماست.

از این نظر بسود ماست که بیهوده‌گی این تشبثات را به آمریکا ثابت می‌کنند و میهن اسلامی ما هم با اعتماد و اعتقاد کافی کار بازسازی را از سر می‌گیرد.
انشاءالله

روزنامه شماره ۴۴۸ - ۲۳ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

کارنامه یکشنبه ۷ دیماه ۱۳۵۹

امروز پیش از ظهر چند تن آمده بودند که درباره ایجاد افکار عمومی در جهان بسود انقلاب اسلامی ایران بحث می‌کردیم. آنها نخست درباره توسعه دامنه فعالیت آمریکا در منطقه خاورمیانه بحثی را بمیان آوردند بحث از اینجا شروع شد که ریگان تصمیم دارد پایگاههای دائمی برای آمریکا در منطقه خلیج فارس ایجاد کند و به احتمال زیاد اولین پایگاهها در «ایتام» و «تربوده» که پایگاههای هوایی اسرائیل هستند، خواهد بود. این پایگاهها، طبق قرارداد کمپ دیوید از سال ۱۹۸۲ به مصر تعلق میگیرد. اما ریگان می‌کوشد که رضایت سادات را برای اینکه این پایگاهها به آمریکا تحویل بشوند، بدست بیاورد. و به عربستان سعودی نیز برای کسب اجازه ساختن پایگاههای جدید نظامی برای آمریکا در آن کشور فشار می‌آورد. و البته کارتر قبل از او با عمان، کنیا، سومالی و و... قراردادهایی برای ایجاد پایگاههای نظامی امضاء کرده است که ریگان همه قراردادها را قبول دارد و آن پایگاهها را حفظ می‌کند، و تلاش دارد پایگاههای جدیدی نیز بدست بیاورد.

پیش از آنهم یکبار در شورای عالی دفاع این بحث پیش آمده که از شرق ایران تا غرب ایران یک رشته گروه بندی‌هایی تحت حمایت آمریکا درحال انجام گرفتن است و ما در یک حلقه‌ای از پایگاههای آمریکا و دسته بندی‌های کشورهای منطقه در جهت منافع و سلطه آمریکا قرار خواهیم گرفت. و اما اروپا تا این زمان بخود یارا نداده است که در این منطقه سیاست مستقلی داشته باشد. چرا؟ خوب معلوم است. چون رژیم‌های حاکم بر اروپا میان استقلال و تغییر نظامهای اجتماعی در اروپا و وابستگی و حفظ موقعیت خودشان، دومی را ترجیح دادند. ما نیز رژیم‌هایی نداشته‌ایم و کشورهای مسلمان و نفت خیز نیز رژیم‌هایی نداشته‌اند که چنان عمل کنند تا در اروپا آن نیروهایی که مایل به استقلال عمل از ابرقدرتها هستند امکان رشد پیدا نکنند. رژیم‌های حاکم بر اروپا نیز همواره با این استدلال «که اگر آنها نباشند، شیخ‌ها، شاه‌ها و رئیس‌جمهوری‌های متکی به دیکتاتوری نظامی، قراردادها را بزرگ با آنها و با کشورشان منعقد نخواهند کرد و در نتیجه بیکاری زیاد خواهد شد و صنایع خواهند خوابید و چنین و چنان خواهد شد»، رای آورده و حکومت کرده‌اند، اگر این رژیم‌ها، (کشورهای نفت خیز) چنان رژیم‌هایی نبودند، کاملاً می‌توانستند بگویند که ما با اروپایی‌ها کار می‌کنیم که از خود استقلال نشان بدهد. در آنصورت مستضعفان اروپا، کارگران، دهقانان و مردم خرده پا، فریبی را که امروز می‌خورند و رأی شان عوض می‌شد و در پی آن قیافه جهان هم دیگر می‌شد بهرحال در شرایط فعلی اروپا بیشتر دنباله روست و از خود ابتکاری نشان نداده است.

مسئله سوم مورد بحث، مسئله خطر تصرف مناطق و حوزه‌های نفتی از سوی آمریکا بود. و بنابراین اطلاعات نوع تازه‌ای از تعادل (تبادل) قوا میان دو ابرقدرت در منطقه بوجود خواهد آمد. که اگر او خواهد این مناطق را تصرف کند ناگزیر باید «یک مابه‌ارائی» به رقیب خود بدهد. خوب، نتیجه این ۳ پایه و این سه مبنای بحث، مبنای چهارمی است و آن اینست که چه رژیم‌هایی در خاورمیانه مورد حمایت آمریکا قرار می‌گیرند؟ در اینکه آمریکا می‌خواهد به یک جریان طولانی از تفکر انقلابی و عمل انقلابی در خاورمیانه پایان ببخشد محل تردید نیست. پیش از جنگ جهانی دوم تا امروز این جریان (جریان تفکر انقلابی) در کشورها شدت و ضعف داشته است، اما در مجموع شدت یافته و به تحولاتی در کشورهای اسلامی انجامیده است. اما این تحولات که رژیم‌های جدیدی را بوجود آورد، اگر به اینجا بیانجامد که این رژیم‌ها نیز قلب ماهیت کنند و حکومت آمریکا و یا یک ابرقدرت دیگری بشوند، در آنصورت می‌شود گفت که «تمام راهها به رم ختم می‌شوند». و هر جریان انقلابی پس از یک دوره‌ای به همانجا برمی‌گردد که از آنجا حرکت را شروع کرده بود. به عنوان مثال: رژیم بعثی عراق به عنوان یک جریان و یک تفکر گذشته از محتوی بعث، بالاخره درگذشته خواهان رهایی و استقلال از حاکمیت قدرتهای خارجی بود و حالا نام همان بعث رژیم صدام حسین بوجود آمده است که در تفاهم کامل با آمریکا می‌خواهد قدرتی در منطقه بشود. معنای این حرف این است که این آزمایش، جانسین آزمایش پیشین می‌گردد، یعنی در رژیم سابق، شاه دارای این ایدئولوژی بود که باید با ایجاد یک دولت قوی از راه روشهای خشن، راه پیشرفت کشور را بسوی غربی شدن باز کرد» (در این نوع ایدئولوژی) کمال رشد، قبول فرهنگ غربی است و باید این فرهنگ را به این جامعه تحمیل کرد تا نسل بعدی فرنگی بشود!

آن تجربه شکست خورد چون هدفش این بود که انسان تازه‌ای بوجود بیاید که در خدمت سلطه بیگانه باشد، تا ثروت و هستی و موجودی و استعدادهای انسانی و همه چیز ما به جامعه‌های مسلط سرازیر بشود.

اینک نوبت تجربه دیگری است. تجربه رژیم‌های متکی به ایدئولوژی‌هایی که این ایدئولوژی‌ها در مخالفت و ضدیت با غرب بوجود آمده است، آنجا که گفتیم در جنگ ضد هر چیز را می‌سازند و بکار می‌برند، در واقع تبدیل این جریان (انقلاب) به ضد خود، محتوی اصلی سیاست ابرقدرتها را در دوران ما تشکیل می‌دهد و این همان چیزی است که ما از آن به القاء ایدئولوژی یاد کرده‌ایم و پیش از انقلاب و نیز بعد از انقلاب و هر روز نسبت به آن اعلام خطر نموده‌ایم.

بحث برای این چهار پایه شروع شد و به این نتیجه انجامید که در جهان امروز ما امکان برای رهبری و پیشگامی و امامت مستضعفان را پیدا کرده‌ایم. اما برای اینکه از این فرصت استفاده کنیم لازم است که در داخل کشور انسان منزلت خود را بازیابد یعنی در ایران قانون اجرا شود و مستضعفان کشور ما در یک نظام قانونی حقوق از دست رفته خود را بازیابند و حاکمیت زور از بین برود و معنویت والای اسلامی در بنایی صاف و بی‌غش به بشر نشان داده شود. در اینصورت جریانهای ضد سلطه ابرقدرتها، در همه جا بخصوص در اروپا قوت می‌گیرد و تمایل به زیست مستقل، عمومی و جهانی می‌شود و ما می‌توانیم برای بیرون رفتن انسان از نظام جهانی که بر پایه سلطه قدرتها شکل و محتوی گرفته است، راهی باز کنیم.

جاده صاف کن بازگشت نظام پیشین

در داخل کشور ما بسیارند عناصر و گروههایی که با قیافه‌های داغ انقلابی ولی دانسته یا ندانسته در واقع در خط تحکیم سلطه ابرقدرتها از طریق سازمان دادن به تمرکز زور و اعمال قدرت خودکامه، مشغولند. نتیجه این روشها جز این نمی‌شود که این گروههاگرچه کوچک‌اند، اما در حقیقت بصورت عامل صاف کننده جاده برای بازگرداندن نظام پیشین دربیابند.

این بحث ما را به اینجا آورد که در داخل کشور برای جهت دادن به حرکت مردم برنامه‌ای بر پایه اندیشه اسلامی و سازماندهی آن لازم است تا تشکل بوجود بیاید و این تشکل بتواند در برابر جریانهای که با قیافه‌ای ضد آمریکایی در واقع محتوایی جز سیاست آمریکا برای به زانو در آوردن انقلاب ایران ندارند، بایستد. گفته می‌شد که اینروزها یک اسنادی هم منتشر شده و اسنادی هم گفته می‌شود هست که بعضی مشتها را باز کرده و معلوم کرده که آن قیافه‌های ظاهراً ضد آمریکایی تا کجا با آنها در رفاقت! و موافقت بوده‌اند. بنابراین مردم دارند قیافه‌ها را می‌شناسند. مردم قیافه‌های زیادی می‌دیدند و خیال می‌کردند اینها خیلی انقلابی هستند، مسلمانهای چپ و یا چپ اسلامی چنین و چنان هستند، اما از آنها نامه‌هایی منتشر شده و درباره خود آنها

افشاگری شده است که معلوم می‌کند اینها در رژیم پیشین تسلیم طلب‌های زبونی بوده‌اند. بنابراین اینک دوباره «وجدان عمومی» روشنی و وضوح پیدا کرده است و می‌توان بر اساس اسلام و با برنامه‌ای که در بیانیه جمهوری اسلامی ایران عنوان شده است، سازماندهی و مشکلی بوجود آورد و کشور را از مهلکه بیرون کشند. اما گفته می‌شود که رئیس جمهور چون به حرکت معتقد است و سازمان را قالبی که مانع از قوت‌گرفتن و شتاب‌گرفتن حرکت می‌شود تلقی می‌کند با سازمان موافق نیست.

اما حق اینست که «سازمانهای حزبی» که از مشروطیت به اینطرف در ایران بوجود آمده‌اند کمابیش شبیه «عدالت» بوده‌اند. می‌گویند از جمال امامی پرسیدند که حزب عدالت چیست؟ گفت «ع» و «د» آن علی دشتی و بقیه آلت است. سازمانهایی که یک عده در آن همه کاره و بقیه وسیله باشند فقط بشکل و سازمانهایی برای گرفتن سهمی از قدرت‌اند که اسم حزب را بر خود گذاشته‌اند و حزب نیستند. آن چیزی که توده مردم، خواستها و نیازهای اساسی آنها و هدفهای معنوی و مادی در بر گرفته آنها را بازگو کند و در پی تحقق آنها برآید نیست.

اهمیت خودجوشی

پس مسئله مقدم بر سازمان «خودجوشی» است یعنی ایجاد سازمان باید به ایجاد رابطه میان انسانهایی پردازد که فعال، خلاق و بطور خودجوش در پی کمالند و در نتیجه مستقل هستند و می‌توانند با همکاری با یکدیگر راه را برای بیرون رفتن از مشکلات، از بن بست مشکلات باز بمانند. این سازمان همان است که پیامبران بوجود آوردند و باید این مومنان با استعداد و لایق و مستقل نه به خاطر اینکه خود را به جایی متصل کنند و قدرتی حاصل کنند بلکه به خاطر تعقیب راه خدا، صراط مستقیم یکدیگر را بازیابند و با هم تلاش مشترکی برای موفقیت در سراط مستقیم بعمل آورند. این است آن سازمانی که باید بوجود آید و این نمی‌تواند از بالا با اعلامیه من یا یک گروهی بوجود بیاید. باید از جامعه و از درون انسانهای مبتکر و خلاق و معتقد بجوشد. افراد جامعه، نباید که کار تقدیر را کافی بیندارند و به تلاش برای بازیافتن یکدیگر پردازند باید همدیگر را پیدا کنند، با هم همکاری کنند با این همکاری قرار و مداری برای ادامه و دوام و تعقیب هدفها پیدا کنند.

معایب تخریب در ایران

به مناسبت می‌گویم که موافق تحقیقی که در تاریخ این احزاب در طی ۲۰ سال گذشته بطور مستمر و پیگیر بعمل آورده‌ایم، پنج علت داشته‌اند به این جهت هم به جایی نرسیدند.

- عیب اول اتهام در طرز فکر، بینش، اصول اعتقادی با هر اسمی دیگر که می‌خواهد رویش بگذارند بوده. غالب این احزاب یک اسمی روی خود می‌گذارند اما محتوای این اسم معلوم نیست، روشن و واضح نیست که در گذشته تقریباً همیشه اینطور بوده است.

- عیب دوم با معلوم بودن غیر منطقی بودن برنامه عمل بوده است البته یک اصولی و یک خطوط کلی (که غالباً هم ترجمه شده بوده است) بعنوان برنامه عرضه کرده‌اند، اما برنامه چیزی نیست که مثلاً انسان بگوید حزب ما صنایع را ملی می‌کند، بانکها را ملی می‌کند، چنین می‌کند و چنان می‌کند، این برنامه نمی‌شود. برنامه باید از واقعیتها بیاید، مثل نسخه طبیب می‌ماند مرض را تشخیص بدهد بعد برای آن نسخه بنویسد برای مرضی که معلوم نیست یا نمی‌شناسد و تشخیص نداده است، نسخه نمی‌توان نوشت.

- عیب سوم اخلاق است. اگر تعبیر قرآنی را بگیریم دو حزب بیشتر نداریم یا حزب خدا و یا حزب شیطان. بهرحال هر حزبی با اخلاق متناسب با حزب خدا را می‌خواهد و با اخلاق متناسب با حزب شیطان. غالب این احزاب اگر بگوییم همه اخلاق حزب خدا را آن اخلاقی را که در قرآن برای مومن، برای افرادی که خود را به راه خدا می‌دانسته‌اند و منجر شده‌اند قائل است نداشته‌اند و از جهت همان اخلاق هم، ایهام و التقاط و گوناگونی فراوان بوده است. عیب چهارم، مسئله سازمان و درون حزب است و همانست که در آغاز بحث گفتیم. احزاب اگر هم موفق شدند استعدادها را جذب بکنند، آن استعدادها را بتدریج در سازمان عقیم کردند و مانع از پرورش آنها و روآمدن استعدادها شده‌اند. غالباً احزاب سکوی پرش بوده است. اینست که حزب در ایران در اذهان مردم جلوه خوبی نداشته است.

هدف یعنی ایهام در رابطه میان حزب و جامعه است حزب حد سازمانی، حد ساختی و ساختمانی به جامعه خواهد بخشید؟ چه رابطه‌ای با جامعه برقرار خواهد کرد؟ آیا نقش قییم جامعه را خواهد داشت یعنی به جای جامعه تصمیم خواهد گرفت؟ هدفهایی که خود معین کرده است را همان هدفهای جامعه خواهد شمرد؟ آیا این هدفها را از واقعیتهای جامعه خواهد گرفت؟ برنامه را در رابطه و با چه دیدگاهی و چه آینده‌نگری از جامعه تنظیم خواهد کرد؟ و خلاصه جامعه را از کجا به کجا خواهد برد؟ ممکن است بعضی از احزاب چپ بگویند که از روی دیدگاه علمی جامعه را از شکل طبقاتی‌اش بیرون می‌بریم و یک جامعه سوسیالیستی با این مشخصات بوجود خواهیم آورد. البته در حرف زدن این حرف آسان است و اگر تازه برنامه‌های همانها را هم مطالعه کنیم می‌بینیم سردرگم هستند و آینده واضحی را نوید و بشارت نمی‌دهند.

پس اگر یک سازمان سیاسی به معنای درست کلمه بخواهد بوجود آید و با بگیرد باید این پنج عیب را نداشته باشد استعدادهای خلاق و «مستقل»، «مومن» همدیگر را یافته باشند و پاسخ روشنی برای این امور داشته باشند. مردم اخلاق آنها را بدانند، بدانند که چه نوع مردمی هستند و اگر خواستند جذب آنها بشوند معلوم باشد که به چه نوع انسانهایی جذب می‌شوند. طرز فکر و اعتقاد آنها را به روشنی بدانند. برنامه آنها را بدانند، روابط درونی سازمان و جای انسان در آن را بدانند. روابط این سازمان را با جامعه و تغییراتی که ساختمان عمومی جامعه بر فرض رهبری این سازمان پیدا خواهد کرد را بدانند. امیدوارم آنهايي که خواهان بیرون بردن ایران از این بن بست در پناه اسلام هستند این کار را از راه حاکم کردن اسلام انجام بدهند و این مختصر را پندی و پیامی از جانب من تلقی کنند.

بعد شورای نظامی تشکیل شد و بحث در امور نظامی گذشت. ما در وضعیتی هستیم که حساس و دقیق است و روزها و بلکه ساعتها در آن برای ما قیمت دارد در این شورای نظامی من این مسائل را به تفصیل با نظامیان در میان گذاشتم ادامه و تاخیر جنگ همه زیان است و ممکن است این زیان برای منطقه ما غیرقابل جبران بشود. بنابراین، چاره کار اینست که لحظه عمل را نزدیک کنیم و دوره عمل را کوتاه کنیم. در لحاظ جنگ من نمی‌توانم عوامل این ارزیابی را با خوانندگان در میان بگذارم، اما این بار اول هم نیست که من با نظامیان این مطلب را در میان می‌گذارم و به آنها هشدار می‌دهم. در همین حدود هم با مردم در میان گذاشته‌ام. بهرحال آنها باید به حرفهای پشت سر توجه نکنند، ارتش اسلام یعنی ترکیبی از کسانیکه آماده‌اند برای استقلال میهنشان بمیرند و نباید گلمه‌مند حرفهایی باشند که اینجا و آنجا زده می‌شود. هر چه که بعد از جنگ پیش بیاید ارتش نمی‌باید حتی فکر آنرا هم بکند. ارتش باید با تمام توان و با همه روحیه یک انسان معتقد بجنگد و از میهن اسلامی خویش دفاع کند و دشمن را بیرون براند. بعد امری پیش خواهد آمد اولاً و ثانیاً بر فرض که پیش بیاید ملت پشتیبانی خواهد کرد اجازه نخواهد داد به کسانیکه در راه وطنشان فداکاری کرده‌اند حتی بی حرمتی نشود چه رسد به بیم‌های موهوم دیگر. اگر من می‌توانستم برای این مردم توضیح بدهم که چه کار سنگینی نیرو و توان مرا می‌کاهد، مردم می‌توانستند معنای داستان آرش کمانگیر را بفهمند و توجه کنند این داستان این است وقتی قرار شد مرز این تصور معین کنند آرش از کوه دماوند بالا رفت و نیزه در کمان گذاشت و جان خویش را در آن نیزه نهاد و رها کرد. نیزه در آنسوی جیحون بر زمین آمد و جان آرش از تن او بیرون رفت. امیدوارم اینبار نیز دشمن از میهن اسلامی ما بیرون برود اما این بیرون بردن دشمن به همان سان جانکاه است. من نمی‌خواهم روضه خودم را بخوانم، بلکه می‌خواهم با مردم درد دلی کرده باشم. بیشتر از اینهم نمی‌گویم.

دوشنبه ۸، سه شنبه ۹ و چهارشنبه ۱۰ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

این سه روز همه را در راه و در بازدید از مواضع گذرانیدیم. نمی‌گویم بازدید جبهه‌ها بلکه بازدید مواضع و گفتگو و رفع مشکلات آنها تا حد امکان. خصوصاً مشکلات نیروهای مسلح. البته اینبار چون از جبهه‌ها بازدید نمی‌کردیم، مجالی هم پیدا نشد تا با سربازان و درجه داران جز به ندرت صحبت کنیم. سر راه از سوسنگرد گذشتیم و البته مجال توقف نبود و نشد اگر چه دلم می‌خواست آنجا توقفی می‌داشتیم و با سپاه آن شهر و افرادش گفت و شنودی می‌کردیم. اما نشد که نه آنها و نه سربازانی که من در آن بازدید سه روزه نتوانستم با آنها صحبت بکنم نباید هیچ دلگیر بشوند برای اینکه در این سه روز مقصود مراقبت، معاینه، رفع نواقص طرحی بود که می‌باید به اجرا گذاشته می‌شد. البته نمی‌باید این دیدارها هم به یک صورتی در می‌آمد که توجه دشمن را جلب می‌کرد. با توجه به این جهات اگر خاطر کسانی که مرا در حرکت می‌دیدند از اینکه نمی‌ایستم و با آنها گفتگو نمی‌کنم آزرده شده است، این آزرده‌گی را از دل بدر کنند.

پیش از این گفته‌ام. آنچه می‌کنم برای خدا و موفقیت و پیروزی در این جنگ است و خدا می‌داند که هیچ هدف دیگری را در سر نمی‌پرورم. امیدوارم در آینده نزدیک فرصت پیدا بکنم و از جبهه‌ها و این قسمت‌هایی که دیدن می‌کنم با همه این مردم مبارز، معتقد، جانبا ز دیدار کنم و با آنها به گفتگو بنشینم. البته کار از نظر بدنی بسیار خسته کننده بود.

بر آوردها و واقعیتهای را شاید تحت این عنوان به لحاظ موقعیت جنگی و واقعیتی که مرا به طرح این مسئله برانگیخته است به میان بیاورم. می‌خواهم این را بگویم که همواره میان آنچه انسان بر آورد می‌کند و آنچه در واقع انجام می‌گیرد یک فاصله‌ای وجود دارد اگر در ارزیابی همه جهات را در نظر بگیرد این فاصله کمتر می‌شود و اگر جهاتی را در نظر بگیرد و جهاتی را در نظر نگیرد، فاصله زیاد می‌شود. مثلاً هر کسی برای خود برنامه می‌چیند که در فلان مدت، فلان کار را تمام کند. اما چون همه عوامل وابسته را در نظر نگرفته است ضمن عمل مسائلی پیش می‌آید که آن برنامه در آن مدت انجام نمی‌گیرد و مدت‌ها بیشتر از آنچه او پیش بینی کرده بود طول می‌کشد، به مسائل و مواردی برخورد می‌کند که پیش از آن فکری را هم نکرده بود، در نتیجه همواره با خود این گفتگو و ملامت‌گری را دارد که چرا درست ارزیابی نکردی و این مدت را معین کردی و عرض و طول کار را به اینصورت بر آورد کردی و چرا کار را در مدت معین و بنحوی که پیش بینی کرده بودی انجام ندادی و از این قبیل.

گمان می‌کنم وضع صدام حسین هم همینطور است. او هم پیش بینی آنچه پیش آمد را نکرده بود و حالا با همه این مسائل روبرو است. وضع ما هم کم و بیش همین طور است. مسائل زیادی هست که پیش از عمل درست ارزیابی نمی‌شود و در نتیجه وقتی عمل انجام می‌گیرد انسان می‌بیند اولاً در موقعیتی که معین شده بود انجام نگرفته، ثانیاً به تریبی که تعیین شده بود انجام نگرفته است. بدینسان این مشکل همیشگی است و برای همه وجود دارد. اما چرا این مشکل را مطرح کردم؟

می‌خواهم بگویم آن عاملی که در بین این عوامل انسان کمتر به فکر آن می‌افتد، از راه خودخواهی عامل اساسی است، یعنی میل به کار انسان در چگونگی انجام یک کار و زمان انجام آن تعیین کننده است. اگر انسان کاری را از روی میل و بدون بیم و تشویش انجام بدهد، در ارزیابی تمام جوانب کار دقت می‌کند. خدمتگزاران خود از راه تشویق از راه یاری و کمک روحیه بوجود آورند و آن را تقویت بکنند.

من چندبار راجع به تلاش این و آن برای پایین آوردن روحیه ارتشیان صحبت کرده‌ام، عده‌ای هم فکر می‌کنند که اینکار یعنی ضربه زدن به من چرا؟ نمی‌دانم. ولی بهرحال عده‌ای بیشمار از نظامیان بطور خودجوش در پادگانهای مختلف خواستند به جانبداری از رئیس جمهوری راهپیمایی بکنند و پیش من آمدند که ما می‌خواهیم بگویم این را می‌دانیم که شما چه زحمتی کشیده‌اید و می‌کشید. به آنها گفتم که اگر شما می‌خواهید بگوید که می‌دانید چه کرده‌ام و چه می‌کنم بهترین راهپیمایی‌ها، اصرار و سماجت در بهتر و سریعتر جنگیدن است. ساعتها برای ما شمرده است. هر ساعت تاخیر ممکن است برای میهن ما سرنوشت دردناکی را بدنبال بیاورد و همینطور است که برای منطقه ما. پس جواب شما به این حرکات، اعمال و گفتار باید کار و تلاش و کوشش برای پیروزی باشد. هیچ راهپیمایی جایز نیست و راهپیمایی شما باید به سوی مرزها باشد. شما از پشت سر مطمئن باشید. ملت اینجا و در پشت ماست، امام هست و پشت ماست و هیچ نگران از این نقل و صحبتها نباشید.

گمان من این است که این توضیحاتی که من حالا برای خوانندگان دادم و برای ارتشیان نیز گفته‌ام، بصورت یک انگیزه‌ای برای همه در آید. برای همه آنهایی که می‌خواهند میهن شان سقوط نکند، انقلابشان سقوط نکند، رژیم جمهوری اسلامی سقوط نکند. این روشهای تخریبی را به دلیلی برای مقابله بگیرند و به حجتی برای کار نکردن. به عکس اینها را باید دلیل و حجتی برای سخت کوشی و استقامت برای تحت پیروزی در جنگ و بعد پیروزی بر مشکلات اقتصادی و استقرار حاکمیت دولت و امنیت در سرتاسر کشور بگیرند. اینها هستند هدفهایی که همه ما باید با جان و دل برای آنها بکوشیم، بایستیم و استقامت کنیم و به هیچ رو از میدان بدر نرویم. ولی از میدان بدر نرفتن معنایش یک و بدو کردن نیست. معنایش انجام وظایفی است که ما به عنوان مسئول همه ما و همه ملت باید بدانها قیام بکنیم. این آن عاملی است که اگر پیدا شد و بوجود آمد ما می‌توانیم ابرهای تیره یاس را از افق ایران پراکنده کنیم و به جای آن ابرهای بارور رحمت و باران رحمت را بیاوریم.

ما در این سه روز کارهای دیگری هم داشته‌ایم از قبیل تشکیل شورای دفاع و اموری که معمول وظایف روزانه ماست که من نمی‌خواهم چون مطالب عمده‌ای ندارد در این مقام درباره آنها حرف بزنم. این سه روز همانطور که گفتم برای این در راهها و بازدید مواضع گذشت که بلکه بتوانیم تاخیرهایی را که به علت‌های پیش بینی نشده، ممکن است بوجود بیاید را با سرعت در کار و ایجاد هیجان کار جبران بکنیم و مواضعی که بدست می‌آوریم ما را در موقعیتی قرار بدهد که در نتیجه پیروزی ما بر دشمن قابل پیش بینی و سریع باشد، بقیه بسته به عنایت خدا است. امیدوارم آنچه کرده‌ایم در این زمینه‌ها نتایج بایسته را به بار آورده باشد که در موقع خود مردم را از چگونگی انجام کار مطلع می‌شوند. و کمتر مسئله‌ای را با دیده می‌گیرند، در نتیجه با یک دید روشنی با واقعیت برخورد می‌کند و کار را در موقع همانطور که پیش بینی شده بود به انجام می‌برد. بدین سان خواننده می‌بیند که ما برمی‌گردیم به همان «عامل روحیه» برای اینکه آنچه می‌خواهیم درست انجام بگیرد روحیه عامل مهمی است و این روحیه بدوگونه در آدمی پیدا می‌شود. آنها که در رابطه با خدا عمل می‌کنند، چون برای خدا کار می‌کنند. دیدشان همه چیز را می‌بیند. دغل کاری‌ها، مرضها، خواستها، ناخواستها برده نمی‌شدند که او واقعیت را نبیند یا آنها را به بنحوی ببیند که دلخواه او است. کسی که برای خدا کار می‌کند امور را همانطور که هست می‌بیند و هیچ رنگی از مجاز به واقعیت‌ها نمی‌دهد. وقتی امور را همانطور که هستند دید، در ارزیابی آنها نیز، میل، خواست، ناخواست نفع و ضرر خود را دخالت نمی‌دهد در نتیجه واقعیت را آنطور که هست شناسایی می‌کند و متناسب با آن عمل می‌کند و البته نتیجه هم می‌گیرد. در اینصورت حتی گوشه و کنایه و زخم زبان و شایعه و این روشهای تخریبی به جای آنکه او را از کار بازدارند و او را خسته کنند، به عکس در او میل به کار را افزایش می‌دهند چرا که او از همین روش‌ها می‌فهمد که کار خود را دارد درست انجام می‌دهد و با روحیه قوی تری کار خود را انجام می‌دهد، اینست که در اینجا کار در راه خدا ما می‌بینیم که چیست و چطور تا وقتیکه انجام کار را واجب می‌داند، رخ نمی‌دهد اما همه مردم، همه آنها که کار می‌کنند این معانی برایشان روشن نیست ناچار جو اجتماعی در پیدا کردن روحیه و یا از دست دادن روحیه اثر می‌گذارد و همین اثر موجب می‌شود که کاری به موقع و خوب و کار دیگری بی‌موقع و بد انجام می‌گیرد. اینست که به عنوان دستور

اسلامی ما در این که «کسیکه از مخلوق در مقام خدمت تشکر نکرد، از خالق هم تشکر نخواهد کرد، اینقدر اهمیت داده‌اند. چرا که در یک جامعه اسلامی یکی از وظایف مسلمانان اینست که برای خدمتگزاران خود از راه تشویق از راه یاری و کمک روحیه بوجود آوردند و آن را تقویت کنند.

من چند بار راجع به تلاش این و آن برای پایین آوردن روحیه ارتشیان صحبت کرده‌ام. عده‌ای هم فکر می‌کنند که اینکار یعنی ضربه زدن به من چرا؟ نمی‌دانم. ولی بهرحال عده‌ای بیشمار از نظامیان بطور خودجوش در پادگانهای مختلف خواستند به جانبداری از رئیس جمهوری راهپیمایی بکنند و پیش من آمدند که ما می‌خواهیم بگوییم این را می‌دانیم که شما چه زحمتی کشیده‌اید و می‌کشید. به آنها گفتم که اگر شما می‌خواهید بگویید که می‌دانید چه کرده‌ام و چه می‌کنم بهترین راهپیمایی‌ها، اصرار و سماجت در بهتر سر بتر جنگیدن است، ساعتها برای ما شمرده است. هر ساعت تاخیر ممکن است برای مین ما سرنوشت دردناکی را بدنبال بیاورد و همینطور است که برای منطقه ما. پس جواب شما به این حرکات، اعمال و گفتار باید کار و تلاش و کوشش برای پیروزی باشد. هیچ راهپیمایی جایز نیست و راهپیمایی شما باید به سوی مرزها باشد شما از پشت سر مطمئن باشید. ملت اینجا و در پشت ماست، امام هست و پشت ماست و هیچ نگران از این نقل و صحبتها نباشید.

گمان من این است که این توضیحاتی که من حالا برای خوانندگان دادم و برای ارتشیان نیز گفته‌ام، بصورت یک انگیزه‌ای برای همه در آید. برای همه آنهایی که می‌خواهند مین شان سقوط نکند، انقلابشان سقوط نکند، رژیم جمهوری اسلامی سقوط نکند. این روشهای تخریبی را به دلیلی برای مقابله بگیرند و نه حجتی برای کار نکردن، به عکس اینها را باید دلیل و حجتی برای سخت کوشی و استقامت برای تحت پیروزی در جنگ و بعد پیروزی بر مشکلات اقتصادی و استقرار حاکمیت دولت و امنیت در سرتاسر کشور بگیرند. اینها هستند هدفهایی که همه ما باید با جان و دل برای آنها بکوشیم. با استیم و استقامت کنیم و به هیچ رو از میدان بدر نرویم. ولی از میدان بدر نرفتن معنایش یک و بدو کردن نیست. معنایش انجام وظایفی است که ما به عنوان مسئول همه ما و همه ملت باید بدانها قیام بکنیم. این آن عاملی است که اگر پیدا شد و بوجود آمد ما می‌توانیم ابرهای تیره یاس را از افق ایران پراکنده کنیم و به جای آن ابرهای بارور رحمت و باران رحمت را بیاوریم.

ما در این سه روز کارهای دیگری هم داشته‌ایم از قبیل تشکیل شورای دفاع و اموری که معمول وظایف روزانه ماست که من نمی‌خواهم چون مطالب عمده‌ای ندارد در این مقام درباره آنها حرف بزنم. این سه روز همانطور که گفتم برای این در راهها و بازدید مواضع گذشت که بلکه بتوانیم با خیزهایی را که به عملهای پیش بینی نشده، ممکن است بوجود بیاید را با سرعت در کار و ایجاد هیجان کار جبران بکنیم و مواضعی که بدست می‌آوریم ما در موقعیتی قرار بدهد که در نتیجه پیروزی ما بر دشمن قابل پیش بینی و سریع باشد، بقیه بسته به عنایت خدا است. امیدوارم آنچه کرده‌ایم در این زمینه‌ها نتایج بایسته را به بار آورده باشد که در موقع خود مردم از چگونگی انجام کار مطلع می‌شوند.

روزنامه شماره ۴۵۰ - ۲۵ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

کارنامه پنج شنبه ۱۱ دی ماه ۱۳۵۹

امروز تمام مدت با به بررسی محدود طرحهای نظامی که می‌باید به اجرا در آید رسیدیم و به نظارت بر انجام کارهای نظامی که باید انجام می‌گرفت، پرداختیم. شرایط جنگ به من اجازه نمی‌دهد که بگویم این کارها و آن طرحها چه بودند. قرار این بود که اطلاعاتی که به درد دشمن می‌خورد در گفتگوها به میان نیاوریم اما عده‌ای که گویا دشمن واقعیان داخلی و رئیس جمهور منتخب مردم است! این قاعده را رعایت نکرده و نمی‌کنند و پی در پی به تضعیف روحیه و ایجاد تردید در افکار عمومی و تلاشهای شبانه روزی را وارونه جلوه دادن، مشغولند. عوامل دشمن و ستون پنجم نیز سخت درکارند تا از طریق شایعه سازی و بطور مستقیم از طریق همین گروهها بطور غیرمستقیم این کارزار تبلیغاتی را سخت‌تر کنند.

صبر کردن در این امور مثل همان بیان امام است. یعنی استخوان درگلو، دم بر نیاورند. چه بودیم و چه شدیم؟ و چه انتظاری از نیروهای مسلح می‌رفت و حالا چه انتظاری می‌رود؟ آیا کندی در کار عمدی است یا این کندیها نتیجه فقدان بسیاری از عوامل از جمله نارساییهای اداری. ناتوانیهای مسئولان در تدارک نیروهای مسلح و... است؟ بهرحال ما بر آن نیستیم که به بهانه وجود نارساییها و ناتوانیها، دست روی دست بگذاریم و دشمن را چیره کنیم. نیروهای مسلح ما هم حق ندارند به این بهانه‌ها ولو درست کار خودشان را زمین بگذارند و به نقش خود در بازداشتن دشمن از پیشروی بیشتر قانع باشند.

مسئله‌ای که هست اینست که بسیاری از مسئولان آنچه را که باید بدانند، می‌دانند و بنابراین نباید بیانی خلاف حق و حقیقت بکنند، اما حرفها همینطور بر زبان می‌آید و من بخاطر سلامت و بخاطر جلوگیری از استفاده دشمن فرو می‌برم. اما، دلم سخت پر درد است که، بگذریم.

پس از اینکه در یک جلسه‌ای به وضع تسلیحات نیروهای مسلح رسیدگی کردیم و وضع را آنطور که هست دیدیم، من فرماندهان جبهه‌های مختلف را فراخواندم و برای اینها صحبت کردم. وضع سیاسی کشور را توضیح دادم. وضع اقتصادی کشور را توضیح دادم. وضع اجتماعی و جریانهایی را که به جای هر کار دیگر به جوسازی مشغولند، توضیح دادم. وضع اعتبارات معنوی، ارزشها، خواستها و تمایلات مردم را و موقعیت خودمان در جهان را توضیح دادم. پس از توضیح همه این امور به آنها گفتم ما نمی‌توانیم لحظه عمل را به تاخیر بیندازیم. هر فرماندهی باید بداند که تاخیر مساوی است با زیانی که هرگز جبران شدنی نیست. زمان از ابتدای جنگ هم به سود ما نبود و هر چه معطلی بیشتر باشد، بیشتر به زیان ما است. باید که شما تصمیم اساسی بگیرید، مردم از شما کار قهرمانی انتظار دارند. مقدرات را هم نمی‌دانند اما با توجه به اینکه ما مردمی هستیم دارای حماسه‌ها که قهرمانهای ملت ما ساخته‌اند، حفظ روحیه حیات و روحیه پیروزی را در وجود و عمل قهرمانها می‌جویند، این ممکن است عیبی برای ملت ما بشمار بیاید و از یک نظر نیز هست چون بسوی شخصیت پرستی می‌رود و حتی از آنها هم می‌شود. اما در کشوری مثل ایران که از هر سو و همواره تهدید می‌شده و مورد تعرض قرار می‌گرفته است جز هنرمندان و قهرمانان نتوانسته‌اند از حیات این ملت دفاع کنند. بنابراین از شما کار قهرمانانه طلب می‌شود. سریع و قاطع.

بعضی از آنها گفتند که نیروهای مسلح برای اینکه بجنگند و پیروزمندان هم بجنگند باید همه امکانات بسیج شود و در اختیار آنها قرار بگیرد. حال اینکه چنین نیست. یکی از آنها گفت، دادگاه انقلاب رأی داده تعدادی کامیون که در اختیار ما بوده پس بگیرند حال اینکه در جنگ سرعت نقل و انتقالات تعیین کننده است. اگر یک نقل و انتقالی در ظرف ۴۸ ساعت امکان پذیر باشد. باید چنان بکنیم که این عمل در ۲۴ ساعت انجام بگیرد، حال اینکه اگر این ۴۸ ساعت در یک هفته، بلکه بیشتر انجام گرفت در حقیقت آن غافلگیری که زمینه اصلی هجوم پیروزمندان است از بین می‌رود. بنابراین لازم نیست کسی به ما یادآوری بکند که سرعت عمل لازم است. ما درونمان می‌سوزد، تمام وجودمان می‌سوزد. می‌خواهیم فریاد بکشیم، اما ملاحظه دشمن مانع می‌شود که ما بگوییم. شما چطور می‌خواهید همه چیز را از ما بگیرید و بعد به ما بگویید چرا سریع نمی‌جنگید. همه وسائل مهندسی، وسایل حمل و نقل در تمام دنیا در ایام جنگ فوراً در اختیار نیروهای مسلح قرار می‌گیرد و اصلاً اداره اینها تحت امر نیروهای مسلح درمی‌آید حال اینکه ما باید بدویم دنبال این اداره، آن اداره، بنز کمزشکن، کامیون، اتومبیل بهداری، گرید، بولدوزر و... طلب کنیم. روز اول که نقشه را طرح می‌کنیم و می‌خواهیم عمل کنیم می‌پرسیم که چه وقت این چیزها را در اختیار ما می‌گذارد؟ می‌گویند همین فردا. ما بر اساس این قرار جواب می‌دهیم. اگر این قرار رعایت بشود ما فلان روز می‌توانیم عملیات نظامی را انجام بدهیم. اما آنها فردا که گفته بودند به قرارشان وفا نمی‌کنند، می‌گویند پس فردا و پس فردا هم همینجور عقب می‌افتد. گاه هیچوقت به وعده شان عمل نمی‌کنند و بجای اینکه ببینند و اعتراف بکنند که در عمل خودشان ناتوانی داشته‌اند می‌روند به دفتر امام به قم به هر جا که دستشان

می‌رسد و متهم می‌کنند که اینها وقت کشی می‌کنند، تاخیر می‌کنند، چنین می‌کنند و چنان می‌کنند و کسی هم تاج‌حال نیامده است تا ما دردمان را به او بگوییم و بگوییم آقا خودتان بیاید بنشینید، محاسبه بکنید، ببینید یک نقل و انتقال با این مسأله که ما داریم در چه مدت ممکن است و برای اینکه این سرعت را بگیریم چه باید کرد.

اینها شرایط جنگی است و ما هم یک دستگاه تبلیغاتی که از طریق آن این مسائل را عنوان بکنیم نداریم و البته بر فرض هم که داشته باشیم نباید بکنیم. ولی به من و شما هم گفتند عنوان بکنید بلکه این مشکلی حل بشود. مردم از ما توقع دارید و گمان ما اینست که اگر این حقایق را بدانید، از آنها که این تبلیغات را بر ضد ما می‌کنند و روحیه ما را می‌شکنند خشمگین خواهند شد و خواهند پرسید چطور این امکانات در اختیار نیروهای مسلح قرار نمی‌گیرد. البته ما در همین مدت بکفته کوشیده‌ایم که باره‌ای از این نیازها را بر آورده کنیم و تا مقداری هم بر آورده شده است ولی این راست است که این امکانات در اختیار ما قرار نمی‌گیرد و یا «آنطور که باید» در اختیار قرار نمی‌گیرد.

بعد من مفصل صحبت کردم که یک مسؤل امور جنگی در حد مقدورات باید به فکر انجام ماموریت خود باشد. معنای «در حد مقدورات عمل کند» این نیست که خود را به این مقدورات محدود کند و بگوید چون مقدورات من اینست عملی هم که می‌توانم انجام بدهم، همین است که می‌کنم. بلکه معنایش این است که این مقدورات را چنان استفاده بکند که بر آنها بیافزاید، از مقدورات دشمن بکاهد و راه کاری را پیدا بکند که او را پیروز بگرداند که در اینجا بحث مفصلی درباره تناسب قوا پیش آمد.

بعضی از فرماندهان می‌گفتند که نسبت نیروهای حمله کننده به حمله شونده و باصطلاح تک کننده به پدافندکننده باید سه به یک باشد. حتی در جنگ ویتنام معلوم شده که این نسبت هم کافی نیست و باید چهار به یک باشد. ما گفتیم که این با آموزش قرآنی ما سازگاری ندارد قرآن می‌گوید اگر شما بیست نفر باشید البته به شرط «ایمان» و «اخلاص» (درباره این دو کلمه بعد توضیح خواهیم داد) بر صد نفر و اگر صد نفر باشید بر هزار نفر غلبه خواهید کرد. یعنی نسبت حمله کننده به حمله شونده در این بیان قرآنی یک تن به پنج و یک در مقابل ده است. آیا این بیان قرآنی نادرست است؟ اگر از دید حمله کننده‌ای مثل آمریکا به ویتنام نگاه کنیم بله نادرست است ولی از دید ویتنامی وقتی به مسئله نگاه بکنیم درست در می‌آید. چرا چنین است؟ برای اینکه حمله کننده آمریکایی باید به جنگی که می‌کند معتقد باشد و آن جنگ برای او معنا و مفهوم روشنی داشته باشد و بخش اساسی بلکه همه زندگی او را تشکیل بدهد. اما همه مامی دانیم که آمریکایی‌هایی که در ویتنام می‌جنگیدند، این جنگ برایشان بی‌معنی بود استدلالهای دستگاه حاکمه آمریکا سربازان آمریکایی را قانع نکرده بود که آنها باید در هزاران کیلومتر دورتر از خاک آمریکا برای حفظ یک دولت فاسد بجنگند. حال آنکه برای ویتنامی این جنگ، جنگ سرنوشت بود، جنگ هستی بود. جنگی بود که با آن می‌خواست به نوعی از زندگی در تابعیت و سلطه بیگانه جامعه بدهد و نوع دیگری از زندگی را در استقلال بسازد.

اما کسانی که مردم آمریکا را رهبری می‌کردند، این باورها را داشتند؟ این یک مسئله است و اینکه مردم ویتنام این باورها را پیدا کرده‌اند، مسئله اصلی است. همینطور در جنگ الجزایر که باس ه شعار «اسلام دین ماست، الجزایر وطن ماست، عربی زبان ماست» شروع شد. برای الجزایری که برای آن پانصد نفر الجزایری که مبارزه مسلحانه را شروع کردند و برای آن بیست هزار نفر هسته اصلی که انقلاب الجزایر را به صحنه تاریخ آوردند، این جنگ، جنگ حیات و ممات بود. این است که عده کم آنها توانست نیروهای عظیمی را بسیج کند، از حد امکانات و مقدورات خود که همان عده کم بود بیرون برود. بطوریکه می‌گویند یک میلیون الجزایری را در میدانهای جنگ کشاند که جنگیدند و پیروز شدند.

اینست که از نظر من معنای بیرون رفتن از امکانات معنای خلوص و ایمان اینست. در تمام جنگها همینطور بوده است. نیروی مخلص و مومن که می‌جنگد به سبب درجه خلوص ایمان و خلوص عملش نسبت نیروهایش با دشمن تغییر می‌کند. اگر خیلی خالص باشد نیروی فوق العاده قوی خواهد یافت که می‌تواند دشمن دوبرابر خود را بشکند.

بنابراین در این جنگ، ایمان و خلوص نیت، یعنی انسان است که نقش تعیین کننده پیدا می‌کند که اگر در وجود انسانها بود شما می‌توانید مطمئن باشید که پیروز می‌شوید.

یکی از افسران که پیش از این در جبهه سوسنگرد عمل کرده و پیروز شده بود این مسئله را تصدیق کرد چون خود او به سبب یک به پنج به دشمن حمله کرده و پیروز شده بود.

اما در حال حاضر ما در بسیاری از جبهه‌ها اگر نه در همه یا با دشمن نیرویمان برابر است، و یا می‌جربد. پس می‌ماند که فرماندهان ما در افراد خود ایمان و خلوص در عمل را بیورند و بدانند که این جنگ، جنگی برای تصحیح مرزها نیست جنگی میان اراده زیست مستقل و اراده تحمیل سلطه آمریکا در این کشور است.

در اینجا به آنها گفتم که عده‌ای «بد اخلاق» هر روز یک شایعه می‌سازند و گاه که فرصت می‌کنم این رادیوهای خارجی را گوش می‌دهم می‌بینم که منشاء این شایعه‌ها همه از آنهاست. می‌گویند رئیس جمهور جنگ را به تاخیر می‌اندازد برای اینکه خدای نکرده امام چیزی بشود یا او با نیروهای ارتشی به تهران بیاید و چنین و چنان کند آن‌ها که این حرفها را می‌زنند قطعاً نه به اسلام عقیده دارند و نه صداقت دارند و نه در خور این هستند که به آن‌ها «انسان» خطاب کنیم. می‌گویند، «رئیس جمهوری گفته است که رابطه او با امام رابطه «فرزند و پدر» و «مربد و مراد» است پس...» چه کسی خود را از این حمایت عظیم محروم می‌خواهد؟ علاوه بر اینکه تمام این کوشش و تلاش ما بر این بوده است که جنگ هیچ بهانه‌ای برای تجدید آزادیها نباشد، اما تمام زور پرستها دارند یکدیگر را باز می‌بایند. علنی و مخفی باهم زدوبند می‌کنند و از راه حمله به هر کس که لفظ آزادی را بر زبان می‌آورد می‌خواهند زمینه استقرار استبداد خاص خودشان را فراهم بیاورند.

همه شب که شورای نظامی تشکیل می‌شود به شما یادآوری می‌کنم و بحث می‌کنیم که هیچ فسادى بالاتر از این نیست که نیروهای مسلح نقش تنظیم کننده و اداره کننده اصلی را در زندگی مردم پیدا کنند. تمام فسادهایی که در تاریخ بشری بوجود آمده از این مسئله و از اینجا سرچشمه می‌گیرد. به اسلام و بلائی که بر سر آن در صدر اسلام آمد بنگرید، به انقلاب روسیه و بلائی که بر سر آن آمد بنگرید، به انقلاب فرانسه و بلائی که بر سر ناپلئون با حاکمیت دادن به نیروی مسلح آمد بنگرید، و... و... در این انقلاب باید مردم و رأی آنها ملاک باشد تا مطمئن باشیم که این مردمند که رشد خواهند کرد. مردمی که در خیر و شر خودشان نظر نداشته باشند و نتوانند عمل بکنند و آزادی نباشد که این مسائل برای مردم شکافته شده و بازگو و روشن بشود، هیچوقت رشد نخواهد کرد. تصمیم گرفتن برای مردمی که نمی‌دانند هیچ لذتی ندارد، این کار فقط برای بیماران و آنهایی که از جهل و نادانی و دنباله روی گروههای مردم لذت می‌برند دوست داشتنی است اینها بیمارند که اگر بیمار نباشند، کوشش می‌کنند بجای بکار بردن زور، شعور بکار ببرند و مسائل را با مردم در میان بگذارند و کوشش کنند تا مردم با این مسائل از روی آگاهی موافقت بکنند. اینکه پیامبران از این راه رفتند نیز بی جهت نبود چون وقتی مردم نمی‌دانند نمی‌پذیرند و وقتی نپذیرفتند در حقیقت چیزی تغییر نکرده است.

باری پس از پایان گفت و شنودها و رفع ابهامها و رسیدن به این نظر که باید عمل کنیم، قول گرفتیم که با تمام وجود در پی پیروزی باشیم. معنای شکست را برای خودشان، برای کشورشان و برای سرنوشت نسل امروز و فردا خوب در نظر بیاورند و با تمام قوت برای پیروزی تلاش کنند.

بعد من دو نامه نوشتم یکی برای امام درباره ضرورت افزودن بر روحیه‌ها از راه تشویق و حمایت و شرح مشکلات و علت تاخیر و اینکه زمان عمل چه وقت خواهد بود و یکی هم برای هیئت پنج نفری تهران که باید به رفع اختلافها بپردازند.

باز تا نیمه شب افراد و اشخاص تازه‌ای آمدند. دکتر چمران هم نظریه‌هایی درباره طرحها داده بود که بسیار هم به نتیجه کار امیدوار بود. آنها هم مورد بحث قرار گرفت و این روز هم بدینسان تمام شد.

جمعه ۱۲ دیماه ۱۳۵۹

دیشب برای حل مشکل کامیون بزرگ و کوچک، جانشین رئیس ستاد و سرهنگ حشمت را به اهواز فرستادم اما آنطوریکه بعداً معلوم شد، آنها رفته و در راه به ایست نظامیان توجه نکرده و آنها هم تیراندازی کرده و سرهنگ حشمت زخمی شده است. ناچار برگشتند و امروز صبح بسیار زود رفتند بلکه این مشکل را حل کنند مشکلی که از ابتدای جنگ یکی از ضعفهای بزرگ ما و یکی از یاران و متحدان بسیار ذیقیمت دشمن بوده است. در حقیقت انجام کار دوازده وقتی دوازده روز طول کشید خواننده باید متوجه باشد که وضع ما از این جهت چقدر غم‌انگیز است. اما مشکلی نیست که قابل حل نباشد. حل مشکل نظم و انضباط در کار می‌خواهد و آن چیزی است که تاکنون کم بوده است و الا چندین بار این مسئله مورد گفتگو قرار گرفته و قرار شده است که این امکانات در اختیار نیروهای مسلح قرار بگیرد. اکنون از خود نیروهای مسلح خواستیم تا به این ترتیب مشکل حل شود و نیز از تمام کسانی که این اختیار دارند می‌خواهم که اینها را در اختیار ما بگذارند. بهر حال دیروقت امشب تلفن کردند که انتقالات تا فردا یعنی تا شنبه تمام می‌شود و ما می‌باید دو هفته پیش اینکار را که امروز انجام شد انجام می‌دادیم و اکنون این یکی از بسیاری از مشکلات ماست که چون بسیار راجع به تاخیر و وقت‌کشی و مسامحه و این عناوین بحث کرده‌اند و من می‌بینم که این مشکل را داریم حل می‌کنیم و از این پس می‌رسیم به حد مطلوب سرعت در عمل و بنابراین دشمن نمی‌تواند از این بیانی که می‌کنیم، استفاده کند. این را با شما در میان گذاشتم تا ببینید که علت تاخیرها این نیست که افسران، فرماندهان و یا رئیس جمهوری نمی‌خواهد سرعت عمل باشد. البته یک ضعفهایی هستند که آنها را ما نمی‌توانیم فعلاً از بین ببریم. البته ارتش دشمن هم بنا بر اطلاعات و شوه جنگی اش ضعفهایش از ما کمتر نیست با این تفاوت که او دسترسی به بازارهای خارجی دارد و ما بعزت محاصره اقتصادی و سیاسی این دسترسی را نداریم که این مسئله مهمی است و خواننده نسبت به آن نمی‌باید لاقید باشد.

پیش از ظهر پس از آنکه این مسئله را بررسی کردیم، رفتیم به بازدید هواپیمایی‌هایی که تازه با یک ابتکار فنی مصونیت آنها را از ضد هوایی‌های دشمن بیشتر کرده بودند. چقدر ابتکار آدمی را شاد می‌کند. در میان همه این عوامل ناشادی خواننده خود می‌تواند تصور کند که این احساس خوشحالی کم‌ارج نیست و بعد به نزد خلبانان و کارکنان فنی هوانیروز رفتیم. خلبانانیکه بنا به مسأله‌ای که در اینجا احتیاج به بازگرددن دارد و شما از آن آگاهید کسل بودند. برای آنها صحبت مفصلی کردم که گمان می‌کنم انتشارش برای بالابردن روحیه نیروهای مسلح ما واجب و لازم باشد. بعد از ظهر باز به رسیدگی به کارهای نظامی از جبهه‌های مختلف گذشت برای اینکه ببینم که همه کار و همه چیز به همان روال است که باید می‌بود و می‌شد و یا خیر.

ساعت شش شورای نظامی تشکیل دادیم و برداشت نظامیها از تلفات و ضایعات دشمن خوشبینانه بود و امیدوارکننده و باز بحث در این مسئله که یا باید به ما اعتماد بشود که حالا بعضی از آنها می‌گفتند که حقیقتاً دوستی ما اگر از دیگران بیشتر نباشد قطعاً هیچ کس، از هیچ کس کمتر نیست و این مطالب و یا اینکه یک وقتی در رادیو تلویزیون سئوالهایی باشد در حدودیکه از جهت جنگی زبان نرساند توضیح دهیم اشکالی که در اذهان است رفع بشود. بالاخره ما دوباره درباره اینکه انسان معتقد باید حتی ناسرا را انگیزه‌ای برای تحرک بیشتر تبدیل بکند، مدتی برای آنها صحبت کردیم و با آرامش بیشتری رفتند و حالا به شما خوانندگان می‌گویم.

شما خود را به جای من بگذارید و ببینید بر من چه می‌گذرد. از سویی به حکم پیام قرآنی که در کارنامه دیروز به آن پرداختم ما می‌باید بنا را بر یک روحیه قوی و نیرومند بگذاریم و از سوی دیگر به طور مرتب و از روی قرار و قاعده این روحیه را می‌شکنند. با آنکه امام به دفعات گفته‌اند که نباید اینکار را بکنند. باز بگذریم...

شب هم باز بعد از رفتن آنها به کار جبهه‌های مختلف که چه در آنها می‌گذرد و امور در چه مرحله‌ای است پرداختیم. آنها هم باز تا نیمه شب طول کشید و این روز هم به این ترتیب گذشت.

از شنبه ۱۳ الی پنجشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۵۹

شنبه تا پنجشنبه روزها و ساعتها و دقیقه‌ها و بلکه لحظه‌های تلخ و شیرینی بودند این هفته تمام در تدارک جنگ، حمله و پیامد آن گذشت، برای خوانندگان باید این معنا روشن باشد که اثرات پیش رفتن و پس آمدن و موفق شدن و موفق نشدن و اضطراب لحظه‌ها که هنوز معلوم نیست وضع چه خواهد شد، بر سر آدمی چه می‌آورد. اما می‌خواهم بگویم که روی هم رفته خونسرد بودم و این پنج، شش روز را که تمام از صبح تا نیمه شب در میدانها گذرانده بودم، با همه وجود عوامل موجود برای تشدید و تشدهای عصبی و روانی، آرام بودم.

ما نه می‌توانیم بصورت باز در زمینه‌های نظامی حرف بزیم و نه می‌توانیم نگوییم. آنچه من می‌توانم بگویم این است که ما در حقیقت به روحیه و به میل فداکاری و هنر سازی تکیه داریم. وضع ما چنان است که چون باید خودم تنهایی و بدون اتکاء به خارج بجنگیم، حتی بدون دریافت امکانات. پس باید به عامل انسان تکیه کنیم و عامل انسان بدون ایجاد روحیه در او، بدون ایجاد میل فداکاری در او نمی‌تواند به تنهایی تعیین کننده باشد. اگر این عامل انسان نبود، تناسب قوای ما و دشمن چنان بود که دشمن می‌توانست امیدوار باشد در همان هفته اول به هدفهای خود برسد. اما به لحاظ تلاش و کوشش که در ایجاد این روحیه در نبردهای مسلح و کسانی که اسلحه را تدارک می‌کردند بکار رفت. چه در بازسازی وسایل نظامی و چه در سایر اسباب جنگی، موجب شد که ما بتوانیم جنگ را ادامه بدهیم. این نکات را که می‌آورم به ما امکان می‌دهد جنگ را تا ما بپوش شدن دشمن و بیرون راندن او ادامه بدهیم.

اول اینکه حمله تدارک می‌خواهد. حمله یک کاری نیست که تا تصمیم‌گرفتی بلافاصله انجام بگیرد. اولاً باید از نظر تجهیزات در وضعی باشیم که بتوانیم این حمله را انجام دهیم و عواقب چنین حمله‌ای را هم تحمل کنیم باین معنی که اگر پیشرفت کردیم و تلفات دادیم، ضمن جبران این تلفات به پیشرفت خودمان هم ادامه بدهیم و اگر پیشرفت نکردیم نیروهای داشته باشیم که از تبدیل حمله به عقب نشینی و شکست جلوگیری کند. این مسئله

مهمترین مسئله هر جنگی است.

- دوم اینکه باید از دشمنی که به آن حمله می‌کنیم اطلاعات کافی داشته باشیم. از طبیعت، زمین، هوا و موقع مناسب برای حمله اطلاعات نسبی داشته باشیم. توانسته باشیم حمل و نقل را بصورتی تنظیم کنیم که همه وقت و به موقع مهمات را به میدانهای جنگ برسانیم. بتوانیم و توانسته باشیم در نیروهای مسلح هماهنگی کامل بوجود بیاوریم و بطور کلی طرح حمله ما بر اطلاعات صحیح مبتنی باشد. چه یک ارزیابی نادرست می‌تواند برای پیروزی فاجعه‌آمیز باشد. تازه این همه هم کافی نیست ما باید سازماندهی خوب در نیرویی که می‌جنگند بوجود بیاوریم و ستون فقرات این نیرو را که همان رهبری این نیرو است خوب انتخاب کرده باشیم به طریقی که توانایی رهبری جنگ را داشته باشند و حالا از عوامل دیگر هم می‌گذریم.

تدارک اینها و اینهمه عوامل را فراهم کردن، خواننده خود بتواند تصور کند که چقدر وقت می‌گیرد تازه همه اینها به یک سو، این مسئله که ما چه نوع از حمله را انتخاب بکنیم، حمله‌های وسیع و همه جانبه و قبول تلفات بزرگ با حمله‌های کوچک و متوسط و تدریجی با تلفات بسیار کم و وارد آوردن تلفات بسیار بزرگ به دشمن، این بخش آخری اسمش سیاست جنگ است و این تدارکها و این اتخاذ سیاست ممکن نمی‌شود مگر اینکه در کشور یک زمینه سیاسی روشنی وجود داشته باشد. اگر ما جنگ را وسیله‌ای برای تسویه حسابهای سیاسی مان بکنیم، ناچار کسانی که مسئول اداره جنگ هستند تحت فشارهای گوناگون قرار می‌گیرند، چنانکه ما قرار گرفته‌ایم و تحت این فشارها ناگزیر همین وضع تحمل می‌شود و در اینجا عامل سیاسی است که در همه آن محاسبات جنگی اثر تعیین کننده می‌گذارد و تازه بعد یکی از دو سرنوشت پیش می‌آید که اگر پیروزی بدست آمد آنرا در نتیجه فشارهای سیاسی تلقی می‌کنند و اگر شکست شد به گردن مسئول بیچاره می‌اندازند و همه اینها در جریان این جنگ ملاحظه شده است.

برای ملاحظه همه این عوامل بود که من طی تلگرافی از آقای منتظری خواستم که خود به خوزستان بیایند، از نزدیک آنچه را که شده است و می‌شود ببینند و خود در کار ما حاضر باشند. اما بلحاظ جو مسمومی که بوجود آورده‌اند، ایشان ظاهراً تلگراف مرا نوعی اعتراض تلقی کرده و گفته بودند اشخاصی که به مرخصی می‌روند، نزد ایشان می‌روند و مطالبی را می‌گویند. از آن اشخاص نزد من زیادتر می‌آیند. چون من در همه وقت در جبهه هستم. فرق است بین آنچه من به چشم می‌بینم و آنچه ایشان به گوش می‌شنود. درایت با روایت، در مقام تراجم درایت با روایت، در این اعتبار ساقط است. احساس شخصی و میل به جنگ و اظهار بی‌تابی یک چیز است و اداره جنگ وقتی پای سرنوشت یک کشور و پای یک اعتقاد در میان باشد یک چیز دیگری است. ما نمی‌توانیم بنا را بر صحبتی که افراد برای نشان دادن احساساتشان می‌کنند بگذاریم برای اینکه آن احساسات را گرامی می‌داریم. اما برای اینکه بنا روی حساب و کتاب باشد بر این اساس کار شود، طوری عمل کنیم که در این اوضاع و احوال دنیا از پا در نیاییم، و مردم امروز و آینده این کشور به ما نگویند شما طوری رفتار و عمل کردید که کشور از دست رفت و مردم به ذلت افتادند، این مسئولیت سنگینی است.

بهر حال روز اول جنگ پیروزی ما کامل بود امام جمعه اهواز آمد. به او گفتم که من مایل بودم و این تلگراف را برای همین کردم که آقای منتظری هم می‌آمدند و در لحظه حمله حاضر می‌شدند. همه خوشحال بودیم.

روز بعد در بعضی روزنامه‌ها بعضی اشخاص گفتند و نوشتند «اگر تلگراف آیت الله منتظری نبود این پیروزی هم نبود». آیا اینها گمان می‌کنند خوانندگان آن مطالب هیچ نمی‌دانند؟ از هیچ چیز اطلاع ندارد؟ آیا می‌شود حمله را یکی دو روزه سازمان داد؟ تنها شناسایی زمین برای نیرویی که در آن زمین مستقر می‌شود و می‌خواهد از آنجا حمله کند، اقلاً اگر تکوین شناسایی قبلی طولانی لازم دارد، یک هفته وقت می‌خواهد و حتی همین حمله هم باید بسیار زودتر از این واقع می‌شد، اما به لحاظ ضعفهایی که ما داشتیم و کوشیده‌ایم که آنها را بر طرف بکنیم به تاخیر می‌افتاد.

باری اینهم نوعی تقسیم کار است! اگر شکست پیش می‌آمد بعهد رئیس جمهوری و فرمانده قل قوا است و داد و قال راه می‌اندازند و متن امضاء می‌کنند که باید او را چنین و چنان کرد، اما وقتی پیروزی پیش می‌آید ایندفعه از خوش شانس آقای منتظری، این پیروزی به ایشان تعلق گرفت. من از او که او را مردی با اخلاق می‌دانم انصاف می‌خواهم که در جمهوری اسلامی با این اخلاق آیا می‌شود واقعاً دنبال یک کاری را گرفت و پیش برد و مشکلات را از پی برداشت؟

باری اینها واقعیتهایی است که زمان و حوادث واقع در آن پیش می‌آورد. و برای همه مردم شناسایی اخلاق هر کس و هر گروه را چه کسانی اخلاق فرصت طلبانه دارند و چه کسانی اخلاق اسلامی دارند، ممکن می‌گرداند. آدمهای فرصت طلب همیشه هم شانس و اقبال نمی‌آورند. گاهی هم بد اقبالی می‌آورند یعنی وضع تغییر می‌کند. آنوقت در می‌مانند که چه کنند، اگر مشکلی پیش آمد چطور؟ در آن صورت آیا تلگراف کننده مقصر است یا فرمانده کل قوا؟

باری منظور من از این سؤال این بود که با چنین اخلاقی ما بطور دائم در جو فشار سیاسی قرار داریم و برای دنبال کردن جنگ ضمناً باید این جو فشار را از بین ببریم. وگرنه به شما مردم بدینوسیله اعلام خطر می‌کنم اگر این جو را از بین نبریم مشکل کشور حل نخواهد شد. این لحظه، لحظه حقیقت است و باید حقیقت را به مردم گفت، هر چند که از نظر من همه لحظه‌ها، لحظه‌های حقیقت بوده‌اند و من به مردم جز حقیقت نگفته‌ام.

از روز دوم مطلب دومی می‌خواهم به شما بگویم این است که این پیروزی و دستگیر شدن قریب ۷۵۰ نفر و از بین رفتن تمام تجهیزات جنگی در تیپ عراقی یا نزدیک به تمام دو تیپ عراقی برای رژیم عراق بسیار گران آمد و اینبار دو لشکر به مقابله نیروهای ما آورد. ظاهراً از همه جا جمع کرده و آورده بود. این یک معنا را می‌رساند و آن اینکه قابلیت تحرک دشمن در مقایسه با وضع ما خوب است. و به همین دلیل هم حمله کرد، نیروهای ما مقاومت نشان دادند و این لحظه‌ها، لحظه‌های اضطراب بودند. تمام وقت ما در اضطراب بودیم. از ظهر سه شنبه تا پایان پنجشنبه هیجدهم دیماه و بسیار حادثه‌ها بر ما گذشت. در برابر این حادثه ساعت شش دو شب سه شنبه رخ داد. دو نفر از سربازان ما در اثر اصابت ترکشهای گلوله‌های توپ بر زمین افتادند، بسیار نزدیک به من.

شب در لب کرخه کور در جمعی که شاید بیست تا بیست و پنج نفر می‌شدیم، از جمله همراهان من، سربازان و درجه داران و افسری که مشغول توضیح دادن بود، ناگهان دشمن صد آتش ایجاد کرد. یعنی با توپ کاتیوشا گلوله‌های مسلسل وار ریخت. فاصله بسیار نزدیک بود نزدیک به چند قدم. مرا بر زمین خواباندند و آن سروان ارتش خود را بر روی من انداخت و انفجارها چنان نزدیک به ما انجام می‌گرفت که او در اواسط این انفجارها گفت دیگر تمام شد. «الله و انالیه راجعون». اما از شگفتی نه تنها به هیچکدام ما کمترین خراشی وارد نشد بلکه به اتومبیل ما که توپها کاملاً برکنار آن بر زمین می‌خوردند، نیز هیچ صدمه‌ای وارد نیامد و کمترین صدمه‌ای نخورد. تانکر بنزین هم در این طرف ایستاده بود که آنهم صدمه‌ای نخورد. وقتی برخواستیم به لحاظ سنگینی وزن افسری که خود را بر روی من انداخته بود نفسهای من شماره افتاده بود همه آنجا فریاد زدند «الله اکبر، الله اکبر» از این کار شگرف، چگونه ما زنده ماندیم؟ و گفتند که ما شکست نخواهیم خورد. آنچه رخ داد معلوم کرد که شما زنده می‌مانید. بنابراین است که زنده بمانید و بنا بر این ما پیروز می‌شویم. تردیدها به یک تصمیم قاطعی تبدیل شد و من می‌خواهم بگویم از این لحظه به بعد تا روز بعد هر روز مقاومت نیروهای مسلح ما فوق تصور بود «فوق تصور بود».

این را هم بگویم ظاهراً علت اینکه گلوله‌ها هیچ آسیبی به هیچکدام برساند این بود که گلوله‌ها به خاکی که برای سنگر تانک توده و انباشته کرده بودند می‌خورد و در آنها فرو می‌رفت و در نتیجه ترکش‌هایش قوت از دست می‌داد و می‌افتاد اما صدمه نمی‌زد. این عده که در آنجا بودند، از این واقعه به سختی به هیجان آمدند. خود من هم بسیار به هیجان آمدم. هیجان از روح گذشت، فداکاری نمی‌دانم آن سروان در فاصله این سه روز زنده مانده است یا نه؟

از شنبه ۱۳ الی پنجشنبه ۱۸ دیماه ۱۳۵۹

این را هم بگویم ظاهراً علت اینکه گلوله‌ها هیچ آسیبی به هیچکدام برساند این بود که گلوله‌ها به خاکی که برای سنگر تانک توده و انباشته بودند می‌خورد و در آن‌ها فرو می‌رفت در نتیجه ترکش هایش قوت از دست می‌داد و می‌افتاد اما صدمه نمی‌زد. این عده که در آنجا بودند، از این واقعه به سختی به هیجان آمدند. خود من هم بسیار به هیجان آمدم. هیجان از روح گذشت، فداکاری نمی‌دانم آن سروان در فاصله این سه روز زنده مانده است یا نه؟

اما اگر زنده مانده است و احتمالاً این سطور را خواهد خواند، بدانند که این زندگی همه امتحان است. آنچه او کرد برای شخص من نبود. بلکه برای احساس مسئولیتی بود که می‌کرد. او و همه آنها که در دو جبهه می‌جنگند و می‌دانند که فرمانده کل چه مسئولیت سنگینی بر عهده دارد و باید نه تنها بخاطر مسئولیتش اعتبار و منزلت حفظ بشود بلکه می‌باید از حیات او هم دفاع بشود و بر این اساس آن فداکاری شگرف را کرد. اگر شما خوانندگان هم در آن جبهه می‌بودید و از این شکر فیها می‌دیدید و هر روز می‌دیدید، شما نیز به این نتیجه می‌رسیدید که انسان در فطرت پاک خدایی آفریده شده است. اما همین انسان در صورتیکه راه تعالی، راه راست و یا صراط مستقیم را از دست بدهد از خود بیگانه شده و به نمونه پستی و دنائت بدل می‌گردد. آنچه من کوشیده‌ام انجام دهم این است که نگذارم جنگ روح خشونت‌های کدر را در ما بوجود بیاورد. بلکه فرصتی برای بروز و ظهور آن ارزشهای والا و معتبر فرهنگ اسلامی خودمان بشود.

مورد دیگری از این نمونه‌ها خلبان جوانی است که دیروز با چهارمین هلی کوپتر خود پرید. چون دشمن سه هلی کوپتر قبلی او را زده است و خداوند او را زنده نگهداشته است. اما توجه داشته باشید که آسان نیست که انسان سه بار ساخته دیده باشد و باز در هلی کوپتر بنشیند و بدشمن حمله ببرد. اینها نمونه‌هایی هستند که موجب شدند جنگ بجای یک هفته، چهار ماه ادامه پیدا کند و همین‌ها هستند که راه پیروزی را خواهند گشود. اما مردم عزیز ایران، هر کس طالب پیروزی باشد من به مناسبت مقام مسئولیتی که دارم، اگر بیشتر از او طالب پیروزی نباشم کمتر از او طالب نیستم. ممکن بود بسیاری چیزها را نادیده بگیرم و بخواهم جنگ را به میدان یک رشته اعمال نمایشی تبدیل کنم اما در آنصورت این مقدار هم که انجام گرفته است و ما در برابر دشمن ایستاده‌ایم و او را سد کرده‌ایم هم انجام نمی‌گرفت و این میهن در وضعی قرار می‌گرفت که ما قادر نمی‌شدیم آنرا از آن وضع بیرون بیاوریم.

کار هر کس را باید بر اساس امکاناتی که در اختیار اوست ارزیابی نمود و دید که چه چیز در اختیار اوست و با آنچه در اختیار اوست چه کرده است؟ گمان من اینست که اگر اهل انصاف بیایند و کار نیروهای مسلح ما را ارزیابی کنند، با توجه به امکاناتی که داشته‌اند و دارند، متوجه می‌شوند که اینکار یک کار خوب نیست، یک کار عالی هم نیست، بلکه بیشتر از اینها است، یک حماسه و هنر جاودانی است. آنوقت در حق کسانی که این هنر را بوجود آورده و می‌آورند در پیش گرفتن روش تبلیغاتی تجدید نظر خواهند کرد و خواهند پذیرفت که ایجاد جو مسموم کننده گناه بزرگی است. گناه بزرگ نه فقط در حق آنها، بلکه در حق تو ملت عزیز و کشور ایران و بیشتر از اینها در حق دین اسلام. امیدوارم زمان فرصتی پیش بیاورد تا در این زمینه روشن و واضح همه چیز را با شما بگویم. تا بدانید این جنگ روانی - سیاسی چند برابر به ما بیشتر صدمه رسانده است تا حمله دشمن و شما خود در نظر بگیرد که بخش مهمی از وقتم را باید صرف جبران تأثیرات کشنده تبلیغات در روحیه نیروهای مسلح بکنم. در هر حال اینهم مطالب دومی بود که در این سه چهار روز خود را می‌نمود.

قبل از اینکه مطلب سوم را برایتان بگویم باید اضافه کنم که امروز از مشهد نامه‌ای داشتیم که آنرا خواندم و بعداً در زمینه آن صحبت خواهم کرد و اما مطلب سوم اینست که بر همین روحیه وقتی پیروزی بوجود می‌آید، هر کسی کوشش می‌کند که آن پیروزی را به خود نسبت بدهد اما وقتی ناکامی پیش می‌آید دنبال «مقصر» می‌گردند و می‌پرسند چرا ناکام شدید؟ یکی می‌گوید مهمات به من نرساندند، یکی می‌گوید نیروی هوایی بموقع نرسید، یکی می‌گوید کمک نداشتیم، احتیاط نداشتیم و خلاصه هر کس کوشش می‌کند تقصیر را از گردن خود به گردن دیگری بیاندازد. اما روی سخن من با شما نیروهای مسلح است.

شما در این روزها آنچه از تجربه چهار ماه جنگ آموخته بودید کم و بیش خوب استفاده کردید. هماهنگی خوب بود و باید بهتر از این نیز بشود، اما خوب بود ولی آنچه مهم است اخلاق آدمی و نحوه نگرش او به امور است. ما ممکن بود بنا را بر ناتوانی خودمان بگذاریم که در آن صورت دنبال راه‌هایی می‌رفتیم که معلوم نبود تاکنون چه بر سر ما آورد بود می‌توانیم هم مبنای بر توانایی و امکاناتی که باید بکار بگیریم بگذاریم و این تواناییها را توسعه بدهیم که بنظر من باید با این دید به امور و کارها تکیه کرد و کوشید امکانات را درست استخدام کرد تا پیروزی را بدست آورد. اما همین استفاده از امکانات مجال و اعتماد می‌خواهد.

شما مردم و همه کسانی که بنحوی مسئول هستید اگر اعتماد نکنید و فرماندهان در یک جویی اعتمادی کامل عمل نکنند، اعصاب قویشان به اعصاب ضعیف تبدیل می‌شود و ناگزیر می‌شوند به کارهایی دست بزنند که کمتر در رابطه با دشمن و بیشتر در رابطه با جوسازی است و ممکن است برای کشورگران تمام بشود. نه اینکه ممکن است، قطعاً گران تمام می‌شود. حضور من در خوزستان برای این بوده است که نیروهای مسلح ما بدانند که من همه مسئولیتها را می‌پذیرم. تا آنها با خیال راحت عمل نکنند. بدون تدارک هم وارد کار نشوند تا اطراف و جوانب را نسنجیده‌اند عمل نکنند و سیاست جنگی را اتخاذ نکنند که ما را به موفقیت برساند.

این حمله فرصتی فراهم آورده است تا به همه بطور باز هشدار بدهم. به آنها بگویم اولاً اگر شما هم در صحنه جنگ می‌بودید و می‌دیدید که فرمانده چگونه حاضر نمی‌شود خط مقدم جبهه را ترک بگوید و ترجیح می‌دهد که در آنجا بماند و کشته بشود، آن وقت با من هم عقیده می‌شدید که ما سرمایه‌های بزرگی داریم نباید با دست خودمان آنرا تباه کنیم. این فرماده را نمی‌خواهم حال بمناسبت موقع نام ببرم اما داستان شجاعت، ایستادگی، روحیه وطن دوستی و ایمان دینی او امری است که جوانیکه دیشب او را آورده بود، نقل می‌کرد و می‌گفت، و بالاخره مسئله چهارمی که بعنوان تجربه پیش آمده است و اینجاست و آنجا عنوان شده است اینست که قاعدتاً با این حمله باید معلوم شده باشد که اینگونه تبلیغات تا کجا ضد اسلامی، بی انصافانه و از نظر موقعیت کشور خطرناک است، اینطور تبلیغ کرده بودند و می‌کردند که علت تاخیر در حمله اینست که رئیس جمهور می‌خواهد حمله را آتقدر به تاخیر بیاندازد و در نتیجه جنگ طولانی بشود تا در تهران..... حیغم می‌آید که عنوان کنم.

آنها که این امور را تبلیغ می‌کنند، نه تنها بر خلاف اسلام عمل می‌کنند که بر خلاف اخلاق اسلامی هم عمل می‌کنند. ظلم بزرگی بر کشور خودشان و خودشان می‌کنند. ما آنچه از دست داده‌ایم و آنچه بر سر کشور خودمان آورده‌ایم از نسنجیده عمل کردن و ندانم کاریها و شتابها است و اینکه دائم تبلیغ کرده‌ایم که انقلابی و کار انقلابی یعنی کار شتابزده، با شتاب و عجله بکن و برو جلو و پشت سرت را هم نگاه نکن. خوب ببینیم نتیجه این شتابها و عجله‌ها چطور از آب درآمده است. در قلمرو امنیت قضایی نگاه بکنید و اثرات این ناسنجیده و بی حساب و کتاب خودکامانه کار کردن را ببینید.

مثلاً در مجمعی بحث بوده است که یاسر عرفات گفته است که صدام حسین می‌توانسته است حمله کند و جاهایی که نگرفته بگیرد اما اگر نکرده است، برای این است که منتظر تغییراتی در تهران بوده و برای خنثی کردن آنچه که حقیقت است، آن «تغییرات در تهران» توطئه‌ای برای فرمانده کل قوا بود که انجام هم شد و بصورت امضای یک متنی در آمد، اما آنها امام را نشاخته بودند. این توطئه این بود و قاطعیت امام از بین رفت چون واقعیت همین بود که انجام شد و به نتیجه هم نرسید اما برای آشفته کردن ذهن عده‌ای اینطور عنوان کردند که من قرار بود روز عاشورا استغفا بکنم، بعد مردم آشوب بکنند و دوباره

من با نیروهای مسلح به قدرت بازگردم و بعد با صدام حسین کنار بیایم و بقیه قضا! حالا چطور شد که من روز عاشورا این کار را نکردم؟ چه کسی مانع شد؟ در حالیکه حتی تصور این حرفها هم توی ذهن من نیامده است و این شایعه‌ها که البته شایعه هم نیست بلکه بحث است و این بحثهایی که از این قبیل به میان می‌آوردن جز اینکه جو ناسالمی بوجود می‌آورد و ما در این جو ناسالم ناگزیر می‌شویم بدون حساب، کتاب عمل بکنیم و ضربه‌های سخت بخوریم، نتیجه دیگری ندارد.

در حالیکه در این جا پای کشور در میان است، پای رژیم جمهوری اسلامی در میان است. تجربه را قدر بگذاریم و گرامی بداریم. ما باید با امکانات خودمان بجنگیم. این امکانات را باید بتوانیم بصورتی در بیاوریم که با آن جنگ موفق بگردد و همه اینها زمان می‌خواهد. وقتی نمی‌توان تانک خرید تانکهای موجود را باید تعمیر کرد و آماده بهره‌برداری ساخت اینرا بدانید چاره دیگری نیست و اینکار زمان می‌خواهد.

باید امکانات بوجود بیاوریم که بتوانیم آنچه را که کم داریم از دنباله‌کشورهایی که می‌توان و جزء ابرقدرتها نیستند تهیه بکنیم و با اینکه خودمان بسازیم. ایجاد آن امکانات خارجی «سیاست روشن خارجی» و همینطور «زمان» می‌خواهد و اگر نتوانیم و در داخل بخواهیم امکانات بوجود بیاوریم، آنهم زمان می‌خواهد و بالاخره باید وقتی قرار است که با هر وسیله‌ای از خودمان دفاع کنیم، باصطلاح پی همه چیز را به تن بمالیم. اینها حقایقی هستند که باید به مردم گفت. ما باید روی حساب و کتاب وسایل و امکاناتمان را بکار ببریم وگرنه اگر در یک عملیات بی حساب و کتاب آنها را بکار ببریم و از دست بدهیم بعد هم شیرازه امور را از هم بپاشد و همه چیز به هم بریزد، چه کسی مسئولیت بعد از آن را بر عهده خواهد گرفت؟

پس شما علمای بزرگ، شما روشنفکران با اخلاق و با فضیلت و شما مردم ایران اگر رأی داده‌اید و مرا به ریاست جمهوری انتخاب کرده‌اید بگذارید روی حساب و کتاب و با سنجیدگی عمل کنیم. بی تابی نکنید جنگ، جنگ است، خرابی دارد. دشمن ما وحشی است، شهرها را به توپ می‌بندد. مطابق صورتی که گرفته‌ایم و هم اکنون آورده‌اند تا حالا ۹۰۰ اسیر گرفته‌ایم. با توجه به ترکیب نیروهای زرهی در واقع چیزی در حدود دو تیپ باید از این رفته باشد، تا دشمن اینمقدار اسیر داده باشد. فکر کنید، چقدر تدارک لازم داشتیم تا این نتیجه را بتوانیم بگیریم؟ و بتوانیم بعد از این نتیجه حملات متقابل دشمن را که می‌گویند با دو لشکر هم تلفات سنگین وارد کنیم؟ در چنین حالی دشمن این حساب را برای خود می‌کند که اگر اعصاب ما از دست نرود و توپهایی را که او به شهرهای ما رها می‌کند، تحمل بکنیم، در درازمدت ما وطنمان را حفظ می‌کنیم و برنده خواهیم بود و رژیم عراق بازنده.

پس شما لاقبل به این مسائل توجه بکنید. درباره زمان فشار نیاورید. اینرا مطمئن باشید که ما از اینکار بسیار رنج می‌بریم. لحظه لحظه این کار برای ما رنج آور است. تمام نیروی خود را بکار برده‌ام و بکار می‌برم که زمان جنگ کوتاه بشود، جنگ زشت‌ترین کارهاست. جنگ خرابیها را بیشتر می‌کند و می‌داند که بعد از جنگ تدارک اینهمه خرابی و مشکلات چقدر مشکل است. به این لحاظ است که شب و روز کار می‌کنیم و در همین جنگ است که ارتش ما دگرگونی بنیادی پیدا کرده و یک ارتش واقعی متعلق به این کشور می‌شود. اینها همه را می‌دانم و برای اینکه در حین جنگ ارتش ما تقویت بشود و توان رزمی اش افزایش پیدا کند و نه کاهش، باید یک شیوه جنگی بکار ببریم که در طول زمان دشمن را ضعیف کنیم و خودمان تقویت بشویم.

روزهای اول جنگ گمانم این بود که جنگ بسیار کوتاه خواهد بود اما اینطور نشد و دلایلی داشت که حالا نمی‌خواهم آنها را عنوان کنم و بماند برای فرصتی مناسب. ناگزیر ما باید با امکانات خودمان بجنگیم و جنگ با امکانات خودمان بایستی بصورتی باشد که نیروهای ما را تحلیل نبرد. و در مقابل از قدرت نیروهای دشمن بکاهد. این سیاست جنگی، شیوه‌ها و تاکتیکهایی را ایجاد می‌کند که باید فرماندهان نظامی با اطمینان خاطر از اینکه مورد انواع سوءظن‌ها قرار نمی‌گیرند، پیدا کنند و به اجرا بگذارند.

بهرحال هنوز نمی‌توان گفت، پیروزی که در این حمله بدست آمد چقدر در تناسب قوای دو طرف موثر است. یکی دو روز و شاید تا اواسط هفته آینده هنوز باید صبر کرد و دید که چه خواهد شد. اگر ما توانستیم آسیبهایی را که نیروهای خودمان دیده است جبران کنیم و اگر آسیبهای دشمن به حدی رسیده باشد که ما انتظار داشتیم آنوقت ما می‌توانیم حمله را، حمله‌های آینده را از سر بگیریم و همان شیوه را ادامه بدهیم تا پیروز شویم و اگر چنین نشد یعنی دشمن نیروهای تازه‌ای وارد عمل کرد، باز وضع دیگری پیش خواهد آمد که البته در کارنامه‌های روزهای آینده به شما مردم گزارش خواهم داد. و مطلب آخر اینکه در این چند روز بارها اشخاصی آمدند و بمناسبت راجح به رابطه با مردم صحبت کردند. آنها با توجه به علاقه مردم و اعتمادی که پیدا کرده‌اند، اصرار داشتند که سخنرانیها را ترک نکنم. برای مردم هر هفته یکی دو بار صحبت بکنم گفتم من حرفهای خودم را زده‌ام در این کارنامه هم می‌زنم. اما حالا وقت این است که مردم حرف خودشان را بزنند البته در مواقعی که لازم شد با مردم صحبت خواهم کرد، اما کسیکه این بار سنگینی جنگ بر دوش اوست و مسئولیت را با امکاناتی که اگر مردم به موقع خود آگاه بشوند خواهند دید که چگونه امکاناتی بوده است، مجال دیگری ندارد که وقت را در این شهر و آن شهر به سخنرانی بگذارند. مردم بارها گفته‌اند که مرا حمایت می‌کنند و فعلاً در این مرحله این حمایت را می‌خواهم که به حرف جوسازان گوش ندهند. در وجود من هیچ انگیزه‌ای جز انگیزه نجات جمهوری اسلامی و کشور ایران نیست و این هدف آنقدر عالی و والاست که برای آن آماده‌ام هر لحظه مرگ فرارسد و آنرا با آغوش باز بپذیرم. هرگز حاضر نخواهم شد که این هدف والا و بلند را این هدف خدایی را رها کنم و خودم را به امور پست دلخوش بکنم. مرا هیچ لذتی از سلطه بر دیگران دست نمی‌دهد. استبداد از نظر من سقوط و انحطاط انسان است. بنابراین من جنگ را وسیله هیچ کاری قرار نداده، نمیدهم و نخواهم داد. جنگی است بر ما تحمیل شده، ما باید آنرا آنطور به پایان ببریم که وطن ما برای ما بماند و اینرا با امکاناتی که داریم و توسعه این امکانات از راه کار و تلاش و فداکاری فرد فرد مردم ایران، انجام بدهیم.

اینها مسائلی بود که در این چند روز از تلاشها حاصل شد که من با شما خوانندگان در میان گذاشتم. تمام مدت من در جبهه‌ها بودم و در بحثهای نظامی و تصمیم‌گیری‌هایی که بیشتر جنبه کمک به فرماندهی نظامی را داشت شرکت کردم تا خداوند خودش ما را یاری رساند. انشاء الله

روزنامه شماره ۴۵۴ - ۳۰ دیماه ۱۳۵۹

جمعه، شنبه و یکشنبه ۱۹ تا ۲۱ دیماه ۱۳۵۹

قسمت اول

چون مطالب این سه روز بهم پیوسته بود، مثل هفته گذشته صبر کردم تا به نتایج روشنی برسیم و در این کارنامه بیاورم. صبح از جبهه «کرخه کور» دیدن کردم. با افراد نیروهای مسلح صحبت کردم. با فرماندهانشان صحبت کردم. مسئله تازه‌ای که در نبردهای این هفته بود، اینست که چه در این جبهه و چه در جبهه‌ای که بعد از ظهر جمعه رقیب و بازدید کردم در جبهه آبادان نسبت خسارات ما به دشمن نسبت یک به دو است. یعنی نیروهای مسلح ما آنچه از دست داده‌اند، نصف است. این نسبت، نسبت حداقل است. خود نظامیها بر آوردهایی که می‌کنند تناسب بسیار بزرگتر از اینها است، ولی قدر مسلم اینست که نسبت یک به دو است، یعنی اگر ما در جبهه‌ای یک تانک از دست می‌دهیم، دشمن ۲ تانک از دست می‌دهد. این نشان می‌دهد نیروهایی که ما در جبهه‌ها داریم، هم ایمان دارند و هم میزان مهارتشان نسبت بدشمن بالاست. بنابراین مسئله عمده‌ای که در این جنگ مطرح است اینست که آیا ما آن خساراتی که از لحاظ تجهیزات و مهمات می‌بینیم می‌توانیم به موقع جانشین کنیم یا خیر؟ اگر بتوانیم بموقع جانشین کنیم،

این جنگ در یک دوران معینی به نابودی ارتش مهاجم خواهد انجامید.

این مسئله اولی بود که از این جنگ تهاجمی ما در ده روز گذشته بدست آمد.

مسئله دوم این بود که ارتش ما در این جنگ روحیه عالی از خود نشان داد و مقاومتی کاملاً غیر قابل مقایسه با پیش از این زمان (در آغاز جنگ و قبل از جنگ) از خود نشان داد و این دستاورد دوم مهم و بسیار مهم این جنگهاست.

فرماندهان با قابلیت تمام و با استقامت رأی و بدون تزلزل عمل کردند، افراد زرهی نیز چنین بودند. البته در مواردی غیر از اینهم دیده شد اما این سستی زود ترمیم شد و نیروهای ما با استقامتی در خورد تحسین جنگیدند. بنابراین مسئله دوم که در این جنگ و بحکم تجربه خود این جنگ بدست آوردیم اینست که اولاً ایجاد روحیه از طریق «پیوند با روحیه‌ها به بی روحیه‌ها» شدنی نیست، بلکه در خود سرباز و درجه دار و افسر است که باید روحیه برانگیخته بشود و این یکی از عوامل عمده و اساسی پیروزی ما در جنگ است.

امروز چون ما دسترسی به منابع اسلحه خارجی نداریم باید روی خودمان تکیه کنیم. اینرا بدفعات گفته‌ام، اما در این جریان جنگ بیشتر آشکار شد که منابع خود ما در درجه اول انسانها و درجه ایمان، اعتقاد و روحیه آنها است که از جو اجتماعی و معتقدات شخصی ناشی می‌شود. مطمئن هستیم که نه مردم امروز ما و نه تاریخ، کسانی را که بهر بهانه روحیه نیروهای مسلح را تضعیف می‌کنند، نخواهد بخشید. دیر یا زود حقایق بر مردم روشن خواهد شد و فکر من اینست که هم اکنون نیز بر مردم ما این حقایق روشن است. روزی مردم خوزستان از آنها که پیش از این انقلاب و پیش از این جنگ سازمان و روحیه ارتشیان را در این استان ویران کردند، خواهند پرسید که چرا این جنگ بجای کمک روی این خط عمل کردند که، اگر ارتش پیروز بشود خطرناک می‌شود و از اینرو به تضعیف روحیه ارتش پرداختند، خواهند پرسید که چرا با سرنوشت کشورشان، با مردمیکه زیر رگبار گلوله‌های توپ و تانک و بمب و اینها قرار داشتند، بازی کردند؟

در اینجا من از آنها دعوت می‌کنم فوراً تغییر رویه بدهند و تا دیر نشده همه به تقویت عمومی روحیه نیروهای مسلح مشغول بشوند، بلکه کمبود اسلحه را با افزایش روحیه، میل به ابتکار، شجاعت و پایداری جبران بکنیم. در صورتیکه بتوانیم روحیه نیروهای مسلح را بالا ببریم اصلاً لازم نیست که به حد دشمن اسلحه داشته باشیم. و این روحیه به عوامل متعدد و متغیری بستگی دارد.

نیرویی که در جبهه است در صورتیکه وسایل و ابزار خود را کافی نبیند، روحیه‌اش پایین می‌آید. در صورتیکه جوی را پشت سر خود می‌بیند که جو تحقیر و بهانه جویی باشد، جو شایعه سازی باشد، تضعیف می‌شود و این خیلی تضعیف کننده است. اگر این مسائل در پشت سر نباشد و بجای آن تقویت باشد، پراحتی می‌شود به او گفت که دشمن اسلحه دارد. اما برای اینکه نیروهای ما به آن حد از قوت روحی و معنوی برسند که اسلحه را از دشمن بگیرند باید تقویت همه جانبه بشوند و این خود موجب یک دگرگونی بنیادی در برداشت‌های عمومی آنها بگردد، وگرنه یک حس انزجاری در این نیروها که زیر ضربات مستقیم دشمن هستند، بوجود می‌آید و علائم این انزجار در جبهه‌ها ملاحظه می‌شود که برای سلامت جامعه ما چه در حال و چه در آینده خطرناک است.

بر من است که این هشدارها را بدهم و بر همگان است که در صورتیکه تردید دارند در درستی این هشدارها برای درک واقعیت آنطور که هست و نه آنطور که مایلند باشد، خود به جبهه‌ها بیایند و از نزدیک واقعیتها را ببینند.

در جبهه آبادان با فرماندهان آن جبهه مفصل صحبت شد. آنها حمله کرده بودند و دو برابر تلفاتی که تحمل کرده بودند بدشمن تلفات وارد کرده بودند، با این وجود حرفشان این بود که چرا در اتخاذ شیوه‌های جنگی نمی‌باید آن شیوه‌هایی را انتخاب کنند که به دشمن حداکثر تلفات را وارد می‌کند و می‌تواند وارد کند؟ و در مقابل نیروهای خودمان هم حداقل خسارات و تلفات را متحمل بشوند؟ آنها می‌گفتند که ما چنین روشی را می‌توانیم با موفقیت بکار ببریم و آزمایش ما نشان می‌دهد که این روش کاملاً موفق است و ما این روش را در چند نوبت و به اصرار به فرماندهی نیروهایمان اظهار کرده‌ایم ولی فرماندهی نپذیرفته و دستور حمله برق آسا داده است. برای آنها توضیح دادم که در جو سیاسی موجود با توجه به جریانهایی که بوجود می‌آید. این حمله و این روش تحمیل شده است و البته امیدواریم که حاصل تجربه همه را قانع کرده است که ما لاقلاً باید به شما امکان بدهیم روشهای نظامی پیدا کرده و بکار ببرید که در عین تضمین موفقیت تلفات ما را به حداقل برساند. چون تعقیب عملیات نظامی تا کسب پیروزی کامل محتاج ابزار و آلات نظامی و مهمات است. با اینحال از کار خودتان راضی باشید به لحاظ اینکه این تجربه به ما نشان داد، دشمن بسیار آسیب پذیر است و ما می‌توانیم به نسبت یک به دو با موفقیت عمل بکنیم. کوشش خودتان را بیشتر متوجه آموزش کارهای موجود و تکمیل آموزش آنها و آموزش گروههای جدید بکنید.

پس از اینکه مفصل برایشان صحبت کردم که جنگ یک حرکتی نیست که شروع بشود و تمام بشود، بلکه استفاده از تجربه‌های بدست آمده برای گامهای بعدی ضرورت اساسی دارد و شما باید از خودتان راضی باشید که توانسته‌اید در یک عملیات نظامی شرکت کنید و به دشمن ضربات سنگین بزنید و تلفات بسیار وارد کنید و بدانید که قدمهای بعدی را چگونه باید بردارید. بله نسبت به آن موقع که شما با همان ضربه اول کار را تمام بکنید، کامیابی بدست نیامده است. اما دشمن برای یک عمل گاه پنج نوبت، شش نوبت حمله کرده است. ما به لحاظ صرفه جویی زیادی که باید در امکانات نظامی خودمان بکنیم نمی‌توانیم همان روش را در پیش بگیریم. اما می‌توانیم از تجربه‌ای که بدست می‌آوریم، استفاده کنیم و قدم بعدی را چنان برداریم که ضربه ما موثرتر و تلفات دشمن بزرگتر. میزان تضعیف دشمن هم بیشتر باشد و همینطور ضربه‌ای که خودمان می‌پذیریم خیلی کمتر باشد.

فرماندهان بسیار دلگرم شدند. کتباً هم از زحمات و کوششها و تلاشهایشان تقدیر بعمل آوردم.

از آنجا برای گفتگو با سربازانیکه در جبهه‌ها بودند به خطوط مقدم جبهه رفتیم. شب پیش ما با اتومبیل روی همین جاده بسیار جلو رفته بودیم تا جاییکه خمپاره‌های دشمن از اتومبیل ما استقبال کرد. بعداً معلوم شد در تاریکی شب، از خطوط خودمان هم جلوتر رفته بودیم، البته ما به لحاظی که نمی‌دانستیم کجا باید برویم، رفته بودیم. امروز با نفر بر زرهی رفتیم و به خطوط مقدم رسیدیم با سربازان سنگر به سنگر صحبت کردیم. در حین صحبت با سربازان یک سنگر، گلوله خمپاره‌ای در همسایگی همان سنگر، خورد و چهار سرباز ما را شهید کرد و اینرا خود بچشم دیدم که تاثرم بسیار شد و بدیهی است که دیگر دل و دماغی نماند که با سربازان خوش و بش کنیم. اما حرفهایی زدیم و جوابها شنیدیم که اگر شرایط جنگی نبود در اینجا یک بیک می‌آوردیم و خوانندگان ملاحظه می‌کردند که اینکه یکبار گفته‌ام بعضی‌ها هنوز خشت دوم را روی خشت اول نگذاشته می‌زنند همه را می‌ریزند و کار را باز باید از سر شروع کنیم به گزاف نبوده است. با اینحال حضور در جبهه‌ها اثر خود را بوجود می‌آورد و با گفت و شنود و توضیح ابهامات رفع می‌شود. وقتی یک عملیاتی انجام می‌گیرد و آنطور که انتظار دارند یکدفعه دشمن نابود نمی‌شود اینکه «چرا چنین شده» و «مقصر پیدا کردن» شروع می‌شود در اینجا نیز برایشان صحبت کردم و پرسیدم که شما چقدر تلفات داده‌اید؟ گفتند و گفتیم دشمن چقدر تلفات داده است؟ گفتند خوب شما راضی نیستید از اینکه به نسبتی که خودتان می‌گویید یک به سه به دشمن تلفات وارد آورده‌اید؟ گفتند که چرا ما وقتی همه می‌گویند چرا ما کاری نمی‌کنیم در ما این تصور بوجود می‌آید که ما لابد باید یک کاری بکنیم که در همان شب اول ارتش دشمن نابود بشود تا دائم سرکوفت نشویم! اما می‌دانیم که اگر امکاناتی که دشمن داشت ما هم در اختیار داشتیم کار او را برق آسا می‌ساختیم. هیچکس نیست که بگوید ما با چه امکاناتی می‌جنگیم و دشمن با چه امکاناتی می‌جنگد. و با اینهمه ما جلوی دشمن را سد کرده‌ایم و اگر ارزیابی صحیحی از کار ما باشد تقدیری باشد، معلوم باشد که ما داریم زحمت می‌کشیم و ما را به کار خودمان بگذارند ما می‌توانیم دشمن را هم از پا در آوریم. بعد از این بازدید با فرماندهان جلسه‌ای کردیم و به راهجویی و رایزنی پرداختیم. نقشه‌ای را که از مدتها پیش تهیه کرده بودیم در پرتو وضعیت جدید مورد بررسی قرار دادیم، حالا وضعیت جدید چیست؟ وضعیت جدید اینست که ما بر اثر عملیات نظامی طرف یکطرفه بطور قطع یک لشکر دشمن را نابود کردیم. با اینحال دشمن نیروهای جدیدی وارد کرده و در جبهه‌ها بکار گرفته است. پس مسئله اول ما مهار کردن نیروهای جدید و نابود کردن آنهاست. در همه جبهه‌هایی که ما با دشمن درگیر شدیم، دشمن نیروهای تازه نفس وارد میدان کرده و این بدان معناست که نیروهای موجود دشمن برای مقابله کافی نیست و حالا وقت آنست که ما دنبال این فکر را که از ابتدای جنگ روز بروز بدان قوت داده‌ایم و بی‌جسته‌ایم و زمینه آنرا فراهم کرده‌ایم، بگیریم. یعنی اینکه ما در محاصره اقتصادی هستیم و آن تجهیزات نظامی که در اختیار دشمن هست در اختیار ما نیست، خصوصاً

در ارتش زمینی با عواملی که در خود کشور داریم ترکیب مناسبی را بوجود میاوریم و از امکانات گوناگون بدون از دست دادن نیروی نظامی و تجهیزات نظامی، بخشی از نیروهای دشمن را بی اثر بکنیم. یعنی شرایطی فراهم بکنیم که نتواند عمل بکند.
روی این فکر پیش از اینهم کار کرده بودیم و زمینه‌ها آماده شده بود. چمران در این زمینه کار کرده بود. دیگری که حالا نمی‌خواهم نامشان را ببرم کار کرده بودند، بعد از اینکه عمل انجام گرفت اسم آنها را خواهیم آورد و از آنها تقدیر خواهیم کرد و بدین ترتیب اتخاذ تصمیم کردیم.
مرحله اول خنثی کردن آن بخش از نیروهای دشمن که در برابر نیروهای ما هستند، عملاً هیچکدام از دو نیرو نمی‌توانند عملیات نظامی چشمگیری انجام بدهند و هر دو بی حرکت شده‌اند.

روزنامه شماره ۴۵۵ اول بهمن ماه ۱۳۵۹

جمعه، شنبه و یکشنبه ۱۹ تا ۲۱ دیماه ۱۳۵۹

قسمت دوم

ما باید آن نیروها را از عمل بازداریم و نیروهای خودمان را برای اینکه در حالیکه لازم است، ضربه‌ای که باید به دشمن وارد کنیم، آزاد کنیم.
- مطلب دوم تدارک تجهیزات، تکمیل تجهیزات نیروهایی که داریم و آماده کردن آنها برای بکار بردنشان در جایی مثل کرخه‌کور که ضربه مرگ آوری بر دشمن در آنجا وارد کردیم، باشد.
مطلب سوم انتخاب زمان و مکان، بطوریکه دشمن در مکانی که ما به عملیات می‌پردازیم نتواند نیروی قابلی را وارد عمل بکند. بدینجهت که ما اینک به زمینه روشنی رسیده‌ایم.

امیدوارم در پرتو این عملیات، واقعیتها بر آنها بی که حسن نیت دارند، شناخته شده باشد و ما را به حال خود بگذارند تا با خاطری آسوده از نبودن فشارهای گوناگون روانی و روحیه شکن بتوانیم راههای پیروزی را هموار کنیم. در این تلاش جدید همه عوامل موجود در کشور بدون آنکه من بخواهم فعلاً اسم آن عوامل را ببرم در کنترل و مهار بکار گرفته می‌شوند، یعنی ما می‌دانیم چه عاملی را در چه مکانی و به چه میزانی مورد استفاده قرار دهیم تا نتیجه‌ای را که می‌خواهیم بگیریم و نیروهای دشمن را خنثی بکنیم و اینک چند روزی باید برای تهیه و تدارک آخرین عوامل صبر بکنیم بعد در زمان عمل با هماهنگی کامل شروع بکنیم و نتیجه‌ای را که می‌خواهیم بدست می‌آوریم.

چهار ماه پیش از این وعده داده شده بود در نخستین جلسات شورای دفاع و پیش از آنکه در خارج امکاناتی بوجود بیاید و اینها نتوانند سلاح مورد لزوم را تهیه بکنند که وضعیت فعلاً نامعلوم است و بجایش فشار آورده‌اند بترتیبی که اینها حتی تدابیر نظامی را هم که خود می‌توانند به کار ببرند بکا نبرند و بصورتی جنگ را پیش ببرند که آسیب پذیری نیروهای ما را افزایش می‌دهد. پس از گفتگوهای امشب و آنچه که درباره بکار بردن این عوامل گوناگون و یافتن ترکیب جدیدی از عوامل و تبدیل به عوامل طبیعی و غیر طبیعی به اسلحه نظامی شنیدند و گفتگو شد. و چهره‌هایشان باز شد و بسیار امیدوار شدند. بعد که این طرح به خواست خدا با موفقیت انجام شد با خوانندگان از آن صحبت خواهیم کرد.

عجالتاً می‌خواهم اینرا بگویم که انسان نمی‌باید در هیچ شرایطی روحیه خود را از دست بدهد و به پیش آمدها تسلیم بشود باید در هر شرایطی دنبال راه حل بود. عوامل موجود را از نو با هم ترکیب کند و نیروی تازه‌ای را بوجود می‌آورد و با آن به مبارزه ادامه بدهد. بسیار خوب بود اگر امکانات لازم را می‌داشتیم. در صورتیکه امکانات جدیدی را بوجود می‌آوریم امیدواریم بسیار بهتر باشد. با اینهمه من نمی‌باید خوش بینی فریبده‌ای در ذهن شما خوانندگان بوجود می‌آورم.

ما بر خلاف طبیعت جنگهای زرهی با توجه به امکانات به جای جنگی چهار پنج روزه و حداقل ده روزه اکنون چهار ماه است می‌جنگیم. در تمام این مدت ما هر زمان عامل جدیدی را نزد خودمان یافته‌ایم. آنرا بکار گرفته‌ایم و مانع پیشروی دشمن شده‌ایم. ضربات سنگین به دشمن زده‌ایم و مجموع این تجربه‌ها موجب شده که جنگ تا اینجا ادامه پیدا کند و دشمن از پیشروی بیشتر مایوس بشود. با وجود این تجربه آخری ما برای اینکه یک ضربه کاری و فوری بدشمن وارد کنیم و کار او را بسازیم. قبل از اینکه به نتیجه کامل برسد با ورود نیروهای جدید دشمن در صحنه متوقف ماند. این توقف معلوم کرد که ما باید ترکیب جدیدی را از عوامل را از نو بسازیم و با آن با دشمن گلاویز شویم در عین حال موجب شد که نیروهای بیشتری از دشمن در کشور ما حضور پیدا کنند. بنابراین اگر ما مقدمات آن طرحی را که فکر کرده بودیم و مشغول بودیم فراهم می‌کردیم، اینک با توجه به نیروهای بیشتر دشمن تغییرات لازم بوجود آورده و بصورت اسلحه در می‌آوریم و بکار می‌بریم. امید ما اینست که با خنثی کردن نیروهای دشمن، بقیه نیروهایی که برای او می‌ماند برای مقاومت در برابر نیروهای مسلح ما کافی نباشد.

بهر حال ما به تلاش خودمان ادامه می‌دهیم. نه تسلیم یاس می‌شویم، نه تسلیم دشمن می‌شویم اما ما می‌توانستیم وقتی این مقدار توانایی در ما بوده که با امکانات اندک طی چهار ماه با دشمن که دوازده سال تجهیز نظامی کرده و یکسال اخیر بطور کامل در تدارک حمله به کشور ما بوده است بجنگیم و او را متوقف کنیم، اگر ما هنوز می‌توانیم عوامل مختلفی را ترکیب بکنیم و باز با دشمن جنگ را ادامه بدهیم و احتمالاً ضربه کاری به دشمن وار بکنیم قطعاً این توانایی را داشتیم که پیش از شروع جنگ شرایط شروع آنرا هم از بین ببریم و امکان تجاوز را به حداقل برسانیم.
روزهایی که بر ما می‌گذرد روزهای سختی است اما کسیکه از جانب مردم و به رأی آنها مسئول شد نمی‌باید خود را دستخوش یاس و ناامیدی بگرداند و بر اوست که راههای پیروزی را بیابد و ببیند.

بهر حال امشب که تا ساعت یک و نیم دو بعد از نیمه شب درباره این ترکیب نوگفتگو می‌کردیم و به یک تصمیم رسیدیم. بسیار سبک شدم و امیدوارم موج بعدی حمله نیروهای مسلح تلاش و کوشش آنها با موفقیت کامل روبرو بگردد. آنچه از مردم خودمان می‌خواهیم که بکنند اینست که جنگ را سرسری نگیرند. خیال نکنند که مسئله کوچک و سبکی است سرنوشت کشورمان در میان است ما نباید رفتاری را در پیش بگیریم که در ذهنهای مردم خاطره جنگهای اول و دوم ایران و روس را زنده کند و در تاریخ اثری ننگین از این نسل و مسئولان این عصر بجا بماند.

به همه هشدار میدهم لحظه‌های مهمند تصمیمها باید با دوراندیشی مطالعه کامل اتخاذ بشود. باید به فرماندهان نظامی که در این جنگ با فداکاری و اخلاص عمل کرده‌اند امکان بدهیم تا تدابیر نظامی را از روی علم و اطلاع تنظیم کنند و به اجرا بگذارند.

هیچکسی نمی‌تواند ادعا کند که بیش از یک فرمانده خواهان پیروزی است. برای اینکه کار فرمانده جنگ نظامی تحصیل پیروزی است. هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که بیش از یک فرمانده نظامی خواهان عمل نظامی است برای اینکه کار او عمل نظامی است و بسیار دیده‌ام فرماندهانی که برای شهدای خودشان می‌گریستند. سرباز و درجه دار و افسر تحت فرماندهی خودشان را مثل فرزندان خودشان دوست می‌دارند. اینها باید از روی علم و اطلاع عمل کنند و ما ناگزیر باید به آنها مجال بدهیم، امکان بدهیم، اعتماد بکنیم تا به ترتیبی که امکان استفاده از هر عامل را در آن ترتیب در نظر گرفته باشیم، راههای پیروزی را هموار بکنیم. اینهم کارنامه این چند روز.

دوشنبه ۲۲ تا چهارشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

نخستین کار ما در این سه روز در دنباله روزهای پیشین تدارک ابزار و آلات جنگی است که در جریان هجوم دشمن از دست داده‌ایم. بدیهی است وقتی حمله می‌کنیم و دو تیپ دشمن را یکجا نابود می‌کنیم و بعد دشمن از همه جا نیرو جمع کرده و هفت موج پیاپی بجلو می‌فرستد و در برابر این نیروی عظیم مقاومت می‌شود و به آن تلفات سنگینی وارد می‌آید، ما خود نیز از نظر ابزار و مهمات خسارات بسیار می‌بینیم. از تلفات انسانی این جنگ هم فهرستی آوردند که نسبت به تلفات دشمن بسیار ناچیز است بالنسبه افسر بیشتر، بعد درجه دار و بعد سرباز از دست داده‌ایم و جبران اینها با سرعت زیاد و ضرورت جنگ و ادامه هجومهای حساب شده بقصد شکستن نیروهای دشمن مشکل است.

بر اساس گزارشی که شب قبل دادند کار جبران و تدارک از نظر اسلحه و مهمات تقریباً نزدیک به اتمام است و ما بلکه در مهلت مناسبی از نوآمدگی ضربه زدن پیدا بکنیم و این مسئله مهم و اساسی است. یکی از این نظر که مردم خودمان بدانند، علامت و نشانه‌های کاردانی یک رهبری در آنست که بتواند تحت هر شرایطی نیروی لازم را برای دفاع از موجودیت کشور فراهم بیاورد.

شرایط ما بسیار سخت و مشکل است و ما تا این زمان نتوانسته‌ایم از بازارهای خارجی برای رفع کمبودهایمان سود بجوییم. اما با اینهمه بر ما نیست و حق نداریم که به عذر فقدان منابع خارجی کار دفاع از موجودیت کشور را معطل کنیم.

وقتی تجهیزات و مهمات کم است، همانطور که باید جایگزین این کمبودها بگردد اما اینهمه کار ساده‌ای نیست، نه تنها دوستان نادان و دشمنان ما بیکار نمی‌مانند و بر دوام با آنچه می‌کند و می‌گویند تردید و سئوالهای روحیه شکن در ذهن نیروهای مسلح بوجود می‌آورند، بلکه در میدان جنگ علم بوجود امکانات همانقدر در تقویت روحیه موثر است که فقدان آن امکانات در شکستن روحیه تاثیر دارد.

این امور را باید از راه توضیح و حضور دائمی در جبهه‌ها و سنگر به سنگر توضیح داد تا ذهن نیروهای ما از این سئوالها و گفتگوها پاک شود و با دلی محکم و اراده‌ای قوی جنگ را تا پیروزی ادامه بدهند. پس کار دوم ما این بود و بهمان بازدید از جبهه‌ها ادامه دادیم.

در محل با افسران و درجه داران و سربازان گفتگو کردیم، سئوالها بسیار بود که از باب شرایط جنگی آنها را مطرح نمی‌کنیم. بنظرم وضع خوب شده و امیدوارم که بهمین کار ادامه بدهیم و حملات بعدی ما به دشمن با ضربه‌های سنگینتر و پیروزیهای بزرگ همراه باشد.

دوشنبه شب شورای عالی دفاع تشکیل شد و وضع جبهه‌ها تشریح، همین سئوالهایی که گفتیم با من در جبهه‌ها در میان گذاشتند مطرح شد و یادآور شدم که در همان جلسه اول یا دوم قرار شد که امکانات خارجی برای تهیه تسلیحات لازم فراهم بگردد و از آن زمان تا این زمان هیچ نشانه‌ای از اینکه ما بتوانیم با اطمینان خاطر این امکانات را پیدا کنیم ملاحظه نشده است و طبیعتاً با امکانات موجود نمی‌توان جنگ را با سرعت ادامه داد.

فهرستی از امکانات لازم و مورد نیاز در این جلسه شورای دفاع از سوی رئیس ستاد به اطلاع رسید که در همین جلسه گفتیم ما می‌کشیم با یک طرحی از امکانات موجود در کشور استفاده کنیم، ترکیب مناسبی از همه امکانات بدست بیاوریم و با آن ترکیب دشمن را عقب بزیم بطور اشاره‌ای از آن طرح صحبت شد و گفتیم چون هنوز در جوانب آن مطالعه کامل نشده است، زمانی دیگر در جلسه شورای عالی دفاع آنرا طرح خواهیم کرد.

مطابق معمول انجام هر عملیاتی، افرادی مغرض بدون علم و اطلاع هم هستند که کارشان گزارش، تهیه کردن است و گزارش می‌دهند. در این گزارشها مطالبی طرح شده که باز به جهات جنگی نمی‌خواهیم در اینجا آنها را عنوان بکنیم، اما وقتی طرح شد روشن و واضح بود که پایه و اساس ندارند که توضیح داده شد.

در اینجا می‌خواهیم به آنها که اینکارها را می‌کنند و این گزارشها را تهیه می‌کنند بگوییم که اگر صادقید، بشنوید وقتی امکاناتی که ما داریم معلوم است که کدامها هستند، عقل و دین حکم می‌کند که این امکانات را خرابتر از آنچه هستند نکنیم، بلکه رفع عیب کرده و آنها را درست بکار ببریم تا نتیجه بگیریم. خرابتر کردن این امکانات برای موجودیت کشور خطرناک است.

فعلاً بهمین مقدار اکتفا می‌کنیم، بقیه بماند برای وقتی که بتوانیم با خاطری آسوده از جهت دشمن، همه این دردهایی را که برای ما بوجود آورده‌اند برای مردم باز و روشن بگوییم.

مطلب دیگری که در این مدت بدان مشغول بودیم گزارشهای گوناگون درباره مسائل مختلف بود. البته مسائل مختلف که مهمترینش بنا بموقع ما مسئله جنگ است و بنابراین مهمترین و مفصل تر نشان گزارش طرحهایی است که درباره احتمال حمله نظامی آمریکا و آنچه ما برای مقابله با چنین حمله‌ای در اختیار داریم تهیه شده است.

این طرح اولین طرح نیست که در این باره تهیه شده است، اما طرحی است که با توجه به طرحهای قبلی و تغییرات حاصله در دوران جنگ بر اساس امکانات موجود کشور و بسیج عمومی برای مقابله با چنین حمله‌ای تهیه کرده‌اند.

ما باید کشور را بصورتی آماده کنیم که هیچ دولت خارجی بخود وعده خشک و خالی نسبت به کشور ما ندهد و همه افراد این ملت باید آموزش کافی ببینند و آروز که ما توانستیم از نظر ابداعات نظامی و آماده کردن عموم مردم کشور وضعی را بوجود بیاوریم که برای هیچ قدرت خارجی حتی ابرقدرتها صرف نکنند که به قلمرو ما تجاوز کنند، ما بنیادهای اساسی استقلال را بوجود آورده‌ایم.

اینکه ما در این جنگ هم بطور عمده به نیروهای خودمان و امکانات داخلی تکیه کردیم و کوشیدیم جنگ را بعنوان فرصتی برای بازسازی روحیه و بکار انداختن میل به ابتکار بگردانیم گمان می‌کنم برای این ملت احترام و اعتقاد و اعتبار در جهان بوجود آورده است و امروز مردم دنیا می‌توانند نتیجه ایستادگی و مقاومت در برابر تجاوز را به رأی‌العین ببینند، مایلم از همه آنها که در جبهه‌ها هستند از سربازان، پاسداران، افراد ژاندارمری، افراد شهربانی، بسیج، عشایر همه و همه بخواهم که صبر و استقامت داشته باشند و ارزشی را که دارند بوجود می‌آورند گرامی بدانند. با کمی استقامت بیشتر دشمن شکسته می‌گردد.

اگر استقامت نکنید بدانید که طرحهای دیگری برای شما به اجرا خواهند گذارد، ما امروز درباره احتمال حمله آمریکا باید طرح تهیه کنیم، فردا درباره احتمال حمله هر کوچ و بزرگ دیگری، و تمام عمر این ملت باید در جنگ و خرابی و ویرانی و کشت و کشتار بگذرد، پس شما سختیهای این جنگ را تحمل کنید و بایستید، منهم در کنار شما در همین جاکه شما هستید هستیم، از راه دور به شما نمی‌گوییم بایستید، بلکه همه در جبهه‌ایم، باهم بایستیم تا این فکر تجاوز به سرزمین ما از دماغ ابرقدرتها بیرون برود.

بهرحال این طرح را امضاء کردم و تاکید کردم که به جنبه‌های عملی بیشتر پرداخته گردد و بطور عملی همه امکانات ما بکار گرفته شود، تا در صورت انجام چنین تجاوزی کشور بلا دفاع نماند و ایران چکسلواکی آمریکا نشود که اینها ظرف چند ساعت بتوانند کشور ما را بگیرند و تحت الحمایه خودشان بگردانند! بعد از این گزارش، گزارش دیگری درباره کشاورزی و وضع کشت گندم در سال پیش و سالی که در پیش است را خواندیم، بسیار نگرانی آور است و طرح ما برای بازسازی کشور سنگین است. نباید اینها را شوخی بگیریم، اگر این گزارش قسمتی از ضعفهای ما را نشان می‌دهد، هنوز تمام این ضعفها را نشان نمی‌دهد،

کشت گندم موافق این گزارش در سال ۵۹ - ۵۸ یعنی سال جاری ۹۲۰ هزار تن کاهش داشته است و در این سال عرضه گندم بدولت ۵۳ درصد کاهش داشته یعنی دولت در سال جاری نصف سال قبل توانسته گندم بخرد.

بسیاری کمبودها نارساییها و خصوصاً چیزی که ما همیشه در مورد آن فریاد زده‌ایم مثل فقدان امنیت قضایی موجب چنین روندی در کشاورزی ایران شده است که این برای ما بسیار خطرناک است.

سه گزارش درباره برق، یکی درباره اثرات افزایش نرخ فروش برق به مصرف کننده در شئون اجتماعی و اقتصادی و همینطور بررسی‌های اقتصادی و فنی در مورد نرخ فروش آن خواندم. این گزارشها حکایت از این دارد که اگر ما مدیریت را تصحیح نکنیم و از ظرفیتهای موجود بهره‌برداری نکنیم در آن صورت نه تنها به افزایش قیمت برق نیازی نیست، بلکه می‌توان آن را کاهش هم داد و گمان تهیه کنندگان گزارش این است که افزایش قیمت‌های برق فقط نقض مدیریت را می‌پوشاند و ضعف بر جا می‌ماند. مثل مسکنی است که درد را بر جا می‌گذارد و صاحب درد را از پا درمی‌آورد.

نتیجه این افزایش قیمت بر زندگی مردم این است که در رفتارهای اقتصادی مردم منعکس می‌شود و ضررهای بسیار می‌زند. در اقتصاد مملکت ناراحتیهای بسیار وجود می‌آورد. گمانم این است که اگر هم لازم است قیمت‌ها را افزایش بدهیم، وقتی باید این کار را نکنیم که تمام راههای دیگر را رفته باشیم چون افزایش قیمت به معنای تورم و در شرایط تورمی کاری خطرناک است. پس اگر راههای دیگر را برای کاهش هزینه تولید نرفته باشیم، برای تولید بیشتر و کاهش میزان استفاده از این انرژی در جنگ کاستن قیمت، بسیاری کارهای دیگر را از این قبیل را باید نکنیم. اگر اینها موثر واقع نشد، در آن صورت به حکم ضرورت می‌توان افزایش قیمت را پذیرفت. اما در شرایط جنگی و وضعیتی که هنوز ما داریم، افزایش قیمت برای مردم ما تحملش آسان نیست. بهرحال کاری نیست که بتوان با آن موافقت کرد.

گزارش دیگری درباره وضع عرضه نفت به بازارهای داخلی و توزیع نفت خواندم که اینهم باز از مسائلی است که ایجاد نگرانی می‌کند همین گزارش خود می‌گوید که باید بجنبیم و بعضی از اقلام نفت را به مقدار کافی تهیه کنیم وگرنه خود این مسئله نیز از مشکلات مهم خود ما خواهد بود و هست و بیشتر خواهد شد.

گزارش دیگری درباره قیمتها خواندم. خوب بهرحال وظیفه‌ام این است که به مردم ایران هشدار بدهم و به آنها بگویم که این وضعیت اقتصادی وضعیتی نیست که نسبت به آن بتوان لاقید و بی تفاوت بود. بالاخره دست آخر گزارشی درباره هیئتی که برای بازرسی و بازدید به استان خراسان رفته بودند مطالعه کردم لازم است مقامات اداری در آن استان و در همه جا بدانند رئیس جمهوری منتخب مردم است و نوع رفتار آنها با مردم باید توأم با احترام و خدمت‌گزاری به آنها و حفظ حقوق آنها باشد. قاطعیت معنایش حاکمیت به هر قیمت بر مردم نیست. من چه به صفت شخصی چه به صفت مسئولیتی که دارم نسبت به هیچ خطایی لاقید نمی‌مانم. اگر حال به جنگ مشغولم، برای اینست که این را مهمترین مشکل و لازمترین کار می‌دانم و پرداختن بدان را لازمترین کار. اما به محض آنکه دست از این کار بشویم به همه این اموریکه انجام گرفته است یک به یک خواهیم رسید. به هیچ قیمت پذیرفته نیست که کسانی به جرم حمایت از رئیس جمهوری از سوی مقامات اداری مورد تعقیب قرار بگیرند و بعضاً گرفتار بشوند! این را اخطار جدی تلقی کنید و بدانید که شماها کسانی نیستید که قویتر از شاه سابق باشید و بتوانید در برابر امواج بی انتهای توده‌های مردم مقاومت کنید. اگر مردم رئیس جمهور خودشان را خواسته‌اند من می‌مانم اما با اقتدار می‌مانم من کسی نیستم که به این بازیها تمکین کنم و اجازه بدهم از بالا تا پایین یک جریانی به ضد نهاد قانون اساسی بوجود آورند و روز به روز گسترش بیشتری بدان بدهند و اساس ثبات این رژیم را به خطر بیندازند. به استان خراسان خواهیم آمد و در جا تکلیف کسانی را که به این ترتیب (اگر این گزارش صحیح باشد) موافق آن عمل کرده‌اند با مردم معین خواهیم کرد. تنها اینجانیست، در استان دیگری هم استاندار منع کرده است کسانی را به حساب رئیس جمهوری برای کمک به جنگ زدگان پول بریزند که من به همه این جاها خواهیم رفت.

روزهای سوم و چهارم بهمن ماه ۱۳۵۹ بعثت تعطیلی روزنامه چاپ نگردیده است. در روزنامه شماره ۴۵۷ - ۵ بهمن ماه ۱۳۵۹ نیز بجای کارنامه گاهشمار ریاست جمهوری چاپ گردیده. لذا دنبال کارنامه شماره ۴۵۶ - ۲ بهمن ۱۳۵۹ در روزنامه شماره ۴۵۸ - ۶ بهمن ۱۳۵۹ چاپ گردیده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

بقیه دوشنبه ۲۲ تا چهارشنبه ۲۴ دیماه ۱۳۵۹

به همه اینها یک به یک خواهیم رسید، اما شما که این نوشته را می‌خوانید نیز وظیفه دارید. شما حق ندارید تسلیم دستورات غیرقانونی بشوید. هر کس در این جمهوری آزاد است به هر حسابی که می‌خواهد کمک بکند. مقامات دولتی حق ندارند افراد را مجبور بکنند که به این حساب پول نریزند و به حساب دیگری بریزند.

بهرحال این کارها سقوط اخلاقی و معنوی جمهوری اسلامی است آنها که به اینکارها دست می‌زنند، به سخافت و پستی نمی‌کنند این اعمال جنبه شخصی ندارد، در یک جمهوری اسلامی باید معنویت حاکم باشد، معنویت اسلامی. اینکارها به انزجار و وسعت گرفته دامنه انزجار عمومی می‌انجامد که خدا می‌داند عواقب آن چیست. امیدوارم این اخطارها کفایت کند و خود مردم هم نسبت به این امور لاقید نمانند اعتراض کنند. مقاومت کنند و نگذارند این فسادها در جمهوری آغاز بگیرد و بعد ادامه پیدا کند که اگر چنین بشود ما به همان فسادهای رژیم سابق بر خواهیم گشت. شما مردمید که مسئولید. شما می‌توانید و ظاهراً این مقدار در این جمهوری حق دارید که تمایل و اعتماد خودتان را اظهار بکنید و پول خودتان را به حسابی که می‌خواهید بریزید. اگر این حق را هم از شما بگیرند و شما دم نزنید، دیگر صاحب چه حقی می‌توانید باشید؟ پس این مسائل مستقیماً به حقوق و آزادیهای شما که در قانون اساسی جمهوری اسلامی تصویب شده است راجع می‌شود و خود شما باید که باید پاسدار آزادیها و حقوق خودتان باشید.

باری، مسئله دیگری که همین چهارشنبه شب از آن مطلع شدم گزارش کوتاهی به پایگاه اطلاعاتی خوزستان به این عبارت است. بنا بر یک گزارش موثق قرار است که در جاده اندیمشک به اهواز در مسیر راه با آر - پ - جی - هفت به اتومبیل رئیس جمهوری حمله شود. ماشین ایشان قبلاً شناسایی گردیده است. از اطلاعات و بررسیهای سیاسی سپاه اهواز.

دیروز هم گزارشی درباره یک متن ۴۰ صفحه‌ای که برنامه کار یکی از همین گروههای سیاسی موجود است به دستم آمد که شش، هفت ماده است و در شرایط جنگی نمی‌خواهیم این مواد را ذکر کنیم. اما یک ماده‌اش به چگونگی از بین بردن رئیس جمهوری راجع است و نکته‌ای که دارد این است که در آن به تصادف اشاره شده است. گفته‌اند باید در تصادف اتومبیل رئیس جمهوری را از بین ببرند بعد هم عزای ملی اعلام بکنند و لاید هم نان این رئیس جمهور را بخورند. این گروه در این زمان ما از آتش بیارهای معرکه است و از آنهاست که گفت هر چه از او عمل بشود آخر سر باید بگویم که از ماست که بر ماست.

فعلاً در این باره بیشتر از این نمی‌گویم. امیدوارم این اطلاعات دقیقتر بشوند و اینها را برای مردم افشاء کنیم بلکه این جمهوری اسلامی از دست و زبان و عمل اینها آسوده بشود. اینهم گزارش این سه روز.

توضیح: در روزنامه شماره ۴۵۸ کارنامه مربوط به ۲۲ تا ۲۴ دیماه چاپ گردیده و در روزنامه شماره ۴۵۹ کارنامه مربوط به ۲۶ تا ۳۰ دیماه شروع گردیده.

در این فاصله کارنامه روز پنجشنبه ۲۵ دیماه در روزنامه انقلاب اسلامی چاپ نگردیده است!

از جمعه ۲۶ تا سه شنبه ۳۰ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمت اول

امروز تا بعد از ظهر را در اهواز گذراندیم. چون چند کاری باید انجام می‌گرفت و من ماندم تا آن کارها انجام بگیرد. اینکه این کارها چه کارهایی بودند، را بعد که طرح به اجرا در آمد از آنها صحبت خواهیم کرد. بعد از ظهر به دزفول رفتیم و در آنجا با فرماندهان نظامی که از جبهه‌های سراسر غرب آمده بودند به بررسی طرحهای نظامی که باید به اجرا در آیند پرداختیم و مسائل امنیتی داخلی این حوزه را هم مورد بحث قرار دادیم. از آنجا به تهران آمدیم. وقتی به تهران رسیدیم شب بود و به منزل رفتیم.

در این روز و روزهای بعد که در تهران ماندم ضمن کارهای دیگر به تهیه وسایل و امکاناتی که اجرای طرحهای نظامی بدانها نیاز دارد، مشغول شدیم و تا حدود زیادی هم این ابزارها و وسایل را فراهم آوردیم. به مناسبت با خوانندگان مطلبی را در میان می‌گذارم که تهیه هر طرح و اجرای آن در شرایطی که ما داریم جز با تلاش بی‌گبر انسانهایی که جز به هدف نمی‌اندیشند ممکن نمی‌شود. مشکلات و نارساییها زیادند و امکانات محدود و کم. در این جوی که ما داریم کار کردن هم آسان نیست و حالت یاس خیلی زود بوجود می‌آید. بنابراین آنها که تلاش می‌کنند و شب و روز زحمت می‌کشند، باید آدمهایی معتقد و تا آن حد معتقد باشند که این نامایمات و فشارها را هم بجای اینکه مانع تلقی کرده و دلسرد بشوند، انگیزه تلقی کرده و بیشتر بکوشند. اینگونه انسانها تعدادشان زیاد نیست، اما سخت کوشی و پایداری آنها موجب شده است که همه را به تلاش برانگیزند. حالا این جا به مناسبت آنچه در این جنگ کرده‌اند از نقش بزرگشان یاد می‌کنیم و از آنها سپاسگزاری می‌کنم.

چون در ورود به تهران تاشب برنامه دیداری نداشتم، وقت را به مطالعه چند گزارش، نامه و همچنین فصلی از یک کتاب گذراندیم. یکی از نامه‌هایی که خواندم از یک کسی بود که در روز عاشورا در میدان آزادی با لباس مبدل و بطور مسلح همراه گروهی بوده است تا رئیس جمهوری را به قتل برساند. قبلاً مطالبی راجع به توطئه قتل ریاست جمهوری گفته‌ام و در این جا نیز به مناسبت می‌آورم که یک گروهی در بخشی از یک متن باصطلاح درون سازمانی و قاعدتاً محرمانه خود از کشتن رئیس جمهور و اعلام عزای عمومی صحبت کرده‌اند. مدتی قبل هم یک نامه سرگشاده در روزنامه‌ها چاپ شد که در آخر آن نامه مثل اینکه من نمی‌دانم - اطمینان داده بودند که اگر خط آمریکا پیروز شود نخستین کسی که کشته خواهد شد رئیس جمهور خواهد بود. من اینرا خوب می‌دانم اما مسئله این است که خط آمریکا چگونه برنده می‌شود؟ کم نیستند در دنیای ما رژیمهایی که به عنوان مبارزه با آمریکا بر سر کار آمدند و خط آمریکا را عمل کردند. ولی هر چیزی مشخصات می‌خواهد بهر حال اینها را که می‌گویم برای ایجاد مصونیت جانی برای خودم نیست مرگ و زندگی بدست خداست و من به این امر ایمان دارم و روی این ایمان هم از مرگ نمی‌ترسم، تازه مرگ هم پایان زندگی نیست.

در کتابی هم که خوانده‌ام فصلی راجع به روش بود. این کتاب از پوپر فیلسوف اطریشی مقیم انگلستان است در مقدمه تضاد و توحید نظر او و انتقاد بر این نظر را هم آورده‌ام. به گمان من تفاوت بنیادی میان اندیشه توحیدی و اندیشه حاکم بر تمدن غرب همینست که اندیشه غرب در پی ایجاد موازنه و تعادل قوا است و اندیشه توحیدی چنین فکری را عبث می‌داند و مقصود آنرا جز تخریب نمی‌داند و بر پایه رابطه انسان و خدا می‌خواهد انسان را از این موازنه قوا بیرون ببرد. اگر این مسئله از نظر علمی جا نیفتد و حل نشود بشریت امروز نخواهد توانست از ایدئولوژی زور رها شود و به توحید به معنی قبول بندگی، خدا و پایه و اساسی قرار دادن این معنی در زندگی اجتماعی برسد. بنابراین تا آزادی عمومی بشر راه درازی در پیش است. حتی بر هم من اگر این بنیاد فکری تغییر نکند، سرعت پیشرفت علمی با همه سرعتی که دارد، کند باقی می‌ماند. اما اگر در علم برای ماورای ماده جا و محل بوجود آید و اگر اندیشه علمی از حاکمیت تضاد قوا رهاگردد، بطور قطع سرعت و دامنه پیشرفت علمی به دفعات بیشتر خواهد شد. تا این اندیشه ضد علمی که بعضی تضاد قوا که طبیعت سلطه‌گرای آنرا پدید آورده و حاکم می‌کند از بین برود استبدادهای رنگارنگ حاکم بر جامعه بشری نیز بر جا می‌مانند، استبداد در لباس لیبرالیسم، استبداد در لباس مارکسیسم، استبداد در لباس شاهنشاهی، استبداد در لباس دین، اشکالی هستند که محتویاتشان یکی است. آن محتوی و بنیاد همان تضاد و تقابل زورهاست. تا این «غلط» بر کرسی است علم در اکثر موارد بکار تخریب می‌آید و پیشرفت آن کند است و جامعه بشری در رنج و جنگ و تخریب بسر خواهد برد.

در این فصل کتاب که خواندم، پوپر نظرش را درباره روش علمی توضیح داده بود که انتقاد آن در این جا کار دوباره است با این حال مطالبی هست که می‌توان با خواننده در میان گذاشت. نویسنده کتاب می‌گوید که آراء پوپر را غالباً بد فهمیده‌اند یا کسانی تعمد داشته‌اند آنرا بدلائل سیاسی و غیر آن جز آنچه که هست وانمود کنند. در کشور خودمان و در تاریخ مان متفکران ما نیز به این درد مبتلا بوده‌اند. و حالا خودم هم به این درد مبتلا هستم. به همین مناسبت می‌گویم که بعضی از روحانیون محترم که در این دو سه روز آمدند، آن قسمت از تالیفاتی که چاپ شده و در اتاق کار بود به آنها نشان دادم. ۲۶ جلد بود. در این ملاقاتها دو معنی را برای آنها توضیح دادم یکی اینکه این کتابها را در توضیح و تبیین اصول و فروع دین، نظریه سلطه و استقلال و خصوصاً سلطه فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و بازتاب اجتماعی این سلطه‌ها نوشته‌ام، دیگر اینکه ایدئولوژی‌های حاکم بر این جهان، را انتقاد قاطع کرده‌ام.

حال کسانی که نمی‌دانند غرب چه می‌گوید و فکرش چیست برای اینکه زحمت کار علمی بخود نداده‌اند و برای اینکه نمی‌دانند غرب چه می‌گوید خود قربانی محصول تفکر غربی، یعنی همان زورمداری و روشهای تخریبی است هستند. این غرب زدگان دواآتش که جز روشهای تخریبی هیچ روشی را نمی‌شناسند، با برچسب‌ها براه افتاده و برچسب می‌زنند، اینها شده‌اند مسلمان که در واقع بویی از اسلام نبرده‌اند و من باید بروم اسلامیت خود را در محضر این آقایان ثابت بکنم! به آنها گفتم بنام یک گروهی که اگر من از ابتدای تشکیل آن خودم حضور نداشتم و عامل نبودم، ممکن بود ندانم محتوی فکر و توان اندیشه‌شان چقدر است، مطلبی بعنوان نامه سرگشاده تهیه می‌کنند که سر تا پا دروغ است و خدا را سپاس می‌گذارم که اینها در مقام جمله هیچ اسلحه‌ای جز دروغ ندارند که این دروغها را در فرصت دیگری یک به یک برای مردم بازگو خواهیم کرد ولی همین‌ها که نمی‌دانند غرب چه می‌گوید، مدعی اند که کارهای مرا مطالعه کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که بیش من غربی است، در حالیکه من به عنوان منتقد اندیشه غربی در محافل علمی غرب شهرت و اعتبار داشته‌ام. کارهایم در زمینه سلطه فرهنگی غرب به زبانهای مختلف ترجمه و منتشر شده است. آنچه درباره موازنه قوا و انتقاد و رد نظریه تضاد بیان کرده‌ام، اساس این تفکر را دچار تزلزل ساخته است و همواره در این فکر بوده‌ام که اگر ما موفق به ایجاد یک جمهوری اسلامی واقعی بشویم، زمینه‌هایی انسان از تفکر غربی به معنی موازنه قوا فراهم می‌شود و سدهای راه خدا شکسته می‌شود و انسان در رابطه مستقیم با خدا به سازندگی و رشد روی می‌آورد.

مطلب دومی که به مناسبت با آن آقایان روحانیون در میان گذاشتم این بود که چگونه می‌توانم آنچه را که در این نوشته‌ها بیان کرده‌ام انکار کنم؟ گفتم ما، بعنوان «تن» عمر کوتاهی داریم و بقای ما در عمل ماست. اگر تن ما به زیر خاک برود و آیندگان همچون مردمان معاصر قول و فعل ما را یکسان ببینند ما

در این و آن جهان زنده می‌مانیم. و اگر غیر از این کنیم ما می‌میریم. این حرف را به این مناسبت زدم که مسئله شکنجه و این مطالب به میان آمد و اینکه تبلیغ کرده‌اند و شاید حالا هم می‌کنند که بیان من موجب تبلیغاتی در خارج از کشور شده است که در ایران جمهوری اسلامی شکنجه هست» غافل از اینکه خیر این گزارش‌ها عکس‌ها و شکایت‌ها نخست به خارج رفته و نزدیک بود بصورت یک کارزار تبلیغاتی گسترده برای تشدید توطئه جنگ در آید و بصورت زمینه سازی دخالت‌های دیگران نیز مورد استفاده قرار گیرد که از این کار بد موقع لازم جلوگیری کردم و روز انتقاد هم کردم. چون با این کارها مخالف هستم کردم.

حالا در همان نامه کذایی گفته‌اند که اینطور از شکنجه صحبت کردن بسود آمیز است. من سؤال می‌کنم خوب خود شکنجه بسود کیست؟ اگر کاری انجام گرفت آنرا خواهند گفت، پس خود آن عمل بیشتر بسود سیاست آمریکا برای بزمن زدن جمهوری اسلامی است. شمای که این نامه‌ها را می‌نویسد چطور تابحال جلوی این کارها نایستاده‌اید؟ گیریم به اینکه عناصری از خود نویسندگان این نامه‌ها در همین کارها هستند. اگر پای رسیدگی جدی و واقعی به میان آمد معلوم خواهد شد که درد اینها از کجاست و چرا به این صورت وانمود می‌کنند. اگر رسیدگی به معنی واقعی کلمه انجام شد و قرار شد که برسند و ببینند که چه کسانی این کارها را کرده‌اند، آنوقت خواهند دید که این فریادها از کجا نشأت می‌گیرد.

بهرحال به آنها گفتیم من علی‌الاصول نمی‌توانم آنچه را که نوشته‌ام منکر بشوم. حالا با آنچه را که نوشته‌ام صحیح است یا ناصحیح است، خوب اینها را انتقاد علمی تلقی کنند. بجای ناسزا، دروغ و فحش و برچسب، بهتر است اهل علم بنشینند و بگویند که فلان مطلب خلاف علم است ما هیچ دشمنی با واقعیات نداریم به محض اینکه فهمیدیم بیان، خلاف علم بوده است، آنچه را که علمی است خواهیم پذیرفت البته باید یادآور بشوم که به باور من اسلام عین علم است اما اینهایی که این روشهای تخریبی را بکار می‌برند، بدانند که من گذشته‌ای طولانی از استقامت و مقاومت در برابر این روشها در پشت سر دارم و بخواست خدا در گذشته بکاربرندگان این روشها را رسوا کرده‌ام و امروز نیز از این کار ناتوان نیستم.

باری، مطلب دیگری که در این فصل از این کتاب که من خواندم جالب توجه است، این است که احکام جزمی در زمینه علمی آنطور که در دیالکتیک استالینی وجود دارد، پیشرفت کار علمی را غیرممکن می‌کند. به گمان من اگر ما بعنوان مسلمان، فکر اسلامی را به جهان عرضه کنیم، همین بحران حاصل از تضاد میان واقعیت پیشرفت علم و طرز فکر حاکم بر این پیشرفت که همان تضاد و تقابل قوا و نیروها باشد برای جهان شمول شدن اندیشه اسلامی زمینه را فراهم کرده است. همه آنها که دلسوز اسلامند و براستی معتقد به اسلام باید با نگرانی بسیار به آنچه واقع می‌شود و آنچه اسلام است برخورد بکنند و مانع از آن بشوند که عملکردهای برخی اسلامی تلقی بشود. برای اینکه این کاراگر جریان اندیشه اسلامی در جهان را متوقف نکند آنرا بسیار بسیار کند خواهد کرد و بر حیرت زدگی و بحرانی که بشریت گرفتار آنست خواهد افزود.

تفکر علمی غرب در بحران است و به گمان من این بحران حل نمی‌شود مگر با رها کردن بنیاد که ماده پرستی و ماتریالیسم است که در همان هم تضاد و تقابل نیروهای مادی خلاصه می‌شود. شگفت که وقتی در اروپا بودیم بعضی هموطن‌های ما چه آنها که تحت عنوان اسلام بازگو کننده تئوریهای غربی بودند، چه آنها که یکسره خود را حاملان آن تئوریها می‌دانستند به ما برچسب می‌زدند و نسبت می‌دادند که پیراهن و شلوار خود را هم می‌فرستد ایران که در آنجا آب بکشند و خشک می‌کنند تا او «من» آنها را به اروپا بیاورد و بپوشد! و این مطلب کنایه از این بود که من برای علم مرز می‌شناسم، علم شرقی و غربی می‌شناسم و در را بروی علم غربی بسته‌ام. البته اینرا هم می‌گفتند که «راست هم نمی‌گوید چون از امتیازات علم غربی استفاده می‌کند، در اروپاست و از برق استفاده می‌کند! از رادیو استفاده می‌کند! از وسایل رفت و آمد استفاده می‌کند!... آنها که آنوقت آن حرفها را می‌زدند دروغ می‌گفتند، حالا هم کسانی که عکس این حرفها را می‌زنند دروغ می‌گویند، علم مرز نمی‌شناسند، علم غربی و ترقی نداریم و مطلب دوم این فصل دقیقاً همین موضوع است چون طرفداران مسلک تحقیقی باصطلاح جدید می‌گویند «بر روشهای علمی ایدئولوژی حکومت دارد» و آن روشی را باید جست که از ایدئولوژی پرداخته باشد.

روزنامه شماره ۴۶۰ - ۸ بهمن ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمت دوم

در مقدمه کتاب تضاد و توحید در نقد این حرف روشن کرده‌ام که عمل بدون نظر ممکن نیست. هیچ کاری، حرفی و بیانی وجود ندارد که متضمن طرز فکری نباشد، در این کتاب نسبت به آنچه من قبلاً از «پوپر» نیز بر این باور است که روش را نمی‌توان خالی از ایدئولوژی کرد و اگر بخواهیم این کار را بکنیم دیگر چیزی بر جا نمی‌ماند.

در دو فصل اول «کیش شخصیت» نیز در مقام انتقاد مارکسیسم و نظر مارکس در این باره و هم در مقام انتقاد نظر «هگل» درباره تقدم ایده بحث کرده و روشن کرده‌ام که «فکر و عمل عنان به عنان هستند» و نمی‌توان تقدم یکی را بر دیگری قائل شد. و اکنون وقتی این فصل را خواندم به این نتیجه رسیدم که اندیشه غربی اگر بخواهد از بحران بدر برود باید همین خط را دنبال کند. خوب وقتی ایدئولوژی را از عمل و از روش نمی‌شود جدا کرد، پس مسئله علم نیست. مسئله این نیست که شیمی راجه به ترکیب و تجزیه اجسام چه می‌گوید. مسئله آن ایدئولوژی حاکم بر علم است. و همانست که مورد انتقاد ماست. ما با علم غربی مخالفت نداریم چون علم را غربی و شرقی نمی‌دانیم. علم، علم است همگانی و عمومی است و مال همه بشر است، ما «شبه علم» را انتقاد می‌کردیم که به اسطوره‌ای بعنوان اصلت ماده معتقد است و این اصلت را در تضاد و نیروها خلاصه می‌کند. ما این مسئله را علمی نمی‌دانیم و حتم داریم که علم به ابطال این نظر رسیده است و این را در «تضاد و توحید» روشن کردیم که بسیاری از متفکران ماتریالیست ماده‌گرا و دیالکتیسین‌ها به این نظرها رسیده‌اند و ما نظرهای آنها را هم آورده‌ایم.

اما از عجایب زندگی این است که هم در اروپا متهم بودیم به اینکه پیراهن و شلوار خود را به ایران می‌فرستیم که آب بکشند و بفرستند نکند در آنجا از «غریبات» چیزی به بدن ما تماس پیدا کند! و هم در این جا به این که بینش غربی داریم متهم هستیم. این هر دو یک منشاء دارد و منشاء آنها جهل و غرض سیاسی است و قطعاً بنیاد هر دو گروه چه آنها که آن حرف را در آنجا می‌زدند و چه آنها که این حرف را حالا در این جا می‌زنند بر یک تفکر است و «همان اصلت زور» و گر نه چگونه این مشابهت روشها را بتوان توجیه کرد؟ ممکن نیست دو ایده، دو فکر، دو ایدئولوژی متضاد روش همسانی بکار ببرند. اگر ما پذیرفته باشیم که ایدئولوژی در روش، منتشر است و نمی‌تواند هم نباشد. حالا بحث نمی‌کنم که اگر ایدئولوژی در روش شد آن روش ما را به علم می‌رساند. که اینرا در مقدمه تضاد و توحید مورد بحث قرار داده‌ایم اما این بیان از «پوپر» برایم تازگی داشت و از نظر من قدمی است به پیش و امکان می‌دهد که مطلق‌گرایی دو روش در غرب روی به افول گذارد.

مطلب سوم، که عیناً بر انتقاد ما در مقدمه تضاد و توحید منطبق است باز برای من تازگی داشت و آن اینکه در آنجا گفته بودیم علم قابل رد نیست، قابل ابطال هم نیست چون قانون قابل رد و ابطال نیست. آنچه قابل رد و ابطال است باور و برداشت ما از واقعیت است که در اصطلاح به نظریه و در اصطلاح فرنگی به تئوری تعبیر می‌شود که در این نظر و برداشت و تئوری ممکن است یک و یا چند عنصر نامعقول وجود داشته باشد. بنا بر این این عناصر نامعقول قابل ابطال است، پس اصل ابطال پذیری که از سوی جانبداران مسلک تحقیقی جدید و خود جناب پوپر هم پیش کشیده شده است، ناظر به علم نیست. ناظر

به نظریه علمی است و خود این معنی هم از نظر ما پیشرفت بزرگی است خصوصاً در شکستن جزم‌ها. مقصود من از طرح این مفاهیم این است که بلکه با استفاده از فرصت انقلاب اسلامی ایران، مردم کشور ما از اخلاق استبداد رها و آزاد بشوند و اخلاق اسلامی پیدا کنند.

غریب‌دگی در تاریخ بشری مسئله تازه‌ای نیست. خطاب من به شماست که به دروغ نوشته‌اید، نوشته‌های مرا خوانده‌اید. و بیش مرا غریبی یافته‌اید! توصیه من به شما و همه آنهایی که روشهای اخلاقی مبتنی بر ماده پرستی تخریبی دارند این است که تا زود است خود را آزاد کنید.

اگر شما نوشته‌های مرا خوانده بودید، قطعاً تحقیق مرا درباره سلطه فرهنگی و ریشه‌های آن در حاکمیت فلسفه یونانی از باستان تا امروز هم خوانده بودید و اگر خوانده بودید می‌دانستند و متوجه می‌شدند چه کوشش عظیمی بکار برده‌ام تا انسان را از اسارت فلسفه‌ای که هیچ حقیقتی جز زور و روابط میان زورهای متضاد نمی‌شناسد، رها کنم.

خطاب من به شما غریب‌ده‌ها است، همه غریب‌ده‌ها البینزاسون یا یونانی کردن که امروز تحت عنوان غرب و غریب‌دگی از آن صحبت می‌شود، مفهوم تازه‌ای نیست و در تاریخ کشور ما خیلی بیشتر از اسلام کوشش برای حاکم کردن فکر و فلسفه و فرهنگ یونانی آغاز شده بود. خوب است از خود پیرسید که این فلسفه که در دوران پیش و بعد از اسلام در حوزه‌های

علمی ما حاکم بود کدام فلسفه بود و از کجا آمده بود؟ و غیر از این فلسفه بعنوان فکر و خط فلسفی چه خطی هست؟ آنوقت می‌فهمیدید که تاریخ غریب‌دگی، تاریخ تازه‌ای نیست چون بهرحال نمود و تجلی این غریب‌دگی در عمل آدمیان و در اخلاق آنهاست در آنجا است که غریب‌ده مثل یک ماده منفجره دائم تخریب می‌کند برای ویران کردن و از بین بردن است نه برای ساختن و پاک و بی‌غش کردن. اما خود غریبی در کارش سازندگی هست و انتقاد علمی در غرب وجود دارد و تا از این اخلاق غریب‌ده نجات نیابیم، تا از این ماده پرستی تخریبی رها نشویم، اسلامی و مکتبی نمی‌گردیم، خوبست بدانید که بیست سال کوشش علمی من حول این معنا بوده است.

شما اگر کارهای مرا خوانده بودید لاف‌ل این را می‌دانستید نخستین فریاد اقلاد در دوران بعد از ۲۸ مرداد بر ضد غریب‌دگی را من بلند کرده‌ام و در آن دوران هم تأثر از اخلاق تخریبی بود.

بهرحال تا زود است برادران من خود را از این ماده پرستی و اخلاق حاصل از این ماده پرستی رها کنید، غرب در بحران خود وامانده است و نشانه‌های کوشش برای بیرون رفتن از این بحران بصورت توجه به معنویت در آثار علمی دانشمندان غرب به چشم می‌خورد بیش از اینکه دیر شود خود را از ماده پرستی غریبی رها کنید، رها کنید و به خدا بازگردید، به اخلاق اسلامی بازگردید. این همه روش تخریبی بکار بردن، این همه بر پایه دروغ خود و مردم را در برخورد های تخریبی نطفه و نابود کردن جز نابودی خودمان و انقلابمان ثمری به بار نمی‌آورد. آنچه در کشور ما موجود آمد، نتیجه حاکمیت همین ماده پرستی، و نتیجه اخلاق ماده پرستی است، گفتن اینکه در کشور بیکاری هست، گفتن اینکه اقتصاد ما فلج است، گفتن اینکه شکنجه هست، گفتن اینکه ما می‌توانستیم با نکردن بسیاری از کارها و انجام آنچه لازم بود نیرومند و توانا بشویم تا دشمنان نتوانند به ما حمله کنند و بسیاری گفتن‌های دیگر نیست که بسود آمریکاست بلکه گفتن اینهاست که بسود آمریکاست. انجام آن کارهایی که ما را به این جا رسانده است. آنهاست که بسود آمریکاست. اگر ما درست کار می‌کردیم، بیکاری، گرانی، فلج اقتصادی، جنگ، بی‌عدالتیها، اخلاق فاسد تباه یا بوجود نمی‌آمد و یا آنچه بود از بین می‌رفت و عدالت قضایی و امنیت را برقرار می‌کردیم و اگر همه این کارها می‌شد آمریکا از کدامین ضعف ما استفاده می‌کرد؟ این عیناً مثل کبک سر را به زیر برف کردن است، اینکارها می‌کنید کار کشور را به تباهی می‌کشاند بعد می‌گویید از آن‌ها حرف نزنید، چون آمریکا استفاده می‌کند؟ آمریکا از این حرفها استفاده نمی‌کند بلکه از این اعمال است که استفاده می‌کند.

بنابراین بهتر است که ما تا وقت باقی است آنچه را که نجات دادنی است نجات بدهیم و بسوی سازندگی برویم و ضعفهایی را که دشمنان ما می‌توانند از آن سود بجویند، از بین ببریم. در آنصورت آمریکا هیچ کاری نمی‌تواند بکند. اما اگر این ضعفها برجای ماندند و ما با همین اخلاق تخریبی ماده پرستی که از ماده پرستی مایه می‌گیرد بر آن ضعفها از بین بروند مردم به ستوه می‌آیند و دنبال یک راه حل دیگری می‌روند و خوب است که بلحاظ اهمیت همین جا این مسئله را بشکافیم. یعنی به تاریخ معاصر بازگردیم. ببینیم چگونه شد که انقلابیهای ما از دوران قاجار تا به امروز کارشان به انحراف کشید. در آن دوران یک قدرت شمالی وجود داشت و یک قدرت جنوبی روس بود و انگلیس و اینها بر کشور ما مسلط بودند. انقلاب مشروطه شد. یک بنیاد محکم و اساسی این انقلاب استعمار بود و حق هم همین است وقتی در یک کشور زیر سلطه مردم آزادی بدست آوردند به معنای آنست که استقلال هم بدست آورده‌اند. برای اینکه در کشور زیر سلطه استبداد بدون سلطه خارجی معنا و مفهوم و امکان پیدا نمی‌کند. اما آن خط آزادی و استقلال که با رهبری روحانیت ما و روشنفکران آن زمان پیش رفته بود و انقلاب را به نتیجه رسانده بود، نتوانست آزادی را با نظم توأم کند. جریانهای فکری سیاسی در هر گوشه کشور عملاً حاکمیت دولت مرکزی را از بین برده بودند. در این دوران بیم از متلاشی شدن کشور بر میل به آزادی غلبه کرد و این تفکر حاکم شد که در این جهان بدون تکیه بر قدرتهای خارجی نمی‌توان در داخل یک نظمی برقرار کرد و یکپارچگی در اداره کشور را بوجود آورد نتیجه این شد که گروهی متمایل به قدرت شمالی شدند و گروهی متمایل به قدرت جنوبی و بعد کودتای رضاخانی بوجود آمد و ۵۵ سال کرد آنچه کرد.

در حال حاضر نیز خطر اینجاست در جهانی که ما هستیم گذشته از آنکه قانون رشد یک قانون عام است و از دیدگاه مانیز قرآن روش رشد است (قدتین الرشدین الثی) و راه رشد از راه «غی» و طغیان و سرکشی باز می‌شناساند و با در نظر گرفتن اینکه این مسئله که عمل «برخود افزا» ست امروز در علم ثابت شده است، هیچ موجودی نیست که در طریق رشد نباشد. پس ما نیز نمی‌توانیم رشد بکنیم. اگر ما خط مستقلى از دو قدرت روس و آمریکا بوجود نیاوریم و این خط مستقل امنیت و در استقلال تمامیت ارضی کشور، معنویت و رشد را تامین نکنیم. بگوئید چگونه این جمهوری را حفظ خواهیم کرد؟ آیا شما این سؤال را برای خود طرح کرده‌اید که آن مطالب را در نامه سرگشاده نوشته‌اید و این کارها را می‌کنید؟ حذف این رئیس جمهوری که با آن اعتماد عمومی انتخاب شده است و امروز هم بیشتر از یکسال پیش از این اعتماد عمومی برخوردار است آیا به معنای شکست قطعی این راه نیست؟

آیا این همه بدروغ تبلیغ جدایی و حتی تضاد میان رئیس جمهور و امام و روحانیت را محض رضای خدا می‌کنید؟ فکر نمی‌کنید که از همین جدایی بود که رضاخان بوجود آمد؟ از همین جدایی بود که کودتای ۲۸ مرداد ساخته شد؟ و آیا شما هم بدون غرض و مرض اینکار را می‌کنید؟

انقلاب ما به تشخیص مردم ما و سنجش افکاری که در همین هفته بعمل آمده است، برای تحقق هدفهای زیر بوده است. کسب آزادی - سرنگونی شاه و رژیم او - تحقق اسلام و جمهوری اسلامی - از بردن ظلم و ستم و شکنجه و بی‌عدالتی در رژیم گذشته - تامین نیازهای اساسی اجتماعی و اقتصادی - از بین بردن فاصله طبقاتی - کسب استقلال از سلطه خارجی.

مردم ما گفته‌اند که انقلاب برای تحقق این هدفها بوده است. اینکه مردم در این سنجش افکار بوضوح و روشنی از هدفهای انقلاب صحبت کرده‌اند و آنها را شماره کرده‌اند، بیانگر روشنی و وضوح وجدان عمومی مردم ماست. اینهاست هدفهایی که زمینه روشن در جامعه ما دارند و عامل ذهنی وحدت مردم کشورند.

این سنجش افکار نشان می‌دهد که نزدیک به تمام کسانی که به رئیس جمهوری اعتماد کرده‌اند، او را در این هدفها صادق و پابرجا یافته‌اند و این است آن پاداشی که یک رئیس جمهوری می‌باید از مردم توقع کند. برای من جای هزار شکر به درگاه خدا دارد که بگویم خداوند ترا سیاس که مردم مرا در آزادی شان، در دینشان، در مخالفت با اخلاق و عملهای استبدادی، در مبارزه با ظلم و ستم و عدم امنیت قضایی، در کوشش برای رساندن مستضعفان به حق خودشان و دگرگون کردن بنیادهای اجتماعی بطوریکه مردم مستضعف ما بتوانند رها و آزاد بشوند، در حفظ استقلال این کشور و در مبارزه با ناپرابریها و ستمهای طبقاتی مرا امین خود یافته‌اند.

خداوند ما بر این صراط مستقیم بدار و چنان کن که این بنده نو همواره در این امور که برای استقرار دین تو اساسی است امین مردم باشد. خداوند. اینکه مردم بیشترین اعتماد را در این زمینه‌ها به رئیس جمهوری کرده‌اند، این بنده‌ها را در وضعی قرار می‌دهد که هر لغزش او برای این جامعه ضربه‌ای

کشنده خواهد شد. پس مرا از لغزشها حفظ فرما و به من قول دل بده تا در برابر این همه ملایمتها بایستم. از کسانی که این همه بر به انحصار در آوردن وسایل تبلیغاتی اصرار دارند می‌پرسم، اگر شما راست می‌گویید، حق می‌گویید، چرا می‌خواهید خود بگوید و خود تصدیق کنید؟ چرا زمینه‌های بحث آزاد را از بین می‌برد و برده‌اید؟ مگر امام صادق بنیانگذار بحث آزاد نبود؟ مگر امام بارها درباره بحث آزاد تاکید کرده‌اند؟ شما چرا این مسائلی را که طرح می‌کنید در یک محیط سالمی بصورت بحث در نمی‌آورید؟ برای اینکه می‌دانید راست نمی‌گویید. شما از خودتان جعل می‌کنید و بعد بر اساس جعلیات خودتان متهم می‌کنید و بر اساس اتهامی که خود آنرا ساخته‌اید محکوم می‌کنید و به محکوم هم مجال نمی‌دهید کمترین دفاعی از خود بکنید. آیا اینها روشهای اسلامی است؟ آیا اینها ضد اسلام و ضد مکتب نیست؟ چرا چنین می‌کنید؟ تا زود است خود را رها کنید، فردا دیر است، فردا اگر هم بخود بیایید، خواهید دید که راه بازگشت ندارید. عمه ظلم و عامل بی اختیار ستمگران شده‌اید.

و اما شما مردم. شما که حاکمیت استبداد و اخلاق استبداد برایتان جز رنج، گرسنگی، جهان، سیه روزی، عقب ماندگی، بهم ریختن اوضاع کشور، از بین رفتن نظم، انتظام و امنیت قضایی و اضمحلال حاکمیت واقعی دولت ثمری به بار نمی‌آورد. شما که باید نتیجه حاکمیت این اخلاق را بصورت هجوم بیگانگان تحمل کنید. شما نسبت به این روشها لاقید نمانید و با استواری در برابر آنها بایستید و البته می‌بینیم که ایستاده‌اید.

امروز در جامعه ما زدن عکس رئیس جمهوری به شیشه مغازه یا تا کسی جرم تلقی می‌شود! امروز با کسانی که به سود رئیس جمهور تظاهرات بکنند سختی روا می‌دارند! من به آنها که اینکارها را می‌کنند هشدار می‌دهم که شما را سودی در این کارها نیست و به شما مردم می‌گویم اگر امروز نسبت به این امور لاقید بمانید و همین طور که استقامت به خرج می‌دهید، استقامت نکنید برای شما هم فردا دیر خواهد شد چو از نو استبداد جدیدی بر قرار می‌شود که این استبداد بخواهد و یا نخواهد دم خود را به دم سلطه‌گران خارجی می‌بندد و کشور شما از نو به اسارت همان رژیم‌های می‌آید که بر ضدش انقلاب کردید. بهتر است از این برخوردها بدر بیاییم، چه عیب دارد بجای آنکه بر ضد هم عمل کنیم بیاییم یکدیگر را دوست بداریم؟ بجای اینکه در پی تحصیل حاکمیت مطلق بر آییم. در پی تفاهم باشیم و برآستی با هم. براه تفاهم برویم؟ بجای اینکه قیم مردم بشویم و هر کار می‌خواهیم با مردم بکنیم به راه آگاهی دادن و آگاهی گرفتن برویم تا مردم از روی آگاهی بصیرت با همکاری و همدلی آنچه را که باید کرد بکنند، بنظر من این دومی اخلاق اسلامی است و آن اولی اخلاق شرک، اخلاق استبداد و همان اخلاق ماده پرستی غربی است. این هم به مناسبت مطالب این کتاب که خواندم.

روزنامه شماره ۴۶۱ - ۹ بهمن ۱۳۵۹

از جمعه ۲۶ تا سه شنبه ۳۰ دیماه ۱۳۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمت سوم

اما مسئله دیگری که در این روزها مطرح است و من درباره آن نامه‌ای به امام نوشته‌ام که حالا نمی‌توانم درباره محتوای آن صحبت بکنم. مسئله گروگانهاست. بعد از آنکه آقایان نامه سرگشاده نوشتند متنی هم به صورت پلی کپی منتشر شده است که نشان بدهند رئیس جمهوری خطی غیر از خط امام بلکه ضد خط امام دارد و از آن جمله آنها همین مسئله گروگانهاست!

اینها از دید زورپرست خودشان به امام می‌نگرند و امام در دید آنها من مطلق شده خودشان است. خیال می‌کنند امام همانست که خودشان هستند ولی با ابعادی بزرگتر. وقتی می‌گویند خط امام، در واقع می‌خواهند خط خودشان را به نام خط امام قالب بزنند! نواری هم هست که در آن گفته‌اند «باید شخص امام را از خط امام جدا کرد و به دومی چسبید».

به گمان من مردم هم این واقعبیت را دریافته‌اند که خط امام خط اسلام است، آیا امام در امور فقهی غدغن کرده‌اند که کسی خلاف نظر فقهی ایشان فتوا داشته باشد؟ آیا سایر مراجع تقلید در آنچه که اصلی است، فتواهایشان عیناً مثل فتاوی امام است؟ اگر در آنجا اختلاف رأی دلیل بر جدایی خط و ضدیت با خط نیست، در امور سیاسی چرا چنین باشد؟ آیا در صدر اسلام پیغمبر اسلام که با صحابه خود به شور می‌نشست، در همه امور با آنها هم عقیده بود؟ هیچ پیش نمی‌آید که نظر صحابه غیر نظر پیغمبر باشد؟ آیا چنین نبود که در بعضی مواقع غیر نظر پیغمبر می‌شد و پیغمبر نظر اکثریت را بکار می‌بست؟

در همانوقت که داوطلب ریاست جمهوری بودم چه در اجتماع روحانیت مبارز تهران و چه در اجتماع بعضی از علمای قم این مسئله طرح شد که در نوار هم ضبط و موجود است. و گفتیم من نمی‌توانم بگویم که ممکن است مسئله‌ای پیش بیاید که در آن نظر من عین نظر امام باشد، لازم هم نیست اینطور باشد. برای اینکه ما بشویم و بشر به جهات اطلاعات گوناگونی که دریافت می‌دارد نظرهای گوناگون پیدا می‌کند هر چند مبنی حرکت تفکر و روش هم یکی باشد. اما من چون امام را به رهبری پذیرفته‌ام و این را هم امروز پذیرفته‌ام، و چون به حکم اخلاق اسلامی متعهدم که به نتایج پذیرفتن امام به عنوان رهبر کردن بگذارم در مواردی که نظر من با نظر امام یکی نیست، من نظر خود را می‌گویم، اما از تصمیم امام پیروی می‌کنم و گمان من اینست که در خط امام بودن همین است. وظیفه ما اینست که صادق و امین باشیم و آنچه را که واقعبیت می‌دانیم بگوییم. حتی اصرار کنیم تا آنچه واقع می‌شود خطا نباشد.

اما در عین حال برای اینکه نظم در جامعه اسلامی استوار بگردد، باید آن تصمیمی را به اجرا بگذاریم که رهبری اتخاذ می‌کند. در این مورد هم شما آنچه واقع شده است را به امام نسبت ندهید، امام بری است، آنچه امام فرموده‌اند یعنی مبارزه قاطع با سلطه آمریکا یک اصل است و آنچه واقع شده است را ما نکرده است و بحث هم بر سر آن چیزهایی است که واقع شده است. در جامعه اسلامی برای اینکه ما باز هم در آینده دچار سرگردانیهای بزرگتر نشویم، بهتر است دست از این چماق باز بیاوریم. ببینیم مسئله گروگانها چگونه بوجود آمد، چگونه تحول پیدا کرد و چگونه پایان پذیرفت؟

مسئله به همان صورتی پایان پذیرفت که پیش بینی کرده بودم و اثراتی به جا گذاشت که قابل مشاهده است و در یک محیط آزاد بدون جو سازیهای قلبی می‌توان این مسئله را مورد ارزیابی قرار داد و دید که آیا آمریکا چه شرایطی را حاضر بود بپذیرد، امام چه شرایطی را قرار دادند، و این شرایط در عمل چگونه اجرا شد؟ اینهاست که اگر محیط آزاد باشد و بدون مقاصد تخریبی و برای پند و عبرت گرفتن مورد بحث واقع بشود، بر شما نویسندگان نامه سرگشاده و شما منتشر کنندگان پلی کپی و بر همه مردم روشن خواهد کرد که من در خط امام بوده‌ام و با صداقت هم بوده‌ام و آنچه گفته‌ام در خیر و مصلحت ایران و بر ضد سیاست آمریکا بوده است.

از اینجا به موضوع دیگری می‌روم که گفتگو با سفرا و فرستادگان خارجی است. چون نمی‌دانم که باید از قول آن کس که می‌خواهم این مطلب را نقل بکنم مجازم یا خیر نام او را نقل نمی‌کنم، ولی یکی از آنها به من می‌گفت شما باید یک راه حلی را برای پایان دادن به جنگ بپذیرید. برای اینکه اگر آمریکا احراز کند که شکست عراق قطعی است بهانه‌ای خواهد تراشید و مداخله نظامی خواهد کرد. او می‌گفت این کوششی که برای هر چه زودتر به زمین زدن شما می‌شود برای اینست که فکر می‌کنند اینکار شیرازه جبهه‌ها را از هم خواهد پاشید و شکست ارتش عراق به کنار شکست ایران را قطعی خواهد کرد. البته من به او پاسخ دادم که امریکاییها هم امام را از دید خودشان و زورپرستان شناسایی کرده‌اند و ندانسته‌اند که امام با استحکام و قدرت تمام از کسی که خود وی او را فرمانده کل قوا کرده است حمایت می‌کند و در تأمین اسباب پیروزی ما بر رژیم مهاجم صدام حسین استوار ایستاده است. همانقدر استوار است که در مبارزه با رژیم شاه استوار بود. بنابراین وسوسه‌های این شیطان به جایی نخواهد رسید.

مطلب دیگری که او طرح می‌کرد همین مسئله بود که با توجه به موقع آری رژیم ریگان آزادی‌گروگانها را برای تشدید حمله به جمهوری اسلامی ایران مغتنم خواهد شمرد یا این رها کردن عامل تخریب او خواهد شد؟

به مناسبت موقع از خودش در این مورد توضیح خواستیم. توضیحش این بود که شما در حال جنگ هستید و پیروزی یا شکست شما در جنگ بر ثبات یا بی ثباتی و اضمحلال آن رژیم تاثیر قطعی دارد. بنابراین چگونگی عمل ابرقدرتها می‌تواند موجب سرعت شکست یا عدم شکست بشود. در این مورد هم باوگفتیم روش من بعنوان یک مسلمان بر اساس آنچه از قرآن آموخته‌ام این بوده است که تا آنجا که می‌توانیم بخود تکیه کنیم همان روشی که ما در انقلاب اسلامی ایران آزموده‌ایم که با دست خالی با آن رژیم دست بگریبان شدیم و بر زمینش زدیم. همانطوریکه در تنهایی ۴ ماه است بدون دریافت هیچگونه اسلحه و مهماتی بر مهاجمی که طی ۱۲ سال خود را برای قدرت نظامی شدن، تجهیز کرده است و یکسال تمام است که خود را برای حمله آماده می‌کند، می‌جنگیم. این در تاریخ بشریت معاصر اگر نه در تمام تاریخ ما بی سابقه است که یک کشوری وابسته از نظر نظامی صنعتی، کشوری که خود اسلحه و مهمات نمی‌سازد، توان داشته باشد که ۴ ماه بجنگد با کشوری که از پیش برای چنین تجاوزی خود را آماده کرده بود و هر روز هم اسلحه و مهمات وارد مرزهایش می‌شود مشغول نبرد باشد. بنابراین مگر اینکه نیروهای نظامی دیگری را وارد عملیات بکنند که در آنصورت هم ما به مردم خودمان باز خواهیم گشت و از آنها فداکاری بیشتر طلب خواهیم کرد. سربازان بیشتر خواهیم خواست و جنگ را همچنان ادامه خواهیم داد. صحبت دیگری هم با این سفیر درباره رفتن به کنفرانس سران اسلامی و توقع ما از این کنفرانس بمیان آمد. من گفتم توقع ما از این کنفرانس اینست که نخستین دستور اسلامی را که محل اختلاف هم نیست و همه مسلمانها آنرا قبول دارند بکار ببندند و این متجاوز را محکوم بکنند، همین. آنرا هم برای خودمان نمی‌خواهیم چون محکوم کردن آنها، واقعیت‌های صحنه‌های جنگ را تغییر نمی‌دهد، اما امید در دل ملت اسلام زنده می‌کند که عصر تولد نو در اسلام فرا رسیده است.

موضوع دیگری که در این چند روز بدان پرداختم مسئله کردستان بود، حزب دمکرات کردستان کسانی رانزد من فرستاده بود که ما آماده‌ایم در صورتیکه «شش اصل» را دولت بپذیرد ولو با اصطلاحات ما بیاییم و دوش بدوش شما با متجاوز عراق بجنگیم!! اخبار و اطلاعاتی هم از کردستان رسیده بود که هم در جلسه فرماندهان نظامی، هم در جلسه شورای عالی دفاع هم در گفتگو با متصدیان غیر نظامی مورد بحث قرار دادیم. من با آنها اینطور گفتم:

اگر وقتی یک کشوری اینطور علنی و آشکار مورد تجاوز قرار بگیرد و در این دنیا هیچ دولتی بطور جدی هیچ دولتی البته اغراق است. چون چند دولتی فریاد اعتراض برداشتند گرچه اعتراض شان قاطع نبود و نیست، اعتراض نکند، این سازمانهای بین‌المللی که برای ۵۰ گروگان آن همه سر و صدا براه انداختند، برای انسانهایی که هر روز بدون هیچ دلیل روشنی بخاک و خون می‌افتند چرا اعتراض نمی‌کنند؟ شما بگویید چگونه می‌خواهید در جدایی و با به قیمت تجزیه کشور در این دنیا آزاد، خودمختار و خودکامه زندگی کنید؟ و آیا این تجاوز و این ضربه سخت شما را بیدار نکرد؟ و آیا این برادرکشی‌ها شما را بیدار نکرد؟ این خرابیها شما را بیدار نکرد؟ در این جهان که ما ملت‌های مسلمان، تازه اگر همه دست بدست هم بدهیم، هنوز سالهای دراز باید کوشش کنیم. مبارزه کنیم تا از سلطه قدرتها و ابرقدرتها بدر آییم. آیا شما از جدایی، سعادت و آزادی و رستگاری می‌بینید؟ آیا کافی است اسباب دست صدام حسین شدن و بدست تبهکار او خونریزی براه انداختن؟ آیا وقت آن نرسیده است که بخود بیاید؟

توضیح: ۱۰ بهمن ۱۳۵۹ روز جمعه بوده است روزنامه چاپ نشده است. در روزنامه‌های شماره ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۱۱ و ۱۲ بهمن ۱۳۵۹ بعلاوه آمدند نبودن نوار کارنامه چاپ نگردیده است. لذا دنباله کارنامه در شماره ۴۶۳ - ۱۳ بهمن چاپ گردیده است. که در ضمن قسمت چهارم و آخرین شماره کارنامه دیماه می‌باشد.

جمعه ۲۶ تا سه شنبه ۳۰ دیماه ۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمت چهارم

گفتم که ما به آنچه گفته بودیم پایبند بودیم و در همان روزهایی که می‌رفت ما امیدوار بشویم که مسئله کردستان حل شده است، در سنج راه بر نیروهای ارتش جمهوری اسلامی می‌بستید. آنها هم مطابق معمول گفتند که «ما نبودیم کومه بود» بعد به یادشان آوردیم که طرح تقسیم اسلحه و مهمان پادگان سنج که شما سه دسته تنظیم کرده بودید، در دست ماست.

بالاخره پذیرفتند که «اشتباهاتی» شده است و می‌گفتند که از طرفین اشتباهاتی شده است.

حالا به همین مناسبت به شما مردم عزیز آن سامان می‌گویم، برادران من، خواهران من، ما هر چه بهم ظلم بکنیم یک هزارم ظلم بیگانه را نخواهیم کرد، شما بیایید، آثار جنگ را در خوزستان ببینید، آنچه را که ارتش صدام بر سر شهرهای خوزستان آورده است ببینید تا حرف مرا بفهمید.

هیچکس برای شما دلسوزتر از ما و برای ما دلسوزتر از شما نیست و این میهن یک میهن است و متعلق به همه ماست. همه ما هم مسلمانیم و اگر بر اساس اخوت اسلامی عمل کنیم هیچ دلیلی برای برخوردی مسلحانه نمی‌ماند. اینروزها روزهای حساسی در تاریخ میهن اسلامی ماست. از من بشنوید، «با اسلحه یعنی ایجاد رابطه بر پایه تضاد نیروها کار از پیش نمی‌رود».

بگذارید قدرتهای خارجی همانطور که ما را استوار و با صلابت یافتند یکپارچه و متحد نیز بیابند. اگر براه تفاهم می‌آمدید و اگر وحدت حکومت اسلامی را مورد خدشه قرار نمی‌دادید (خطابیم به گروههایی است که به نام کردستان عمل می‌کنند)

نیروهای ما پخش و پلا نیم شد و دشمن در درستی تصمیم خودش در تجاوز به ایران تردید می‌کرد. و اگر هم تجاوز می‌کرد، قبل از اینکه این همه خرابی ببار آورد ما متجاوز را بر سر جایش می‌نشانیم. پس شما در آنچه بر کشور رفته است سهیم هستید. تاریخ از این کار شما در نخواهد گذشت. هنوز وقت باقی است به دامن حکومت اسلامی بازگردید.

در این باره با امام صحبت کرده‌ام امام موافقت فرمودند به همه کسانی که اسلحه بر زمین می‌گذارند، تامین داده شود و شرایط کسانی که می‌توانند تامین بگیرند در شورای عالی دفاع طرح شد و تصویب شده است.

در شورای عالی دفاع هم که دو جلسه پیاپی تشکیل داد در دو زمینه طرحهای نظامی در تمام مرزها و سیاست خارجی که متضمن دو مسئله یکی طرح پالمر و دیگر مسئله شرکت در کنفرانس اسلامی است بحث شد. البته نامه‌ای هم دولت در جواب یادداشت دولت روسیه نوشته بود که آنها هم مورد بحث واقع شد. که درباره این موضوعات فعلاً نمی‌توان چیزی گفت

در موضوع طرح پالمر قرار شد که ما سئوالهایی بکنیم و آنچه واضح کردنی است واضح بکنیم. در مورد طرحهای نظامی قرار شد که ما در یک جو وحدت و هماهنگی و اعتماد به فرماندهان نظامی این امکان را بدهیم تا آنها با استفاده از اعتقاد و دانش نظامیشان راههای پیروزی را هموار بکنند.

مطلب دیگر بعنوان جمع بندی کارهای این چند روز دیدار با امام بود قبلاً فرزند امام آمد و با او صحبتی در غالب این زمینه هایی که بحث شد کردیم که بعد هم به دیدار امام رفتیم، ایشان با قیافه باز و بشاشی مرا پذیرفتند و تاکید داشت که باید پیروز شد، ایشان گفتند در برخورد با جنگ بعضی اشتباهات هست که اینها باید کنار گذاشته بشود، شما با اطمینان و اعتماد کامل به جبهه برگردید، خدا با شماست. بجنگید و پیروز بشوید.

من به ایشان عرض کردم که به اسلام و تمامت آن معتقد و پای بندم و بر این باورم که اگر شرایط اجرای احکام و حدود آنطور که در اسلام هست، رعایت بشود عادلانه ترین نظامها مستقر خواهد شد. همه حرف و سخن من بر سر مجری و شرایط اجراء است. چون اینها را نمی توان کم بها داد. نحوه اجرا و مجری حدود، از حدود و نفس اجرائشان مهمتر است. اگر قاضی تمام شرایط اسلامی را داشت و با در نظر گرفتن شرایطی که اسلام معین کرده، حد جاری کرد، آن حد عادلانه ترین، انسانی ترین مجازات و به زعم من خفیف ترین مجازاتها خواهد بود. به ایشان عرض کردم که در این مسئله به زبانهای خارجی نیز مطلب نوشته ام و در مطبوعات این کشورها نشر داده ام. از جمله در یک روزنامه فرانسوی درباره قطع ید سارق که آن روزنامه بعنوان سؤال پیش من آورد و به او گفتم برای اینکه بتوان دست دزدی را برید باید بیست و شش شرط جمع بشود که اگر آن بیست و شش شرط جمع بشود خود شما بجای بریدن دست چنان دزدی را اعدام می کنید! در قوانین جزایی شما اعدام هست و اگر این دست بریدن را با آن اعدام مقایسه کنید ملاحظه خواهید کرد که هنوز در زمان ما هم مجازات اسلامی، بسیار بسیار خفیف تر است. بنابراین ایراد من و ایستادگی من بر سر تحقق آن شرایط است و مطابق معمول وقتی به آن جاری کنندگان و عدم رعایت شرایط اعتراض می شود اینرا به پای انکار اصل می نویسند که این دروغ است.

بهرحال این مناسبتی بود که این مطالب را به صراحت بگویم. چون در این دنیا وقتی ممکن بوده که در شام علی را بعنوان نخستین کافر تبلیغ کنند و بیاوراند، وقتی کسانی که یک قدم برای اسلام نه در فکر کردن و نه در قلم زدن، نه در عمل بر نداشته اند و نمی دانند نظام اسلام و واقعیت آن چیست، این امکان را می یابند که کسی را که عمر خود را در شناخت اسلام گذرانده و برای اعتلای آن زحمت کشیده و فکر کرده و قلم زده است به داشتن بینش غربی متهم بکنند، البته می توانند او را متهم به کفر بکنند و قتل او را هم واجب بگردانند.

غیر از این مطالبی که گفتم بعد از یکماه دوری از تهران فرصتی دست داد تا با مادر و برادران و خواهران دیدار کنم و این وعده را بخود بدهم که در آینده وقتی از این جنگ خلاص می شویم فرصتی برای چند روز استراحت پیدا کنم.